کتاب عقاید الشیعه

فی فوائد الشریعه

من تصنیف علی اصغر بن علی اکبر

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی شرح صدورنا بعقاید اسرار محبته و رشح فی قلوبنا فواید انوار مودته و صرخ
الینا ما یجذبنا شطرها قد اثار رحال مشیته و اظل علینا من ظل عدله و رأفته و رحمته حمدا لا ینبغی
الا لرضاه و شکرا لا ینبغی الا لفضله و ثناء لا ینبغی الا لما ارتضاه و الصلوة المتواترات
المتظافرات علی خاصة من بریته محمد و عترته و ذریته و بعد در زمان برود اشعهٔ دولت ابد
مدت و ذوا وان ظهور نور فروزنده مهر آسمان معدلت سلطان سلاطین عالم ملجأ و پناه خواقین
و امرا و ترک و دیلم و بدر منیر نه رواق هفت طاق چهار علم قدوهٔ اولاد آدم فرمانفرمای
طوایف امم فلک دربار ملک حشم اکاسره و قیاصره خدیم قضا و قدر توام منفجر قهرمانان
سابق و مظهر عدل و قهر حکم قدر و قضا مصباح متشعشع مشکوة نفوس طاهره بیضا ضیا و شمع
ضیا و بیخجل زجاجهٔ عقول عشره عوالم اعلا مؤید بنصرت ملت بیضا مشید ارکان شریعت غرا
شاهنشاهی و از هیبت شوکتش لولهٔ اذا زلزلت الارض زلزالها در سرزبوم ظلوم روم افتاده
و قیصر قصیر نظر عقل بصر از سر نموده و فرا فسر را بصر صرفنای محض از نشر رتق انعدام اثر
غضبش داده و از غلغلهٔ صولت هزاده رعدآسای کوکب همایون موکبش زلزلهٔ ان
الملوک [illegible] خلوا قریة افسدوها صفحهٔ سیحون و جیحون گشاده و از صیت سطوت نظام جیوش

دخا رجوشش آواز سروش خروش اتی امر الله فلا تستعجلوه بپرده گوش بیهوش روی
رسیده که از لون آبنوس گون فیروزج و سندروس باطن قلوب منکوسه بعین
ظاهر عین کلکونه روی مو پرده ایم آبنوس کشیده و عذار بیم رنگ هفت فرنگ از خوف
معرکه جنگ شیران شکارین پلنگش از رخساره بی آب و رنگ پریده و مشت تنک و
بیچنگ در سینه میدان جان تنک دیده و عدالت گستری که در زیر سایهٔ همای دادگستری
اش بره آهوی غزالان چین حلقه حلقه بفراغت بال شئون تجمع آوری سکسا ذفر از
مکیدن پستان گرگان زمان و لبوت آهام خون آشام شده و نارسیده شهریاری که از
فضل بحر کف جودش عالمی حی و حاتم طی منازل از عالم بقا نموده و از جریان الفعال
اسم نامستمی بگوشه بی توشه میدان فنا خزیده و سحاب رحمتش از میزاب رحمت ابحر ابحر امطار
قطار نعمت بر ارض آمال پاشیده و حوزه فلک هستیش متلاطم افواج امواج نعمتهای بیکران گردیده
هو السلطان العادل والملک المقتدر الکامل والخاقان الباذل والقاآن الفاضل والمالک
المسالک حق الیقین والعارج المعارج سر نور مبین والحافظ شریعت حضرت سید المرسلین و
الضابط لطریقت ائمة الطاهرین ظل الله الممدود فی السموات والارضین ناصر الملة والدین
وکاسر اعلام الکافرین قهرمان الماء والطین السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان
محمد شاه غازی کار عدالت ختم آمد چو احمد بر رسالت جهان تا واکه تا چرخ
برین باد زمین و آسمانش در نگین باد خلد الله ملکه و ادام الله ظلال رأفته و شوکته علی رؤس العباد
الی یوم میعاد المعاد و در دربار معدلتش وجود حکیمی موجود که فطرت لقمان فکرت حکمتش تمام
ذوات ذرات توده غبرا بماء الحیات دادگستری سرسبز و سیراب نموده علیمی
که پرتو ذره نور خورشید علم عملش پرده مشعشع دانشرا بروی عالمی گشوده و عارفی

دیباچه

که سحاب ثقلت جبال نعمایش از تمکن کره ذات ارضی هفت کشور را باب زلال عیون جاریه
مرحمت زنده و مؤسسی که اساس بنیان حکمرانی اسس علی التقوی و بناء بنیان سلطنت و
کامرانی اصلها ثابت و فرعها فی السماء را بنظم نظیمی منتظم نموده که سلاطین روی زمین سر
انگشت عبرت بجای زیرا بانگشت حیرت واداری آلوده و باسمان فکرت بی آسودگی گزیده
فقید الفخر و فرید الدهر و وحید العصر تاج الحاج و سراج وهاج و بحر عجاج و نهر ثجاج و نور
المنهاج حارس الابرار والمرد المشتهر بحاج میرزا آقاسی ادام الله افاداته علی رؤس
الاناسی من الادانی والاقاصی چون جمعی از مؤمنین ازین خادم شرع انور و ساعی
ترویج مذهب حضرت جعفر علیه السلام و داعی دوام دولت ابد مدت اظهر بن علی اکبر
عبد اصغر عفی الله عن جرائمها فی الصغر و فی یوم المحشر خواهش رساله عقایدی بلغت فارسی
نمودند که خالی از تکلفات عبارات و دلیل عقلی و نقلی که قریب بفهم عامه عوام باشد
تالیف نمایم که کافه مسلمین از و بهره مند شوند امتثالا لمرضاته و حباً لدعوتهم مع کثرة
اختلال الاحوال و اشتغال بجمع آوری بناها که از آثار و اخبار ائمه اطهار وقلم عزم مردد
جزم ثبت و ضبط آنها را نمودم و حفظاً لعقایده لازلم سنت ثقلین و منکرانها و فلسفیه
در معاندین دستی نمودم او را بعقاید الشیعه فی فوائد الشریعه و مرتب ساختم او را
به پنج مشکوة و یک مقدمه و خاتمه و مشتملست بر چند مصباح و هر مصباح بچند نور و امید
از خلاق آسمان و زمین چنانست که عموم ناظرین از مؤمنین را عطای وافر در دنیا و آخرت
کرامت فرماید بمحمد و آله اما مقدمه بدانکه خداوند عالم عبث این خلق را خلق نفرموده است
که هر چه میخواهند بعمل بیاورند و ثواب و عقاب و حساب از برای ایشان نباشد بلکه از برای
عبادت و اطاعت ایشان را خلق فرموده است و پیغام او را انبیا فرستاده است تا کتابها که از

دیباچه

خدا خواسته است و قرآن کتابها نوشته است از برای مردمان بیان نمایند و خاتم پیغام آوران
محمد بن عبدالله را اقرار داده است و دین و قرآن که کتاب او است ناسخ دینهای پیغام آوران سابقه
و کتابهای ایشان قرار داده است پس بر خلایق واجب است که اخذ عقاید و معالم حلال و حرام و احکام
از آنجناب نمایند و هر چه او فرموده است اعتقاد نموده بعمل بیاورند چنانچه خداوند فرموده ما
آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا یعنی آنچه پیغامبر او را از برای شما آورد بگیرید او را
و آنچه را که شما را نهی از او نموده واگذارید او را و پیغام آور آنچه را که خداوند امر نموده بود که او
بخلق برساند او امر و نواهی و عقاید رسانید و در زمان رحلت وصی و نگهبانی از برای دین
خود قرار داد بید باذن خداوند و شهادت و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و حرف
نمیزند آورنده پیغام خدا بی از هوای نفس خود و نمیباشد حرف زدن او مگر از وحی الهی که وحی
شده است باو پس فرمودند انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی لن یفترقا حتی یردا
علی الحوض یعنی بدرستیکه من گذاردم در میان شما دو چیز سنگین را که کتاب خدا و عترت من باشند
که این دو از هم جدا نمیشوند تا آنکه بر من وارد شوند در قیامت در لب حوض کوثر و مراد از کتاب
قرآنست چنانچه مراد از عترت ائمه طاهرین میباشند پس بر همه خلایق واجب است که رجوع نمایند
بکتاب خدا و عترت پیغام آور و آنچه ایشان بگویند واجب است اطاعت نمودن و عمل کردن
و اعتقاد نمودن و ائمه اطهار اخبار و آثار در میان مردم گذاردند که در آنها بیان کتاب
خدا میباشد و در این زمان غیبت کبری لازمست رجوع نمودن بکتاب و آثار و اخبار ائمه اطهار
بجهة اطاعت و عبادت پادشاه جبار و قهار پس آنچه از اینها معلوم میشود حکم خداوند سه چیز است
اول اعتقاد قلبی دویم اقرار زبانی سیم عمل ارکانی و عمل یا بدنی تنها است
مثل غسل و وضو و تیمم و جهاد و یا بدنی و زبانیست مثل نماز یا نگاه داشتن نفس است مثل روزه

یا مالیست مثل خمس و زکوة یا بدنی. مالی است مثل حج و در همهٔ این عبادات اعمال شخص
باید حکم خدا را بداند و عمل کند و دانستن احکام یا از اجتهاد است یا از تقلید است پس مردم باید
یا مجتهد باشند یا مقلد باشند در عملیات و اگر هیچکدام نباشند اعمال ایشان بر وجه صحت
واقع نخواهد بود و اما اقرار زبانی هم باید از روی اعتقاد قلبی باشد مثل شهادت دادن
بوحدانیت الهی و رسالت حضرت رسالت پناهی و بولایت ائمهٔ طاهرین و اما اعتقاد قلبی
باید از روی اجتهاد و عقل باشد پس اجتهاد نمودن در عقاید واجبست بر مسلمین و مؤمنین
هر چند دلیل ایشان عقلی اجمالی یا دلیل نقلی مطابق عقل باشد پس بر کافهٔ خواص و عوام لازمست
تفحص و تجسس نمایند در تصحیح نمودن اعتقادات خود هر چند بپرسیدن از علما باشد که بر چه
باید اعتقاد نمود و بعد از دانستن آنها بدلیل اجمالی عقلی یا بدلیل نقلی مطابق عقل کفایت میکند
از برای ایشان لهذا آنچه از عقل و اخبار و آثار معلوم میشود که واجبست اعتقاد نمودن بآنها
بیان میکنیم که بر مسلمین و مؤمنین یاد گرفتن آنها و اعتقاد نمودن بکتاب و سنت و اخبار
و آثار را و بهوای نفسانیه و خیالات شیطانیه رجوع کرده اند و حرفهای بیهوده میگویند و اعتقادات
فاسده ظاهر میکنند و میگویند که دلیل عقلی داریم و حال آنکه عقول ناقصه و آراء فاسده و کاسده
ایشان بجهة هوای نفسانی و اغوای شیطانی مغلوب شده است پس بعضی قایل شده اند بجبر
و تفویض و بعضی قایل شده اند بسقوط عبادات بعد از ریاضات و بعضی قایل شده اند
بمباح بودن اموال و عیال مردم و بعضی قایل شده اند بنظر آوردن مرشد را در عبادات بجهة آنکه
آنها واسطه اند خواه امام باشد یا غیر امام و بعضی قایل شده اند به نبودن تکالیف و
بوحدت وجود و موجود و بعضی قایل شده اند باتحاد و حلول و بعضی قایل شده اند به
سقوط عبادات و بعضی قایل شده اند بخالق و رازق و محیی و ممیت بودن امام علیه السلام

یا بواسطه و اذن خدا یا بی‌واسطه و اذن او و بعضی قائل شده‌اند به نبودن حشر و نشر و بهشت
و حساب و ثواب و عقاب و بعضی قائل شده‌اند به جسمانی نبودن معراج پیغمبر صلی الله علیه
و آله و جائی بودن او و بعضی قائل شده‌اند به نبودن میزان و صراط و بهشت و دوزخ جسمانی و بعضی
غالی شده‌اند که امام را از مرتبهٔ خود بالاتر برده‌اند و به مرتبهٔ خدائی رسانیده‌اند و بعضی قالی
شده‌اند که امام را از پایهٔ خود پایین آورده‌اند و بعضی ضمایر قرآنی را راجع با میرالمؤمنین
علیه السلام و ائمهٔ طاهرین سلام الله علیهم اجمعین نموده‌اند و بعضی انواع تغنیات و طنبورات
و مسکرات از قبیل چرس و بنگ و شراب را حلال دانسته‌اند و مشغول آنها شده‌اند و دف و کف
زدن را عبادت نام کرده‌اند و بعضی ترک عبادات را عبادت میدانند و بعضی مرتکب معاصی میشوند
که ملامت کنند خلق ایشان را که نفس کامل شود و بعضی صفات خدا را در مرشدین یا ائمهٔ طاهرین
ظاهر میدانند مثل آهنی که در کوره گذارده باشند و سرخ شود که صفت آتش در آهن پیدا میشود
و بعضی عمر و علی و محمد و ابوجهل و شمر و حسین را از یک طینت میدانند و بعضی موسی و فرعون را
یکی میدانند در باطن و در ظاهر میگویند دو تا شده‌اند بجهة اسیر بودن آنها در رنگ دنیا و بعضی میگویند
مردم که مردند مثل علف خشک میشوند دیگر بعد از مردن چیزی نیست و بعضی میگویند بصورت دیگر
میشوند بعد از مردن خوب بصورت خوب و بد بصورت بد باز در دنیا میآیند بطریق تناسخ و بعضی
دیگر میگویند با چیزی نمیتیم هر چه هست خداست و بعضی میگویند از نور است و بعضی میگویند تنزل
دارد با آنکه مذاهب بسیار اختراع شده است که ذکر همهٔ آنها بطول میانجامد بنا براین با آنچه
واجب است که مؤمن باو اعتقاد نماید بیان مینمائیم بعون الله تعالی و منه الاستعانة و لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم **مشکوة اول** در بیان اعتقادات متعلقه بذات و صفات خداوند است
بدانکه واجب است اعتقاد نمودن توحید الهی و توحید بر چهار قسم متصور میشود اول توحید

ذاتی دوم توحید صفاتی سیم توحید خلقی چهارم توحید عبادتی پس در اینجا چهار
مصباح است مصباح اوّل در توحید ذاتی است بدانکه واجب است اعتقاد نمودن باینکه خداوند
واحد و یکتا و بی‌شریک و بی‌همتا است و ذاتیست مقدس و مستجمع جمیع صفات کمال و مبرّا از
جمیع صفات نقص و صاحب جلالت پس واجب است اعتقاد نمودن باینکه خداوند مرکب از اجزاء و
مرکب از اعضا نمیباشد و معنی مرکب آنست که از دو چیز یا بیشتر بعمل آمده باشد و خدا جزئی
ندارد نه اجزاء وهمیه و نه اجزاء خیالیه و نه اجزاء عقلیه و نه اجزاء خارجیه و نه اجزاء داخلیه و نه اجزاء
رأسیه و نه اجزاء غیر رأسیه پس واجب است اعتقاد نمودن باینکه خداوند دست و پا و سر و
گوش و چشم و دل ندارد و از چیزی مرکب نیست نه از مجردات و بسایط و نه از غیر مجردات مثل
نور و غیر نور و واجب است اعتقاد نمودن باینکه خدا جوهر نیست و عرض نیست جوهر آنست که بخودی خود
موجود باشد و در وجود محتاج بغیر نباشد مثل جمادات و نباتات و حیوانات و عرض آنست که بواسطه
غیر موجود باشد مثل رنگ و بو و واجب است اعتقاد نمودن باینکه محلّ محالی نیست یعنی چیزی براو
قرار نمیگیرد و او بهیچ چیز قرار نمیگیرد و چیزی از خدا جدا نشده و خدا از چیزی جدا نشده مثل رنگ
و بو و ظلمت نیست و واجب است اعتقاد نمودن باینکه خدا را کسی نزائیده و او کسی را نزائیده
و زن ندارد و فرزند ندارد و فرزند کسی نمیباشد و واجب است اعتقاد نمودن باینکه خدا
دیده نمیشود نه در دنیا و نه در آخرت و نه در عالم برزخ و نه در عالم مثال و نه در عالم
اشباح و نه در عالم اظلّه و نه در عالم ذرّ و نه در بالای عرش و نه در پایین فرش
و نه در هیچ مکان و نه در هیچ زمان و نه در عالم او را هیچ بیند و نه مرشد او را میبیند و نه پیغام
آور او را میبیند و نه امام او را میبیند و نه خواص و نه عوام و نه ملک هیچکس او را نمیبیند بچشم
سر لیکن شناخته میشود آثار قدرت و بعقل و چشم قلب بحقیقت ایمان چنانچه امیرالمؤمنین

علیه السلام در جواب شخصی که پرسید از آنحضرت که آیا پروردگار خود را می‌بینی در وقت
عبادت نمودن او فرمودند ما کنت اعبد ربا لم اره یعنی نبوده‌ام من که عبادت کنم
پروردگاری را که ندیده باشم او را آنکس عرض کرد که چگونه دیده او را حضرت در جواب
او فرمودند ویلک لا تدرکه العیون فی مشاهدة الابصار و لکن رأته القلوب بحقایق
الایمان یعنی وای بر تو نمی‌بینند او را چشمها در دیدن چشمها و لیکن می‌بینند او را دلها بحقیقت
های ایمان پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا دیده نمیشود و عقل ادراک حقیقت او را
نمیکند و عقل و وهم و خیال احاطه بر خدا نمیکند چنانچه امام علیه السلام فرمودند لا یحس
و لا یدرکه الحواس و لا یحیط به شیئی و لا صورة و لا تخطیط و لا تحدید یعنی خداوند بچشم
دیده نمیشود و بدست درک کرده نمیشود و درک نمیکند او را نه حواس ظاهره و نه حواس باطنه
و احاطه نمیکند باو چیزی از عقل و خیال و وهم و هوا و جسم و جوهر و عرض و صورت و مثال و خدا
جسم نیست و صورت نیست و خط ندارد و حد ندارد پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا محل چیزی نیست و چیزی
محل او نیست و زمان و شکل و هیولی ندارد و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا محتاج نیست و نمیخورد و نمیآشامد
و نمیپوشد و نمیپوسد و پوشیده بچیزی نمیشود و نمیخوابد و چرت نمیزند و غم و غصه و الم و درد و شادی و بلندی و پستی ندارد
و تغییر و تبدیلی و ترقی و تنزلی ندارد و بیکطریق بوده و هست و خواهد بود و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا
شریک ندارد و بیک طریق بوده و محتاج شریک نیست و احتیاج بچیزی ندارد و در هیچ چیز
و غنی مطلق است و قدیم است و حادث نیست و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا ذاتیه خداوند
عین ذات اوست و زیاده بر ذات او نیست که ذات او چیزی باشد و صفات ذاتیه او چیز
دیگر باشد علیحده که در او جمع شده باشد چنانچه بعضی میگویند و این از اصول مذهب است
چنانچه در حدیث است که از کمال توحید نفی صفاتست از ذات یعنی صفات غیر از ذات نیست

و عین ذاتست و آنچه باید اعتقاد نمود که خدا ضد و ندّ ندارد و اینها است که ذکر شد و از اینجهت
است که گفته اند شعر نه مرکب بود و جسم نه مرئی نه محل بی شریک است و معانی تو غنی دان خالق
و اینها را صفات سلبیه و صفات جلالیه میگویند که واجبست اعتقاد نمودن باینکه این صفات را
خداوند ندارد و بجهة اینکه اینصفات باعث نقص است و خدا ناقص نیست و باعث احتیاجست
و خدا محتاج نیست پس قول باینکه خدا جسمست چنانچه بعضی میگویند غلط است و قول باینکه خدا صورت است
چنانچه بعضی میگویند نه مثل این جسمها یا جسم محال خود دارد غلط است و قول باینکه خدا دیده
میشود چه در دنیا و چه در آخرت غلط است و اینها از اصول مذهب است و قول باینکه خدا حلول
میکند در دل عرفا یا حلول میکند در اشیا یا حلول کرده است در پسران ساده رو و یا زنها و
دخترهای خوشرو و موداوبو چون حلول کردن آب در کوزه که میگویند خدا مثل آبست و اینها
کوزه اند که نور خدا از اینها ظاهر شده است مثل ظاهر شدن آب از بیرون کوزه و طراوت نمودن
آنرا و پس خدا در خوشرویان حلول بیشتر کرده است و جلوه از آنها بیشتر نموده است و اینها غلط
و کفر است و اعتقاد نمودن باینها با تقصیر باعث مخلد بودن در آتش جهنمست با وجود اینکه با اینها
جماع و زنا و لواط میکنند چگونه جلوه خدا در اینها بیشتر است و قول بوحدت وجود و موجود یعنی وجود
همه عالم و اشیا با وجود خدا یکیست مثل دریا و موج که میگویند خدا مثل دریا است و سایر موجودات
مثل موج دریا میباشد لیکن باعتبارات دوئیت پیدا میکنند لیکن در حقیقت یکی میباشند
و این کفر و غلط است و این از اصول دینست زیراکه در عالم وجودات خبیثه و کثیفه و نجس
میباشند مثل سگ و خوک و نجاسات العیاذ بالله چگونه وجود اینها با وجود خداوند یکیست
و قول بوحدت وجود و تعدد موجود ایضاً کفر و غلط است چنانچه بعضی که مثل یم و نمی اند
میگویند خدا مثل دریاست و موجودات مثل نم دریا میباشند که در باطن نم از یمست ولکن

در ظاهر دو چیز پیدا شدند زیرا که آب دریا نفوذ کرده و نم از کنار دریا پیدا شده در حقیقت
نم از نیست پس خدا در شیها ظهور کرده مثل ظهور آب در کنارهای دریا که آب یکیست و محل ظهور
او بسیار است که ظاهر یکی و مظاهر متعدد مثل آفتاب که به پنجره که شیشه‌های رنگ برنگ
از سرخ و زرد و سفید و آبی و کبود و قرمز داشته باشد تابیده باشد پس آفتاب یکیست و از
شیشه‌ها رنگ برنگ مینماید و هر ساعت بشکلی و رنگی ظاهر میشود بجهة اختلاف رنگ شیشه‌ها
و این غلط است و قول باینکه عارف با خدا یکی میشود مثل شیر و شکر که داخل هم میشوند کفر و
غلط است و قول باینکه بعد از مدتی ریاضات عارف واصل بخدا میشود و دیگر محتاج بعبادت و ترک آن
نیست در مثل خانه که بخانه می‌چسبد کفر و غلط است و قول باینکه خدا تا کمر میان پر است غلط است
و قول باینکه خدا دیده میشود چه در دنیا و چه در آخرت و چه در برزخ و چه در خواب و چه در عالم ذر
و چه در عرش و چه در عالم خلسه و چه در حیات و چه در ممات غلط است و قول باینکه خدا بصورت پیری
در عرش نشسته است غلط و کفر است و قول باینکه خدا از برای عرفا ظاهر میشود و از مرای مرشدین
کفر و غلط است پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا بوسیدنی و بوییدنی و جوشیدنی و دوشیدنی
و چشیدنی و دیدنی و مالیدنی نیست و حد و شکل و جسم و صورت و عرض و عمقی و
طول و خطی ندارد و بو و دود و مو و رنگ ندارد و بر چیزی قرار نمیگیرد و چیزی بر او قرار نمیگیرد
زیرا که اینها همه باعث احتیاج است و خدا محتاج نیست و غنی مطلق است و قول باینها کفر و غلط
مصباح دویم در بیان اعتقادات متعلقه بتوحید صفاتیست بدانکه خداوند را صفات ذاتیه
و صفات فعلیه میباشد اما اول را صفت ذاتیه و صفت ثبوتیه و صفت کمالیه میگویند اصل
آنها سه است اول حیات دویم قدرت سیم علم که علم و حیات و قدرت عین ذات الهی است
و ذات الهی عین علم و حیات و قدرت است و از شعبهٔ علم است ادراک بسمع و بصر و از شعبهٔ حیات

قدیم وازلی و ابدی وسرمد بودن خداوند واز شعبهٔ قدرتست متکلم وصادق بودن خداوند در این مصباح سه نوراست نور اول در حیاتست بدانکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند حی است وحی دو معنی دارد یکی زنده بودن یعنی خدا همیشه زنده بوده وهست وخواهد بود ومردن برای خدا نیست زیراکه هستی او ضرور ونیستی او محالست ویکی دیگر معنی منشاء صحت متصف شدن بعلم وقدرتست یعنی خداوند وجودیست که متصف بصفت علم وقدرتست پس همیشه خداوند متصف بصفت علم وقدرت بوده وهست وخواهد بود پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا ازلیست یعنی ابتدایی ندارد وواجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا ابدیست یعنی انتها ندارد وآخری ندارد وواجبست اعتقاد نمودن باینکه حیات عین ذات خداوندست وزاید بر ذات او نیست که حیات چیزی دیگر باشد وذات چیزی دیگر که حیات بر ذات زیاد شده باشد زیراکه یا حدوث یا ترکیب لازم میآید وهر دو غلط است پس حیات را هرگز نمیتوان از ذات سلب نمود یعنی همیشه خداوند حی است بصفتیکه عین ذاتست نور دویم در قدرتست بدانکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا قادرست وقادر بوده است وقادر خواهد بود وقدرت دو معنی دارد یکی معنی توانایی داشتن خداست بر ایجاد کردن هر چیزیکه ممکن باشد بر وجهی که اراده دارد دویم معنی منشاء تمکن وتوانایی بر خلقت نمودن اشیا است ومراد در اینجا چیزیست که سبب تمکن وتوانایی بر کردن هر چیز وترک کردن آنست پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا هر چیزرا که بخواهد وممکن باشد خلق نمودن اورا خلق میتواند نمود بی ماده ومدّه اگرچه بخواهد صد هزار هزار مثل این عالم را در آن واحد خلق نماید میتواند خلق نماید چنانچه تا بحال هزار هزار عالم خلق فرموده است وبعد از این هم خواهد خلق فرمود چنانچه از اخبار ائمهٔ اطهار علیهم السلام معلوم میشود واز شعبهٔ قدرتست متکلم بودن پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند

متکلم است و متکلم یعنی توانائی و قدرت داشتن است بر ایجاد کلام در هر چیز باشد
خواه در درخت باشد چنانچه با موسی علیه السلام تکلم نمود و خواه در دل ملک یا پیغام
آوری باشد و خواه در هوا باشد و از اینجهة است که تکلم را بعضی صفت دانسته اند
یعنی خدا قادر بر تکلم است و قدرت بر تکلم نمودن داشته و دارد و خواهد داشت و بعضی تکلم را
صفت فعل دانسته اند نه صفت ذات و میگویند هرگاه صفت ذات بوده است خدا همیشه متکلم باشد
چنانچه همیشه عالم و قادر و حی است و حال اینکه در وقتی که تکلم ننماید متکلم نیست و باین
مضمون حدیثی نیز در کافی وارد شده است پس اگر تکلم بمعنی ایجاد نمودن کلام باشد صفت
فعل خواهد بود و اگر بمعنی قدرت بر ایجاد نمودن کلام باشد صفت ذاتست و هر دو معنی صحیح است و
واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند صادقست یعنی راست گوست یعنی کلامیکه خلق مینماید
دلالت بر معنی دارد که مطابق واقعست و خلاف ندارد و صادق نیز از شعبهٔ تکلم است که او
از شعبهٔ قدرتست یعنی خدا قدرت بر ایجاد نمودن کلامی دارد که مطابق واقع باشد نه مخالف
واقع و واجبست اعتقاد نمودن باینکه قدرت عین ذات الهیست و زاید بر ذات نیست و این
نیز از اصول مذهبست و قسم دویم در علم است بدانکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند
عالم است و علم عین ذات الهیست و صفت زایده بر ذات نیست و علم بمعنی دانستن آمده است
بمعنی انکشاف اشیا نیز آمده است پس در اینجا مراد و معنی است یعنی خدا سبب ظهور خلقت
اشیا و سبب دانستن آنها است پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند عالم بوده و هست
و خواهد بود و هرگز خدا جاهل نبوده است و نیست و نخواهد بود و میداند جزئی و کلی را و علم
بلاهوت و عرش و فرش و کوچک و بزرگ و کم و زیاد دارد و علم الهی یکسانست بالنسبه
بهمه موجودات بدون تفاوت و علم الهی تغیری و تبدیلی ندارد چنانچه علم دارد باشیاء

بعد از خلقت اشیاء علم بآنها داشتن و در پیش از خلقت آنها و چنان نیست که علم بعد از خلقت اشیا
غیر از علم قبل از خلقت اشیا باشد و قول باینکه علم خدا تعلق باشیا میگیرد و بعد از خلقت آنها و
پیش از خلقت آنها علم او تعلق بآنها نمیگیرد غلط است پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه علم
الهی بعد از خلقت اشیا باشیاء همان عین علم اوست باشیا بلا تفاوت و قول باینکه خدا
دو علم دارد یکی حادث و یکی قدیم غلط است بلکه یک علم دارد و او عین ذات الهی است و اما
علم بندگان از قبیل ملائکه و پیغام آوران و امامان علمیست که بمعنی دانستن است و خداوند
آنها را خلق فرموده است والعلوم مخلوقة فعل خداوندست و ذات او نیست و آنچه در
بعضی اخبار وارد شده است که خدا دو علم دارد یکی علمیست که مختص ذات پاک او
است و یکی دیگر علمیست که تعلیم بانبیا و ملائکه و ائمه نموده است بمعنی آنست که آنچه
که بآنها تعلیم داد آنها هم آنرا دانستند و آنچه را که تعلیم نداد بایشان او را نه
دانستند لهذا اطلاق دو علم برا و نموده اند و از قدیم بودن علم الهی قدیم بودن
اشیا لازم نمیآید زیرا که ممکنست که کسی چیزیرا بداند و آنچیز هنوز موجود نباشد چنانچه
بالنسبه بمخلوق متصور است و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند عالم عالم بکلی و جزئی
اشیا میباشد و قول باینکه خدا عالم بکلیات است و جزئیات در تحت کلیات مندرجند
که بعد از خلقت جزئیات عالم بتفصیل خواهد شد غلط است و کفر است و واجب نیست
فکر کردن در اینکه آیا علم خدا حصولیست یا حضوری لیکن قول بحصول کفر است چنانچه
واجب نیست فکر نمودن در ذات باریتعالی لیکن ذکر نمودن در آثار قدرت الهی بسیار
خوبست که از آثار قدرتها و کسی پی بذات بیمثال او خواهد برد و از شعبهٔ علم است اراده
یعنی مرید بودن خدا و اراده بمعنی خواستن آمده است و بمعنی علم بمصلحت نیز آمده است و

و ابو الحسن بصری قائل است بر اینکه ارادهٔ علم بمصلحت داعیه با ایجاد فعل است و نجّار گفته
اراده بمعنی غیر مغلوب است پس از صفات سلبیه است و بلخی گفته است اراده در افعال خدا
علم میباشد بآن افعال و در افعال غیر خدا امر نمودن خداست بآن افعال اشاعره و جماعتی
از معتزله گفته اند که اراده صفت زایده بر ذاتست که مغایرت دارد با علم و قدرت که مخصّص
از برای فعلست پس اشاعره گفته اند که این زیادتی بمعنی حادث است پس معتزله گفته اند
این زیادتی در محل نمیباشد و کرامیه گفته اند این زیادتی قایم بذاتست پس بدانکه اراده
بمعنی علم بمصلحت صفت ذاتست زیرا که همیشه خداوند عالم بمصلحت بوده و هست و خواهد بود
پس اراده در خدا بمعنی علم بمصلحت فعلست که باعث مشیّت و خواستن کردن آن است یا علم
بمفسدهٔ آن که سبب مشیّت و خواستن ترک آنست یا بمعنی که آنچیز را که میکند با شعور مصلحت
و قصد ذات بجا میآورد و آنچیز را که ترک میکند با شعور مفسده و با اراده و قصد ترک میکند و او
اراده در خدا غیر از ارادهٔ در ما است زیرا که ارادهٔ الهی با اسباب و آلات نیست بخلاف ارادهٔ
در ما که بواسطهٔ اسباب و آلاتست پس بعضی اراده را صفت ذات دانسته اند باین معنی که ارادهٔ
الهی علم بمصلحت و مفسده کردن و نکردن فعلست و بعضی اراده را صفت فعل دانسته اند
و میگویند اراده خواستن خلق نمودن چیز است و خداوند همیشه چیزی را نمیخواهد و الا باید همیشه آنچیز
موجود باشد و حال آنکه هرگاه بخواهد آنچیز را خلق میفرماید و هرگاه نخواهد اراده نمیفرماید خلق نمیکند
او را چنانچه یکدفعه چیزی موجود نیست و یکدفعه موجود میشود باراده خدا و باین مضمون چند حدیث
در کافی منقولست از آنجمله مرحوم ثقة الاسلام کلینی از امام علیه السلام روایت میکند که
حضرت فرمودند اراده صفت فعل خداست نه صفت ذات و باز در حدیثی دیگر فرمودند که اراده
از خلق از ضمیر و قلبست و ارادهٔ خدا خلق کردن چیز است و احداث و ایجاد نمودن آنچیز است

نه غیر آن و در حدیث دیگر شخصی بمعصوم عرض کرد که خدا همیشه مرید است حضرت فرمودند
اراده نمودن نمیباشد مگر از برای آنچه خدا اراده او را دارد که با او باشد و خدا همیشه عالم و قادر بوده
پس اراده کرده و در حدیث دیگر فرمودند که هرگاه اراده از صفات ذات باشد مثل علم و
قدرت آنچه را که خدا اراده نکرده است ضد است از برای اراده و ناقض او است یعنی
اراده نکردن خدا اراده او را می شکند و اراده اگر صفت ذات باشد تغیر ندارد چون رساله
بجهة عوام است در مقام اطناب کلام و استدلال نیستیم همین قدر بر مکلف واجب است اعتقاد
نمودن به اینکه خداوند مرید است و اگر اراده بمعنی علم به مصلحت باشد صفت ذات است و
اگر بمعنی خواستن ایجاد باشد صفت فعل است و تفصیل این در کتاب مشکوة الانوار نوشته ام
و واجب است اعتقاد نمودن باینکه خداوند کاره است یعنی علم بمفسده نخواستن چیزی را دارد
یا بمعنی اراده نمودن بجا نیاوردن فعلست بجهة علم بمفسده داشتن بوجود او و یا بمعنی
اینست که خدا نخواسته است آن چیزی را که کراهت دارد از او و یا اینکه نهی فرموده است از او
و همچنین ادراک از شعبه علم است پس واجب است اعتقاد نمودن باینکه خدا مدرک است و ادراک
بمعنی عالم بودن بمحسوسات است چه بحس سمعی باشد یا بحس بصری پس خدا سمیع است یعنی
شنوا است بمعنی علم بشنیدنیها دارد و همچنین خداوند بصیر است یعنی بینا است یعنی علم
به دیدنیها دارد نه اینکه خدا چشم و گوش ظاهری داشته باشد که به چشم و گوش ببیند و
بشنود ببیند و بشنود پس خداوند عالم عالم به جزئیات محسوسه مسموعه مبصره میباشد
و از اینجهة است که خداوند را سمیع و بصیر میگویند و ادراک هم از صفت ذات است شنیدن
و دیدن خدا علم داشتن بشنیدنیها و دیدنیها است و دیدن بندگان و شنیدن ایشان
بواسطه اسباب و آلات است از قبیل گوش و چشم و خداوند محتاج باینها نیست و از اینجهة است که

بعضی از علما صفات ثبوتیه و ذاتیه را هشت صفت شمرده‌اند و او را در یک بیت جمع نموده‌اند
شعر: عالم و قادر و حی است و مرید و مدرک / هم قدیم و ازلی و متکلم صادق. و از بیانات
سابق معلوم شد که اصول صفات ذات سه است: علم و قدرت و حیات، و اراده و ادراک از قسم
علم میباشد، و قدیم و ازلی و ابدی و سرمدی بودن از قسم حیات است، و متکلم و صادق بودن از قسم
قدرت است. و باید دانست که این هشت صفت را صفت ذات و صفات ثبوتیه و صفات جمال
میگویند که این صفات را خداوند همیشه داشته و دارد و خواهد داشت، و اصل اینها عین ذات است
و ذات یکیست و مختلفه نیست، و اختلاف این صفات در عبارات باعتبار آنست نه اینکه
در حقیقت از یکی زیادتر باشند، بلکه بجهت فهمیدن و فهمانیدن است که عبارتها می
مختلف میشود چنانچه دانستی. پس صفات ثبوتیه که باید اعتقاد نمود که خدا آنها را همیشه
داشته و دارد و خواهد داشت: اول علم که عالم است، دویم قدرت که قادر است، سیم
حیات که حی است، چهارم اراده که مرید است، پنجم ادراک که مدرک است، ششم
قدم که قدیم است، هفتم تکلم که متکلم است، هشتم صادقیت که صادق است. و صفات
سلبیه که باید اعتقاد نمود خداوند باینکه خداوند آنها را ندارد اینست: اول اینکه مرکب نیست، دویم
اینکه جسم ندارد، سیم اینکه مرئی نیست یعنی دیدنی نیست، چهارم اینکه محل چیزی
نیست، پنجم اینکه بی شریک است، ششم اینکه معانی نیست یعنی صفات ذاتی الهی
زیاد بر ذات او نیست بلکه عین ذات اوست، نه اینکه ذات او نایب صفات است که بی‌صفات
ذات کار صفات میکند، و نه اینکه خدا عالم نیست مثلاً و کار علم میکند، این غلط است.
هفتم اینکه محتاج نیست. [illegible] در صفات الهیست باینکه خداوند را نیز صفات فعلی
میباشد که آنها را صفات فعل و صفات جلال میگویند چنانچه صفات ثبوتیه را نیز صفات ذات

وصفت کمال وصفت اکرام میگویند وصفات سلبیه را صفت سلبیه وصفت جلالیه میگویند
وصفت ثبوتی آنست که در خدا همیشه باشد که سلب نتوان کردن آن صفاترا ازو وصفت سلبیه
آنست که هیچ وقت خدا آن صفاترا ندارد وآن صفاترا از برای خدا هیچ وقت نمیتوان ثابت کرد و
صفات فعل آنست که جایز باشد ثابت نمودن آنها از برای خدا وجایز باشد سلب نمودن
آنها را از خدا مثل رازقیت که جایزاست که بگویی خدا رازق موجودین است ورازق معدومین
نیست پس خدا روزی بآنهائیکه مخلوق وموجود شده اند میدهد وروزی بآنهائیکه موجود و
مخلوق نشده اند نمیدهد وصفات فعلی الهی بسیاراست مثل رازقیت وخالقیت و
رحمانیت ورحیمیت وجوادیت وغیر اینها که روزی میدهد ونمیدهد وخلق
میکند وخلق نمیکند ورحم میکند ورحم نمیکند وجود میکند وجود نمیکند بخلاف صفات ذاتیه
که عین ذاتست تغیر وتبدلی ندارد چنانکه حضرت صادق آل محمد صلی الله علیه وآله
فرمودند لم یزل الله عز وجل کان عالما والعلم ذاته ولا معلوم والسمع ذاته ولا مسموع
والبصر ذاته ولا مبصر والقدرة ذاته ولا مقدور یعنی بود وهست خدای عز وجل همیشه
عالم وعلم ذات خداست وحال آنکه مسموعی نبوده است ودیدن ذات خداست وحال آنکه
مقدوری نبوده است مصباح سیم در بیان اعتقادات متعلقه بتوحید خالقیت
بدانکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدای واحد یکتا وبی شریک وتنها خلق
مینماید هرچه را که میخواهد وشریکی در خلق نمودن از برای او نیست پس کسی دیگر
بغیر از خدا خلق نمیکند پس قول مجوس که میگویند یزدان خالق خیر واهرمن خالق
شر است غلط است بلکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند عالم خالق همه مخلوقات
است خداوند همه مخلوقات وموجودات را از کتم عدم بمقتضای حکمت بعالم وجود آورده است

و غیر از خدا کسی دیگر خلق نکرده است مخلوقات را نه از ملائکه و نه از انبیا و نه اولیا و نه غیر
ایشان از سایر مخلوقات و این اعتقاد موافق عقل و نقل از آیات قرآنیه و از اخبار ائمه
علیهم السلام میباشد و از جمله اصول دین است و منکر او از جمله معاندین است و با تقصیر در اسفل
السافلین پس قول باینکه ملائکه خلق میکنند بواسطه و اذن الهی غلط است و اما هرگاه خداوند ملئکه را
اذن بدهد که چیزی باین وصف بنما یا فلان کار را بکن که عیب ندارد چنانکه در بعض اخبار وارد
شده است که ملائکه را خداوند امر میکند که صورتهای انسانی را در شکم مادر او از نطفه آب منی درست
میکنند یعنی چشم و گوش و دست و پا و دل و صورتها درا میکشند و این عیب نیست زیرا که خداوند
خالق است و بواسطه اسباب هر چیز را خلق میکند و قرار الهی بر اینست که امورات را با
اسباب جاری فرماید لهذا هر چیز را بواسطه چیزی و بسبب چیزی خلق فرماید چنانچه گندم را
بواسطه افشاندن تخم بر زمین و تخم او و آب دادن خلق میفرماید و انسان و حیوانرا بواسطه
انتقال منی از پشت پدر به رحم مادر خلق میکند و صورتهای انها را بواسطه صورت بندی ملائکه خلق
میفرماید و در حقیقت خدا صورت بند انسانست چنانچه روایات و اخبار بسیار است که خداوند
صورتهای انسان را میبندد و مصور خداست اگرچه بواسطه عمل ملئکه باشد پس منافات ندارد زیرا
ملائکه بقوت و قدرت دادن و اذن الهی کار میکنند پس در حقیقت خدا خالق و مصور است
و اینکه خداوند با اسباب امورات را جاری میفرماید نه بواسطه احتیاج اوست بلکه بجهة اظهار
جبروت و قدرت خودش و بجهة منتظم شدن نظام بنی نوع انسانست که هر یک محتاج به
یکدیگر باشند در امورات و یکدیگر را اعانت نمایند و بدانند که خداوند محتاج نیست چنانچه
ایشان محتاجند پس از این جهة است که خداوند بعضی ملئکه را موکل باد و بعضیرا بباران و بعضیرا
بزمین و بعضیرا بدریا و بعضیرا بصحرا و بعضیرا بآسمان و بعضیرا بجهنم و بعضیرا ببهشت و

بسم

و بعضیرا بانسان و بعضیرا بحیوان و بعضیرا بجن و بعضیرا بهوا و بعضیرا بحفظ نمودن هرچه که
میخواهد و بعضیرا بکار دیگر از قبیل قبض روح نمودن و سؤال در قبر نمودن و غیر از اینها از امور
نموده‌اند نیست و در حقیقت فاعل و کننده این امورات خداوند است بغیر واسطه آنکه ملائکه با مر و قوت و قدرت او
کار میکنند و اما خیر و شر از بندگان مختار ظاهر میشود کار خدا نیست بلکه کار بنده است لهذا مورد ثواب
و عقاب میشوند نظر باختیاری که دارند و بخواهش خودشان خود حرکت میکنند آنها را که خداوند امر و نهی
نموده است اگرچه ایشان هم بقدرت و قوتی که دارند با ایشان عطا نموده است میکنند لکن چون
اختیار را هم بایشان داده پس ثواب و عقاب را هم قرار داده‌اند که خدا خالق خیر و شر است و بنده فاعل
و کننده او است باری چون این رساله بجهة عوام است محل کلام ما اینجا نیست پس واجب است اعتقاد
نمودن باینکه خدا خالق اشیاء و موجودات است نه غیر از او و قول باینکه امیرالمؤمنین
علیه السلام خالق است و اشیاء را بی اذن خدا خلق کرده است غلط است و قول باینکه آنحضرت
باذن خدا عالم را خلق کرده است غلط است و قول باینکه آنحضرت باذن خدا خلق کرده است لیکن سید
و آیات و اخبار رشیها بخلاف این قول است اگرچه عیب ندارد که خدا بنده را برگزیند و او را
قدرت و قوتی بدهد که باذن خدا چیزی را خلق کند لیکن چون دلیلی نرسیده است که خدا
امیرالمؤمنین را اذن داده است که آسمان و زمین و اشیا را خلق کند این را نباید اعتقاد کرد
آنچه در بعضی از خطبهای امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شده است که آنحضرت فرموده‌اند منم خالق
آسمان و زمین میباشم ثابت نیست که این جزء از خطبه آنحضرت باشد شاید دیگری از زبان
آنحضرت نقل کرده باشد و بر فرض اینکه از آنحضرت باشد باید او را تأویل نمود که موافق
آیات قرآنیه و اخبار باشد و همچنین قول باینکه امیرالمؤمنین علیه السلام قسمت کننده روزیها است
چنانچه بعضی آنحضرت را قاسم الارزاق میدانند دلیلی بر این مطلب نیست اگرچه ایشان

امیرالمؤمنین علیه السلام اجلّ است از این منصب و مرتبه و همچنین قول باینکه امیرالمؤمنین علیه السلام
مظهر صفات الهیّت یعنی محلّ ظهور فعل خداست که صفت فعل الهی مثل خالقیّت و رازقیّت و
رحمانیّت و رحیمیّت از آنحضرت ظاهر شده است و خدا بعین ذات مقدّس مباشر این چیزها
نیست ولیکن امیرالمؤمنین مباشر است بواسطه ظهور صفت الهی در او و تفصیل هر یک را در کتاب
مشکوة الانوار نوشته‌ام و بر عوام واجب نیست دانستن اینها بلکه اعتقاد نمودن باینها بسیار
مشکل است بخصوص از برای عوام الناس که راه کلام و استدلال را نمیدانند و بر [illegible]
بر عوام بلکه بر خواص واجب است اعتقاد نمودن باینکه خدا خلق میکند و خدا روزی میدهد و خدا
زنده میکند و خدا میمیراند و آیا چگونه میکند اینها را و آیا ظهور صفت فعل در امام است یا
در پیغمبر او راست یا در ملک است احتیاج نیست فهمیدن اینها را بلکه باید اعتقاد کند که
خدا محتاج بهیچکس نیست در هیچ چیز نه در ظهور فعل و نه در غیر او بلی وارد شده است که حساب
مردم را خدا در قیامت با امام وا میگذارد و امیرالمؤمنین قسمت بهشت و جهنم میکند و هر کس را
که میخواهد باذن خدا شفاعت میکند و از حوض کوثر آب میدهد و دوستان خود را ببهشت میبرد
و دشمنان خود را بجهنم میبرد و قول باینکه خدا از امیرالمؤمنین علیه السلام اذن گرفته است در
خلق نمودن عالم یا اینکه مشورت با آنحضرت کرد غلط است و حرف بیمغز است و حدیثی میگویند که
آنحضرت دست کرد در زیر سجاده و آسمان و زمین را از زیر سجاده بیرون آورد در دل ساخته از
اغلاط جعالین غلات است و در کتاب معتبری که علما ذکر کرده باشند نیست و دلیل عقلی
هم بر این مطلب نیست بلی وارد شده است که امیرالمؤمنین عین الله است و قدرت الله است و
جنب الله است و اذن الله است و رحمة الله است و ید الله است یعنی چشم خداست و قدرت خداست و
پهلوی خداست و گوش خداست و رحمت خداست و دست خداست ولی اینها همه را تأویل است

یعنی باید آنها را تأویل نمود والا خدا گوش ندارد و چشم و دست و رو ندارد که آنحضرت باشد
بلکه مراد اینکه آنحضرت بمنزله دست خداست چون کسی کار را که میکند بدست میکند غالبا لهذا کسی را
که بسیار بجهت رضای آنکس کار میکند آنشخص میگوید که فلان دست منست یعنی بمنزله دست منست
یا فلان چشم منست یعنی بمنزله چشم منست چنانچه بالنسبه بفرزند و دوست کسی میگوید که فلان
چشم منست نه اینکه در حقیقت چشم او باشد و یا دست او باشد و در باره برادر میگویند فلان
کمر و پشت منست یعنی بمنزله پشت و کمر منست و چون معجزات بسیار از آنحضرت ظاهر شده
بجهت خلایق که کسی نمیتوانست مثل آنها را بکند و خداوند آنها را میکرد در نزد خویش آن
حضرت آن معجزاترا بجهت هدایت یافتن خلق لهذا آنحضرت را قدرة الله میگویند زیرا که خداوند بقدرت خود
هرچه میخواهد میکند و در نزد معجزه نمودن آنحضرت قدرت خداوند ظاهر شده و همچنین روی خدا
بمنزله روی او است زیرا که کسی کسی را میخواهد رو باو میاورد و خدا امر فرموده است که مردم اطاعت
امام را بکنند پس رو بخدا نمودن و اطاعت او را کردن رو بخدا کردن و اطاعت او است لهذا
آنحضرت وجه الله است یا بجهت اینکه رو بخداست که باید مردم رو بخدا بیاورند از رو نمودن
باو و اطاعت کردن او و از اینجهت است که آنحضرترا باب الله میگویند یعنی در رحمت خدا است
یعنی کسیکه میخواهد بخدا رو بیاورد باید از این در داخل شود یعنی باید محبت و ولایت
ایشانرا داشته باشد و اطاعت ایشانرا بکند که اطاعت آنها اطاعت خداست و اگر غیر از این
راه اطاعت خدا را بکند قبول نیست زیرا که این راه خدا قرار داده است و از این جهت است که در
حدیث وارد است که کسی از اول عمر دنیا تا آخر عمر دنیا شبها نماز بایستد و روزها روزه
بگیرد و محبت و ولایت ائمه هدی را نداشته باشد عبادتش قبول نمیشود و همچنین چون بیعت نمودن
با [illegible] دست و بیعت عبارتست از دست دادن کسی بکسی که مطیع او شود که هرچه او

بگویید اطاعت او را نمایید و خدا دست ندارد زیرا که جسم ندارد لهذا خداوند امام را بمنزلهٔ
دست خود قرار داده است که هر که دست بیعت بسوی ایشان دراز کند با ایشان بیعت کند که هر چه
او بفرماید عمل کند بیعت با خدا کرده است از اینجهت است که آنحضرت را دست خدا میگویند
زیرا که ایشان را خدا قرار داده است و هرچه ایشان بگویند قول خداوند است و خلق باید اطاعت
ایشان را نمایند تا اطاعت خدا را کرده باشند و همچنین در بعضی اخبار و ادعیه و زیارت وارد
شده که قلب ایشان محل و ظرف مشیت الهی و مشیت صفت خداست و بعضی میگویند که امام خود
مشیت خداست و ثابت نیست بدلیل عقلی و نقلی و تفصیل این را در مشکوة الانوار نوشته‌ام
و چون این رساله بجهة عوام است همین قدر کفایت میکند پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه
خدا خالق و رازق است و خدا محیی و خدا ممیت است پس قبض روح کار ملک است حضرت
عزرائیل باشد و چه باک است که در روایت است و باشد که قبض روح کافر و منافق را ملکی
و میرانیدن کار خدا و ملک است و ظاهر است که میرانیدن غیر از قبض روح است و زدن و کشتن
کار خلق است و قول باینکه غیر از خدا این کار را میکند غلط است و بعضی میگویند خدا اول مشیت را بنفسها
خلق کرده و مشیت عبارت است از امام و سایر اشیا را بمشیت خلق کرده پس مشیت که امام
باشد خلق میکند و این هم در حدیث است لکن معنی حدیث این است که بواسطهٔ مشیت خدا خلق کرده
اشیا را نه اشیا را خود مشیت خلق کرده است که امام علیه السلام باشد و معنی او را به
تفصیل در مشکوة الانوار نوشته‌ام فایده بدانکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه
بداء مختص خداست و بدا معنیش اینست که هرچه را خدا بخواهد میکند و هرچه را نخواهد نمیکند
بحکمت و مصلحت و تا انبیاء و حکیم باید و قول به بودن بداء از برای خدا از اصول مذهب است و در حدیث
وارد شده است که همه پیغمبران به چیز مبعوث شده‌اند اول یکتا و بی شریک بودن خدا

در هر باب و خدا شریکست در خلقت نمودن اشیا دویم به ثبوت رسیده از برای خدا سیم حرام
بودن شراب که هیچ پیغامبر آوری شراب را حلال نکرده است از آدم تا خاتم و علم غیب مختص
بخداست و غیر از خدا کسی او را نمیداند بحکم و ما یعلم الغیب الا الله و واجبست اعتقاد نمودن باینکه
خدا هر چه را که بخواهد پیدا و معدوم و بی سبب میتواند خلق نماید و او را و بر این قادر است بخلاف بعضی
از حکما که میگویند نمیتوانند و این غلط است پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند واحد است
در ذات خود واحد است در صفات ذات خود واحد است در صفات فعل خود از قبیل رازقیت و خالقیت و
شریکی در هیچیک از اینها ندارد مصباح چهارم در توحید عبادتیست بدانکه باید دانست که عبادت
مختص ذات پاک الهی است و باید خداوند را عبادت نمود و عبادت از برای غیر خدا جایز نیست
و باید عبادت ذات اقدس را نمود و عبادت صفات فعلی و اسما الهی را نمودن غلط است
پس هر کس عبادت کند ذات مقدس را موحد است و هر کس عبادت کند اسم را بدون ذات مثل
لفظ الله و غیره کافر است و هر کس عبادت کند اسم و ذات هر دو را مشرکست پس نباید غیر خدا را
با خدا در عبادت شریک قرار داد و نیت هر عبادتی را بجهة رضای الهی باید کرد و هر گاه کسی
غیر خدا را در عبادت شریک نماید با او مشرکست و شرک بر دو قسمست اول شرک جلی
و آن عبارتست از اینکه عبادت غیر خدا را بکنند در ظاهر و آشکار مثل عبادت نمودن بت و
سنگ و ماهی و درخت و ستاره و ماه و آفتاب و گاو و گوساله و آتش و دختر و پسر و آدم
و حیوان و نبات و جماد خواه بشکل باشد مثل صلیب که شکل دار کشیده حضرت عیسی علیه السلام است
که در زمانه او را خارج میگویند خواه از چیزی او را تراشیده باشند یا اینکه صورتی باشد که در چیزی
او را کشیده باشند و خواه آنچیز شکل پیغامبر آوری یا امامی باشند و خواه شکل غیر از اینها باشد
و خواه آنکسی را که عبادت میکنند پیغامبر آور یا امام باشد یا غیر اینها و اینها را عبادت نمودن شرکست

سجده کنند در روز قیامت که میشود تا بد و معبود را بغیر از امام و پیغمبر آوران داخل جهنم
خواهند نمود و نظر بعموم آیه انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم و ان الذین سبقت
لهم الحسنی اولئک عنها مبعدون و چون پیغمبر آور ما حضرت محمد مصطفی این آیه را خواندند
بر اصحاب خود ابن زبعری که یکی از بزرگان عرب بود گفت میروم با محمد مخاصمه میکنم آمد
بخدمت حضرت و عرض کرد که یا محمد آیا عیسی و موسی را مردم عبادت نکردند که بعضی از نصاری
گفتند عیسی خداست و بعضی از ایشان گفتند پسر خداست و بعضی از یهود گفتند که موسی خداست
و غایب شد و بعضی از ایشان گفتند که عزیر پسر خداست حضرت فرمودند که بلی لکن لفظ ما در آیه
از برای ذوی العقول است و پیغمبر آوران از آیه ثانیه بیرون میروند که خداوند با ایشان نیکویی
کرده است و در تفسیر علی بن ابراهیم و در سماء العالم که جلد هفتم بحار الانوار است مروی است
از معصوم که روز قیامت که میشود ماه و آفتاب را مثل دو گاو خرپیه نموده باشند در جهنم
میاندازند که آنها که عبادت ایشان را میکنند که خودشان و معبودینشان در جهنم میباشند
با آنکه ایشان هم راضی شدند باینکه معبود واقع شوند یا آنکه نمیسوزند مثل سنگ
که مروح است و از آتش الهی باد و نیرسد بهر حال راوی عرض کرد که ما شنیده‌ایم که از شما روایت
وارد شده است که نور ماه و آفتاب از نور شما است چگونه نور شما به جهنم میرود حضرت فرمودند که
نور ما را از ایشان میگیرند و داخل جهنم میکنند ایشان را و قول باینکه باید صورت مرشد را در نماز
و روزه و غیر اینها از عبادات بنظر آورده و ایشان را عبادت نمود زیرا که ایشان واسطه فیض
میانه خدا و مردمند تا به عبادت خدا اند زیرا که بمقام قرب نرسیده اند غلط است
و شرکت و مرشد پرستی است نه خدا پرستی و همچنین قول باینکه باید صورت پیغمبر آور یا امام
علیه السلام را در عبادت بنظر آورد و این نیز غلط است و شرکت و قول باینکه کافی خطاب

در ایاک نعبد و ایاک نستعین یعنی ترا عبادت میکنیم و از تو یاری میجوییم راجع با میر المؤمنین است
علیه السلام است و همچنین است قول باینکه مراد از هو در قل هو الله احد امیر المؤمنین علیه السلام است و تفصیل
اینها در مشکوة الانوار نیز بیان کرده ام دویم شرک خفیست و آن پرستیدن چیزهای دیگر است مثل
دنیا و مال دنیا و عیال و اطفال و هوای نفس و ریا و غیر از اینها و اینها هم بمنزله شرک است سجده
بمنزله نماز کردن از برای غیر که بگوید خوب آدمیست یا تعزیه گرفتن بجهة شهرت چنانچه بعضی میکنند
اینست خداوند حفظ نماید و تنظیم بعموم و لا یشرک بعبادة ربه احدا یعنی احدیرا در عبادت با خدا
شریک ننمود و اما زیارت خانه کعبه زاده الله شرفا و قبرهای ائمه را از قبیل شرک عبادت نیست زیرا
که خداوند اذن بزیارت اینها داده است پس در حقیقت زیارت اینها عبادت خداوند است نه غیر
پس هر عبادتی که برای غیر خداست آن عبادت شرکیست که آن غیر را با خدا شریک نموده است و تعظیم و عبادت
و اما تعظیم انبیا و اولیا و ائمه هدی علیهم السلام و علما و سلاطین حقه بیعیب است و اینکه عبادت
نباشد و خم شدن بجهة غیر خدا اگر بجهة عبادت باشد شرکست خواه بحد رکوع برسد یا نه و اگر قصد
عبادت نباشد و بحد رکوع برسد بصورت شرکست و اما تعظیم سجود از برای غیر خدا مطلقا شرک
فعلیست مگر سجود ملائکه از برای حضرت آدم که سجود تعظیمی بود و آنهم باذن خدا بود پس عبادت
خدا بود نه غیر او و تعظیم انوار مقدسه ائمه اطهار را ملائکه در آن سجود نمودند مشکوة دویم
در بیان اعتقادات متعلقه بعدالت بدانکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا عادل است
نه ظالم که خدا ظلم باحدی از موجودات نکرده و نمیکند و نخواهد کرد و این از اصول دینست و
منکر او بالتقصیر مخلد در جهنم است و خدا ظلم و ستم نمیکند و راضی بظلم و ستم نیست زیرا که ظلم و
ستم قبیحست و قبیح بر خدا جایز نیست و خدا منزه است از ظلم و شر و راضی شدن بظلم و شر و واجبست
اعتقاد نمودن باینکه همه فعلهای خدا نیکوست و با غرض و فایده ایست که راجع بخلقست و فعل خدا

بی‌غرض و فایده نیست و فعل خدا جبر نیست بلکه همهٔ افعال خدا با مصلحتی است که عاید به بندگان شد
عاید بخدا زیرا که خدا محتاج بچیزی و بکسی نیست و حدیث کنت کنزاً مخفیاً فاحببت لان اعرف فخلقت الخلق
لکی اعرف دلالت بر احتیاج خداوند بخلق ندارد زیرا که بجهة اظهار جلال است و اظهار جلال از خدا
غنای مطلق است پس باید اعتقاد نمود باینکه مصلحت الهی درباره هر کس که هر چه قرار گذاشته است
خدا او را بجا آورده خواه مصلحت دنیایی بنده باشد و خواه مصلحت آخرت بنده باشد اگر چه بنده
آن مصلحت را نداند زیرا که بسیار چیزها هست که بنده او را مصلحت دنیا و آخرت خود میداند و خدا
او را مصلحت او نمیداند بجهة اینکه خدا میداند که این چیزها با این بنده یا در دنیا یا در آخرت ضرر میرساند
و بنده این را نمیداند لهذا او را میخواهد و بسیار چیزها هست که مصلحت دنیا و آخرتی بنده است و
بنده چنین میداند که این ضرر است برای او و حال آنکه منفعت و مصلحت او در اینست پس واجب است اعتقاد
نمودن باینکه غرض و فایده الهی به بنده برمیگردد و نه بخدا پس واجب است اعتقاد نمودن باینکه
فعل خدا با غرض و فایده است نه بی‌غرض و فایده و این از اصول مذهب است و قول اشاعره که میگویند
افعال خدا بی‌غرض و فایده است غلط است و باید دانست که لطف بر خدا واجب است و لطف آنست که
خدا کاری بکند که بنده بواسطهٔ آن کار نزدیک بطاعت و دور از معصیت خدا بشود از قبیل نصب
انبیا و اولیا و ائمه هدی و علما و فرستادن کتابهای آسمانی و بیان نمودن احکام و معجزه
دادن به پیغامبران و ائمه و نصب عقل و باید دانست که حسن و قبح اشیا عقلیست نه شرعی
چنانچه اشاعره باین قائلند و این غلط است چنانچه در اصول به تفصیل بیان او شده است و
واجب است اعتقاد نمودن باینکه خدا آنچه اصلح است بحال بندگان بعمل میآورد یعنی آنچه صلاح
بندگان در او بیشتر است او را میکند و این از اصول مذهب است قول بعضی از حکما که مجرد صلاح
کفایت میکند غلط است زیرا که ترجیح مرجوح بر راجح لازم میآید و او عقلاً قبیح است بر حکیم.

بدون جهت و سبب و هرگاه جهت و سببی داشته باشد که او اصلح خواهد بود و واجبست اعتقاد نمودن
باینکه خداوند نه جبر کرده است و نه تفویض بلکه میانه رو و اعتدال کار کرده است باین معنی که بندگان را
خداوند بر وجه میانه روی کار فرموده است که نه بیکار راندکه جبر است که هرچه میکند خدا میکند نه بنده
و نه با کار راند که هرچه بندگان میکنند خود میکنند بقوت و قدرت خود بی قوت و قدرت الهی
که تفویض باشد بلکه با اختیار اند که هرچه میکنند از روی اختیار میکنند نه از روی اجبار و اکراه
بلکه خدا قوت و اسباب و آلات را داده و راه خیر و شر را بمردم نموده هرکس باختیار خود خوب
میکند مستحق ثواب است و هرکس باختیار خود بد میکند مستحق عقاب است مثلی بیان کنم تا مطلب را
معلوم شود مثلاً استاد نجاری شاگردی را میآورد در ساختن پنجره ساختن و دری ساختن
باو نشان میدهد و بعد تیشه اره و رنده و چوب و اسباب باو میدهد و میگوید که یک پنجره باین مقدار
و باین صفت بساز و شاگرد میآید به تیشه استاد و با آلات و اسباب او باستادی که استاد
باو نشان داده است باختیار خود بی آنکه کسی او را بجبر بدارد دری میسازد هرگاه استاد او را
چوب بزند که چرا دری ساختی من بتو گفتم که پنجره بساز شاگرد نمیتواند بگوید که تو چرا بمن استادی
یاد دادی یا چرا اره و تیشه و رنده بمن دادی و این در ساختن من از تو است بجهت اینکه اسباب را
تو بمن دادی و استادی را تو بمن نشان دادی هرگاه این را بگوید او را عقلا منع و مذمت میکنند که
اسباب را بتو دادند که پنجره بسازی نه اینکه در بسازی پس خداوند دست و پا و چشم و گوش و
قوت و قدرت بتو داده است و شهوت که بنده عبادت خدا را بکند نه اینکه معصیت او را بکند از
قبیل زنا و لواط کردن و حرام خوردن و بحرام دست دراز کردن و بنامحرم نگاه کردن و غیبت
کردن و فحش دادن و ظلم کردن و زدن مسلمانان و غیر اینها از معاصی فایده بدانکه ابوحنیفه
کوفی گفت که هرچه هرکس میکند خدا میکند و شخص مجبور است در اعمال خوب و بد و خدا دیده میشود

زیرا که چیز موجود نمیشود که دیده نشود شیطان با آتش نمیسوزد زیرا که شیطان از آتش خلق شده
و جنس چیز اذیت بجنس خود نمیرساند بهلول چون این را شنید کلوخی برداشت و بر سر او زد و سر او
شکست و خون جاری شد گفت هر سه مسئله ترا جواب دادم و باطل شد ابو حنیفه رفت پیش
خلیفه و شکایت از بهلول کرد خلیفه بهلول را طلبید گفت سر ابو حنیفه را چرا شکستی بهلول گفت من شکسته ام
نه شکسته است من چه ابو حنیفه گفت سرم درد میکند بهلول گفت دروغ میگویی درد را نشان من
بده تا باور نمایم راست میگویی ابو حنیفه گفت درد دیده نمیشود بهلول گفت چگونه میشود که موجود دیده نشود
گفت سرم شکسته است بهلول گفت تو میگویی جنس بجنس اذیت نمیرساند کلوخ از خاک است
و تو هم از خاک خلق شده پس چگونه میشود که کلوخ سر ترا بشکند و ابو حنیفه خجل و برخواسته
رفت خلیفه و مردم مجلس خندیدند بدانکه خداوند خلق فرموده است ائمه را از طینت علیین
و قلبهای شیعیان را از غیر از آن طینت و طینت کفار و منافقین را از طینت سجین خلق فرموده
و سه ضمنین را از کل جسم بدنه که غیر از این دو طینت پیدا شد خلق فرموده است و کیفیت خلقت
این دو طینت را در کتاب مشکوة الانوار بتفصیل نوشته ام و چون خداوند پیش از خلقت میدانست
که مؤمن خوب میشود به سبب ایمان و کافر بد میشود به سبب کفر لهذا مؤمن را از طینتی که مناسبت
خلق فرمود که طینت علیین باشد و کافر را از طینت سجین خلق فرمودند نه اینکه طینت علیین
باعث خوبی مؤمن میشود و طینت سجین باعث بدی کافر میشود تا جبر لازم آید مشکوة
سیم در بیان اعتقادات نبوت است و نبوت بر دو قسم است عامه و خاصه اما اولی نبوت
انبیا است و اما ثانیه نبوت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله است و این اعتقاد
مشتمل بر چند مصباح است مصباح اول در نبوت عامه است بدانکه واجب است
اعتقاد نمودن بحقیقت جمیع پیغامبران و اقرار اجمالا و عدد آنها بروایت مشهور که صد و

بیست و چهار هزار است و بعضی یکصد و چهل هزار گفته اند و واجبست اعتقاد نمودن به عصمت
انبیا از اول عمر ایشان تا آخر عمر ایشان که هیچ گناهی نه صغیره و نه کبیره از ایشان صادر نشده است
و این اعتقاد از اصول مذهب ماست نظر بآنکه اهل جماعت پیغام آوران را معصوم نمیدانند بجهة
پوشانیدن خطاهای رؤسای خود را و انبغلطات است و واجبست ایمان بهمه پیغام آوران و تصدیق
نمودن ایشان را در توحید الهی و صفات او زیرا که اختلافی در خدا پیغام آوران ندارند و همه
یکطرف میزنند در ذات و صفات خداوند و همچنین باید تصدیق ایشان را در آنچه آورده اند از جانب
خدا نمود اگرچه در این شریعت عمل کردن بآنها جایز نیست بجهة نسخ شدن آنها و بعضی نسخ
شریعت بعضی دیگر را نمودند و واجبست ایمان آوردن بحقیقت ایشان و واجبست ایمان بکتابهای ایشان
که از جانب خداوند آورده اند اگرچه بعضی آنها ناسخ بعضی دیگرند و کتابهائی که نسخ نمودند بعضی از آنها بعض
دیگر را چهار کتابست اول توریة موسی دویم انجیل عیسی سیم صحف ابراهیم چهارم قرآن محمد
صلی الله علیه و آله و زبور داود ناسخ کتابها نبود بلکه بیان توریة را نمودی و کتابهای آسمانی بسیار است
از قبیل صحیفه آدم و نوح و شیث و غیر اینها از کتابهای سایر پیغمبران که از آسمان بایشان نازل
شد و در روایتی یکصد و بیست و چهار کتاب از آسمان نازل شد و در حدیثی یکصد و چهار بر شیث پنجاه
صحیفه و بر ادریس سی صحیفه و بر ابراهیم بیست صحیفه نازل شد و سیصد و سیزده نفر از ایشان
مرسل بودند یعنی فرستاده بخلق بودند چهار از ایشان سریانی بودند آدم و شیث و اخنوخ که ادریس است
و نوح پنج نفر از ایشان عرب بودند هود و صالح و شعیب و اسمعیل و محمد صلی الله علیه و آله و از بقیه
پیغام آوران بنی اسرائیل بودند اول ایشان موسی و آخر ایشان عیسی و در خبری چهار هزار بودند
واجب نیست دانستن آنها را مفصلا لهذا ما اجمالا بیان کردیم و انکار نمودن یکی از پیغام آوران
بنی اسرائیل و غیره انکار نمودن همه است و همچنین انکار نمودن یکی از کتابهای ایشان که خداوند از

آسمان نازل فرموده است اینها همه پیغمبر باشند و واجبست ایمان آوردن بمشهورین ایشان مثل
آدم و نوح و ابراهیم و شیث و داود و سلیمان و یعقوب و اسحق و یوسف و ذوالکفل و ایوب
و شعیب و صالح و یونس و هود و ادریس و موسی و عیسی و محمد و غیر از اینها که اسم شریف آنها را
خداوند در قرآن مجید بیان فرموده است و آنچه نسبت معصیت بایشان داده شده است از اخبار
محمول بر تقیه است بجهة اینکه موافق است با مذهب عامه و آنچه در آیات یافت میشود که بحسب
ظاهر لفظ دلالت بر گناه کردن ایشان میکند محمول بر ترک اولیست نه معصیت بجهة اینکه
اهل بیت عصمت که عامل تنزیل و تأویل قرآنند چنین وارد شده است بدانکه پیغمبران اولوالعزم
پنجنفر بودند نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و در بعضی اولوالعزم در اخبار خلاف مشهور آنست که پیغام
آوران اولوالعزم کسانی میباشند که عزم که شریعتهای ایشان شریعتهای پیغام آوران گذشته را نسخ
کرده باشد و صاحبان شریعت باشند و این از حضرت صادق و حضرت رضا منقولست و از حضرت
باقر مرویست که ایشان کسانی میباشند که عزم بر اقرار بعهد و میثاق فضیلت محمد و آل محمد صلعم نمودند
پیش از همه پیغام آوران و حضرت آدم این عزم را نداشت نظر بآیه و لم نجد له عزما و در روایتی از حضرت
سجاد مرویست که اولوالعزم کسانی میباشند که مبعوث بمشرق و مغرب و جن و انس شده باشند

مصباح دویم

در نبوت خاصه است بدانکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه پیغام آور
ما حضرت محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف آخر همه پیغام آورانست و
بعد از او پیغام آوری از جانب خداوند نخواهد آمد و هر کس بعد از او ادعای پیغام آوری از
جانب خداوند نماید کافر است و کشتن او بر مسلمانان لازمست و واجبست اعتقاد نمودن باینکه
پیغام آور ما محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله افضل و اکمل و اجمل و اورع و اتقی و ازهد
و احلم و اشجع و اسخی و ازکی و از جمیع پیغام آوران و از جمیع جن و انس و ملائکه مقربین و

دیگر دینها و مقدسین و مجردین و تمام موجودین از اولین و آخرین پیدا شد و خداوند بهتری
از آنجناب خلق نفرموده است و بهتر از او خلق نخواهد فرمود و نور آنجناب و آل او طاها را او را
پیش از همه موجودات بچندین هزار خلق فرموده و او را بعد از همه پیغام آوران فرستاد بجهة
اینکه مرتبهٔ فاتحیت و مرتبهٔ خاتمیت را داشته باشد و آنچه تمام نشده است در شریعتهای پیغام
آوران گذشته بجهة مقتضی نبودن وقتها و آنحضرت آنها را اتمام کند و دیگر شریعتی شریعت
او را نسخ نکند و دین او بماند تا قیامت و واجبست اعتقاد نمودن باینکه شریعت آنحضرت همهٔ شریعتهای
پیغام آوران را از هم گسست و ناسخ همه دینها دین اوست و واجبست اعتقاد نمودن باینکه آنحضرت
مبعوث شده است بتمام جن و انس و اهل آسمانها و زمینها و دریاها و صحراها و تمام موجودات
مصباح سیم در اعتقادات متعلقه بقرآنست بدانکه قرآن که کتاب آنحضرتست که از جانب خداوند
آورده است ناسخ همه کتابهای آسمانی پیغام آوران سابقست و واجبست اعتقاد نمودن باینکه کتابی بعد از
قرآن از آسمان نازل نخواهد شد و ناسخی از برای او نخواهد بود و واجبست اعتقاد نمودن باینکه
قرآن کلام خداوندی معجزه است از پیغام آور ما محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و اعتقاد نمودن
باینکه محمد صلی الله علیه و آله او را درست کرده و از جانب خدا نیست بلکه شعر آنحضرتست کفرست و باید
دانست که قرآن بزبان فصیح عربی نازل شده است بلکه همه کتابهای آسمانی بعربی نازل شده لیکن
در گوش هر پیغام آوری میرسید بزبان قوم او بگوشها میرسید و واجبست اعتقاد نمودن باینکه
خداوند او را فرستاده است و قرآن غیر از پیغام آور است و خود پیغام آور نیست و باطن آنحضرت نیست
اگرچه علم او در باطن آنحضرتست لیکن قرآن معجزه پیغام آور است از جانب خداوند و خود آنحضرت نیست
و قول باینکه قرآن را جبرئیل در باطن پیغام آور میگذاشت و بظاهر او میرسانید بیراهست و لوح
و قلم از نور پیغام آور است پس قرآن را قلم بلوح مینوشت و اسرافیل بمیکائیل میرسانید و میکائیل

بجبرئیل میرسانید و او به پیغام آور میرسانید یا بی واسطه و بهمین مضمون حدیثی وارد است از
رسول خدا صلعم و باید اعتقاد نمود باینکه قرآن قدیم نیست بلکه حادث است کلام نفسی نیست و باید
اعتقاد نمود باینکه قرآن را خداوند بواسطه جبرئیل در حالی که بعد از ده سال دیگر از ابتعثه قرآن نازل
شد پس رسول خدا صلعم بطرق وحی میدانست و کیفیت آن را در کتاب مشکوة الانوار مفصلا نوشته ام
اگر چه ظاهر آیه و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی علمه شدید القوی دلالت بر نزول آن
آنحضرت میکند با بعضی آیات دیگر و واجبست اعتقاد نمودن باینکه تمام جن و انس جمع
شوند نمیتوانند مثل قرآن را بیاورند بلکه آیه و سوره از او نمیتوانند آورد بجهة اینکه قرآن
معجزه پیغام آور است و معجزه آنست که از جانب خدا باشد که همه مردم عاجز باشند از مثل
آوردن او و عادة و واجبست اعتقاد نمودن باینکه همه احکام الهی از قرآن میباشد و هیچ تر و
خشکی نیست در عالم مگر اینکه حکم او را خداوند در قرآن بیان فرموده است و علم آنها در نزد
پیغام آور و اوصیای آنحضرت است و واجبست اعتقاد نمودن باینکه تاویل قرآن را نمیدانند مگر خدا
و رسول و امام و کسانی که پیغام آور و امام باو تعلیم داده باشند زیرا که آنها راسخون در علم
میباشند و انکار قرآن کفر است و استخفاف قول رسول بد گفتن با فصلی العیاذ بالله مثل
تپا زدن است انداختن یا بول زدن بجهة استخفاف کفر است و خوب هم نیست و همچنین حدث
نمودن در نزد او بغیر استخفاف و واجبست اعتقاد نمودن باینکه قرآن اصلاً تغییر و تبدیل
در او واقع نشده است اگر چه از قرآنهای دیگر بعضی از منافقین انداخته یا تغییر داده‌اند ولکن
قرآن اصلی در نزد امام عصر عجل الله فرجه میباشد و واجبست اعتقاد نمودن باینکه قرآنی
بغیر از این قرآن که بر محمد بن عبدالله نازل شده است دیگر نازل نمیشود و بعد از نزول

قرآن دیگر کفر است خواه بر پیغام آور خواه بر امام و خواه بر نایب او و انکار همه قرآن یا بعضی
از او را اگر چه یک سوره یا یک آیه باشد کفر است و واجب است اعتقاد نمودن بآنچه در قرآن
بیان شده از حلال و حرام و قصه‌های پیغام آوران و وقوع واقعات و حدوث حادثات و حکایات
و اخبار آینده و گذشته و انکار یکی از اینها کفر است **مصباح چهارم** در اعتقادات
متعلقه بصفات پیغام آور ما محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله است بدانکه باید اعتقاد
نمود باینکه آنحضرت امی بود یعنی درس نخوانده بود و کسی او را تعلیم نکرده بود و از جسد
انور آنحضرت سایه نداشت در نزد ماه و آفتاب زیرا که نور آنها از نور آنحضرت منور شده
است و ابر بر سر آنحضرت سایه میانداخت و از پشت سر میدید چنانچه از پیش رو
میدید و چشم او بخواب میرفت و دل او بیدار بود و آنچه در بیداری میدید و می‌شنید در
خواب هم میدید و می‌شنید و وقتیکه راه میرفت نور روی آن حضرت در و دیوار را
روشن میکرد حتی زنهای آن حضرت در شب تار سوزنی که گم میکردند بروشنائی نور جمال
آنحضرت پیدا مینمودند بی شمع و چراغ و زمین غایط و بول آن حضرت را فرو میبرد و حیات
و ممات او یکیست و عرق آنحضرت از مشک و عنبر و غیره خوشبوتر بود و ختنه کرده و ناف
بریده و پاک و پاکیزه از مادر متولد شد و در وقت تولدش عالم روشن شد و ملائکه نازل
شدند و بتها سرنگون افتادند و طاق کسری که از همه بناهای اولاد آدم بزرگتر بود
شکست و دریاچه ساوه که در و ماهیان بودند که بعضی از مردم آنها را میپرستیدند
خشک شد و ماهیهای او مردند و آتشکده فارس که هزار سال بود که افروخته بود و مردم
او را عبادت مینمودند خاموش شد و از نور جمال آنحضرت قصرهای بصره و شام را

والده آنجناب از مکهٔ معظمه مشاهده مینمود نماز شب براو واجب بود و سواک کردن براو
واجب بود و خوف و بیم آنحضرت تا ده ماه راه بر دل کافران میافتاد و بهر طرف که رو مینمود
بجهت جهاد و تبلیغ رسالت الهی را تنها نمود و بر اذیت و آزار و جفای دشمنان خدا صبر نمود
تا دین را روشن کرده کفر را برطرف نمود چهار زن و بیشتر بعقد نکاح از برای آنحضرت
حلال بود از برای دیگران حرام است و قسمت میان زنها بر آنحضرت واجب نبود عقد و ولی
و هرگاه زنی خود را بر آنحضرت میبخشید براو حلال بود و با فقرا و مساکین می‌نشست و چیز
میخورد و در بازارها راه میرفت و مردم را باسلام دعوت مینمود و گناه صغیره و کبیره نکرد
و از اول عمر خود تا باخر عمر و در چهل سالگی مبعوث برسالت شد و دین خدا را آشکارا نمود بعثت و شرع
خود را اظهار کرد و پیش از مبعوث شدن بدین خود عمل مینمود و بدین ابراهیم و موسی و عیسی
و غیر از ایشان از پیغامبران نبود و رعیت کسی نبود و فضل از همه پیغامبران او را بود بلکه
از جمیع موجودات از جمادات و نباتات و حیوانات و انسانیات و جنیات و ملکیات و فلکیات و
بهتر از جمیع موجودات از ارضین و سموات بود و همه ذرات موجودات عالم وجود را خداوند تعالی
بطفیل وجود شریف آنحضرت خلق فرمود که اگر آنحضرت را خلق نمیفرمود هیچ موجودی
وجود نمییافت بود و اعلم از همه مخلوقات بود و اگرچه بحسب ظاهر جبرئیل واسطهٔ پیغام الهی بود
در بعضی اوقات از برای آنحضرت بود لیکن چون خادم و خدمتکار آنحضرت بود و عزرائیل بی اذن
آنحضرت داخل در حجرهٔ طاهرهٔ او نشد و جبرئیل فخر مینمود بسجادهٔ او و همه علوم اولین و
آخرین را خداوند باو عطا فرموده بود و از جهة کامل بودن ناقص نبود و بندهٔ خدا بود و مخلوق بود و خالق نبود و جا
نشد و لهو و لعب نکرد و خیانت ننمود و راست گو بود و دروغ نگفت و چشم بهم زدن معصیت الهی نکرد و نور

اورا خداوند پیش از همه موجودات خلق فرموده و عرش و کرسی و لوح و قلم و آسمانها و بهشت و ملائکه و
آفتاب و ماه و مجردین و مقدسین را از نور او خلق فرمود اما کیفیت اینکه چگونه خلقت اینها از نور آنجناب گردیده
در کتاب مشکوة الانوار بتفصیل نوشته ام هرکس بخواهد رجوع باو نماید و مطلع باو شود و اجمالا تمام علوم را خداوند باو
عطا فرموده بود و تفصیلات در آیه بآیه و سوره بسوره خدا بر او نازل میفرمود بواسطه جبرئیل یا غیر از او
از ملئکه و مؤید بروح القدس بود و از هوای نفس حرف نمیزد بلکه آنچه حرف میزد از جانب خدا بود
که وحی باو فرموده بود و شاعر نبود و ساحر نبود و کذاب نبود و دیوانه نبود و اعتقاد
نمودن باینها کفر است و کشتن او بر مسلمانان لازمست و آنحضرت پنج روح داشت یکی
روح مدرج و یکی روح قوت و یکی روح شهوت و یکی روح ایمان و یکی روح القدس و
بروح القدس سهو و خطا و نسیان از او برخاسته شد و مؤمنین چهار روح اول را دارند
و کفار و منافقین سه روح اول را دارند و امام نیز آن پنج روح را دارد مصباح پنجم و اعتقادات
متعلقه بمعجزات آنحضرت و او بسیار است باید که واجبست اعتقاد نمودن باینکه آنحضرت صاحب
معجزات بود مثل شق القمر کردن و سنگ ریزه در دست آنجناب تسبیح و تقدیس الهی نمودن
گرفت و هرجا که راه میرفت در و دیوار و سنگ و کوه و درخت تعظیم او را مینمودند و ذکر خدا را
که میکرد همه اینها با آن حضرت ذکر خدا را مینمودند و بهر چه که میگذشت بر او سلام مینمودند
و بتعلیم الهی خبر از آینده و گذشته میداد و خبر از آنچه در سینهای مردم بود میداد و آنچه در
خانها پنهان کرده بودند میفرمود و مرده باذن خداوند زنده میکرد و آنچه از خدا میخواست خداوند
باو عطا میفرمود و هر خارق عادتی که میخواست بکند بجهة معجزه از خداوند سؤال مینمود خداوند
در دست او جاری میکرد و خود بخود بی اذن الهی کاری نمیکرد و نمیتوانست کرد و هر معجزه که پیغمبران
گذشته داشتند همه آنها را با معجزات غیر از آنها را داشت قول و فعل و همه از جانب خداوند بود و علم

هر چیز داشت بتعلیم الهی و آناً فآناً علم او زیاد میشد و هفتاد و دو اسم الهیرا میدانست
و یک اسم را نمیدانست که او مختص خداوندست و سایر پیغامبران از این هفتاد و دو
اسم بعضی یکی میدانستند بعضی دو تا بعضی چهار تا بعضی هشتا بعضی بیستا و بعضی
بیشتر و بعضی کمتر و آنچه از غیب خداوند باو تعلیم داده بود بواسطهٔ این اسما بود که میدانست
و نمیخواست چیزیرا مگر آنکه میدانست که او را خدا میخواهد بجهة علمی که باو عطا فرموده بود که
بود بشر بود و بهتر از ملک بود و قرآن براو نازل شده نه بر غیر او و خبر از شهادت امیر
المؤمنین علیه السلام و حضرت امام حسن و امام حسین و سایر ائمه علیهم السلام داد و خبر از زنان
بد و افعال بد و اقوال بد که حال ظاهر است در میان مردم داد و خبر از قیامت و آنچه در او
واقع میشود داد و بهشت و جهنم را بچشم سر دید و باسمانها با همین جسم و جسد رفت و لباس
او در براو بود و حتی نعلین او در پای مبارک او بود که نزد عرش خواست بیرون آورد خطاب
مستطاب از رب الارباب بان قدوهٔ اولو الالباب رسید که مکن بگذار گرد نعلین تو
عرش من زینت بگیرد و مقامات و حجابات و سرادقات الهی نمود و بهمین جسم و جسد ظاهری
عنصری بجایی رسید که هیچیک از ملئکه مقربین و انبیاء مرسلین و روحانیین و مقدسین
و انبیاء غیر مرسلین و کروبین نرسیده و نتوانستند برسند و نخواهند رسید و حال
آنکه حامل انوار ائمه بود و کسی با او در آن مقام و مرتبه شریک نبوده و نخواهد بود و علوم غامضه و
مکاشفات مشکله براو ظاهر شد که کسی را پیش از او ظاهر نشده بود مصباح ششم
در اعتقادات متعلقه بمعراج آنحضرت پس واجبست اعتقاد نمودن بمعراج جسمانی آنحضرت
که بهمین جسم و جسد باسمانها رفت و بالاتر از اوج کرسی و عرش رفت و بمقام قاب قوسین
رسید که ممکن از برای هیچ ممکنی نبوده و نیست و نخواهد بود که بآن مقام برسد و مقام دنهای

امکان است لکن نه اینکه بمقام واجب رسیده باشد و انکار معراج جسمانی کفر است و اعتقاد
بمعراج روحانی بی جسمانی کفر است و قول باینکه بباطن خود فرو رفت بجهة اینکه باطن آنحضرت
معراج بود و عرش و کرسی باطن آنحضرت است باطل است و قول باینکه عناصر اربعه جسم
ظاهری خود را که آب و باد و خاک و آتش باشد در هر کره از کرهای این چهار کره گذارد غلط است
و شبهه اینکه لازم میآید از رفتن آنحضرت باین جسم باسمانها پاره شدن و بهم آمدن
آسمانها نا مربوط است زیرا که خداوند قادر است به هر چیز چگونه کمتر از یک چشم بهم زدن
پیغامبر خود را از زمین بمقام قاب قوسین که چندین هزار سال راه است برد و همچنین است
قادر است که او را بطبقات آسمانها برد بی پاره شدن و بهم آمدن آسمانها با وجود اینکه
عیبی ندارد عقلا و شرعا پاره شدن آنها و بهم بر آمدن آنها و اینهم یک معجزه آن حضرت است
با وجود اینکه عیسی و ادریس نیز باسمان بهمین جسم رفتند و قول باینکه بخیال یا بوهم بمعراج
رفت کفر است و دیگری از پیغامبران باین معراج نرفت بغیر از آن حضرت و بر آنچه آنحضرت
سوار شده در راه معراج دیگری از مخلوقات سوار نشده و نخواهد شد و آنچه آنحضرت از اسرار
و انوار دید دیگری ندید و آنچه از علوم بر آنحضرت معلوم شد بر دیگری معلوم نشد و سال بسال
و ماه بماه و هفته بهفته و روز بروز و ساعت بساعت و آن بآن علم و فضل آن حضرت زیاد تر
شد و فیض وجود آنحضرت که آناً فآناً بآنحضرت میرسد زیاد میشود و بیش از آنها از همه جهة
کامل بود و در زمان آینده نیز کاملست و فیض وجود و لطف خداوند باو زیاد میشد و میشود و این
نقص نیست برآنجناب و همچنین تا آخر **مصباح هفتم** در اعتقادات متفرقه و در او
چند نور است **نور اول** بدانکه آنحضرت بشری بود که خداوند باو وحی میفرمود و وحی
بچند طریقست اول بآمدن جبرئیل و خبر دادن باو دوم بآمدن ملک دیگر غیر از جبرئیل سیم

اینجا و کردن خداوند کلام را بواسطهٔ جبرئیل و با آنحضرت حرف زد چهارم در خواب
خطاب باو میرسید یا بلا واسطه و یا بواسطهٔ ملکی پنجم ریختن خداوند علم را در قلب
آنحضرت و این قسم را الهام نیز میگویند پس چون خداوند وحی میخواست نماید امر
میکرد بقلم که بلوح بنویسد چون تمام میشد به پیشانی اسرافیل میخورد و اسرافیل باو نگاه
میکرد و هر چه در او نوشته بود بمیکائیل میرسانید و میکائیل بجبرئیل میرسانید و جبرئیل
بانبیا پیغام آوران میرسانید و قول باینکه وحی را جبرئیل از جائی که در میان بالا است میگرفت
واون از خدا میگرفت که ببیند وحی کننده کیست چون ببر جا آمد دید که علی بن ابیطالب
از جای وحی میکند از غلطهای غلات است و واجبست اعتقاد نمودن باینکه جبرئیل بر آنحضرت
نازل میشد و قول باینکه جبرئیل باطن آنحضرت بود و ملکی نبود کفر است زیرا که تکذیب آیاتی
لازم میآید و واجبست اعتقاد نمودن باینکه آنحضرت در پیغام آوری شریکی نداشت و قول
باینکه جبرئیل را خداوند تعالی بعلی علیه السلام فرستاد و چون محمد صلی الله علیه و آله شبیه بود
جبرئیل بغلط نازل شد بر محمد صلی الله علیه و آله و خدا هم از فعل جبرئیل راضی شد کفر است
و همچنین قول باینکه جبرئیل را خدا بعمر علیه اللعنه فرستاد و باشتباه پیش محمد آمد غلط است پس واجبست
اعتقاد نمودن باینکه آنحضرت پیغام آور بود نه دیگری و دیگری هم قابل این منصب
نبود پیش از خلقت آدم محمد صلی پیغام آور و رسول خدا بود و خداوند او را رسول خود قرار داده
بود و باید دانست که محمد بن عبدالله صه رسول و نبی و محدث و امام بود و این چهار منصب را
داشت و فرق در میان اینها آنست که رسول کسیست که در بیداری وحی باو نازل میشد
و ملک وحی آورنده و غیر او را هم میدید و نبی آنست که در خواب میدید مثل حضرت
ابراهیم در خصوص فرزندش و مثل حضرت رسول پیش از مبعوث شدن برسالت و

و مجرد شأنست که ملک با او سخن میگوید و او آن ملک را می بیند و بعضی در چند حدیث صحیح آمده است
که از حضرت باقر علیه السلام منقول است و امام آنست که هم در خواب می بیند ملک را و هم در بیداری
و در هر دو حال وحی باو میرسد و بعضی از اخبار اختلافات دیگر هم دارد و در خصوص انبیا
با و بعضی از علما هم فرق دیگر کرده اند چون رساله بجهة عوام است اقتصار اولی است و
تفصیل همه را در مشکوة الانوار ایراد نموده ام بدانکه واجب است اعتقاد
نمودن باینکه آن حضرت شفاعت کننده گناهکاران است در قیامت و رحمة
للعالمین است در دنیا و آخرت و اختیار بعضی از احکام را خداوند باو داده است
که مکروه و مستحب و حلال و حرام کند آنچه را که میخواهد باذن خداوند و خداوند باو علمی
داده بود که میدانست که خدا چه میخواهد و چون خداوند نمازهای پنجگانه را در اول دو رکعت
واجب کرده بود پس زیاد کرد آنحضرت بر نماز ظهر در حضر دو رکعت بر نماز عصر دو رکعت
و بر نماز مغرب یک رکعت و بر عشا دو رکعت و آنچه خدا واجب کرده بود در سفر ساقط نمیشود و
آنچه آنحضرت واجب کرده است ساقط میشود بجهة آنکه آنحضرت رحمة للعالمین است و مشقت
از برای امت خود نخواست که ظاهر شود در سفر مگر نماز مغرب که آنچه آنحضرت واجب کرده
ساقط نمیشود تا آنکه بالمره آنچه آنحضرت واجب کرده است ساقط نشود در سفر بدانکه چون
حضرت فاطمه علیها السلام متولد شد وقت مغرب بود و حضرت رسول باین شکرانه یک رکعت نماز
بر نماز مغرب زیاد کرد و چون حضرت امام حسین متولد شد هنگام عصر بود حضرت بجهة
این شکرانه دو رکعت بر نماز عصر زیاد نمود و چون حضرت امام حسن در وقت ظهر متولد شد حضرت باین شکرانه
دو رکعت بر نماز ظهر زیاد نمود و از این جهة است که ارث زن نصف ارث مرد است اگرچه
علت دیگر دارد و در نماز عشا شد و چون حضرت اورا ستوده اند و را اصل است یک رکعت

اصلی باقی ماند و در گفتن فریضه ساقط شد و در سفر و نماز شام هم علتی دارد که در مشکوة ذکر کرده‌ام
و ایضا خدا حرام نمود شراب را و آنحضرت حرام نمود هر مست کننده را و واجب کرد خدا روزهٔ
ماه رمضان را و سنت نمود رسول خدا روزهٔ ماه شعبان و سه روز از هر ماه را و بعض
چیزهای دیگر را آنحضرت مکروه نموده و به چشم و دل و به نفس را رسول خدا وضع نمود و غیر
از اینها بسیاری را از آنحضرت حلال و حرام و مکروه و مستحب نمود و خداوند اجازه فعل آن
حضرت را نمود فوریت تسلیم باید که واجب است اعتقاد نمودن بآنکه اعمال خلایق عرض بر آنحضرت میشود
در حال حیات او و بعد از وفات او و باید دیدن اعمال ایشان را بجهة عمود نوری که عکس خلایق
اعمال آنها در او میافتد و نبی و امام او را می بیند یا بجهة اینکه ملائکه اعمال خلق را باو عرض
میکنند پس هرگاه در نامهٔ اعمال امت بدی می بیند استغفار میکند از برای ایشان و هرگاه
خوبی می بیند خوشحالی آنحضرت زیاد میشود و باید اعتقاد نمود باینکه انبیا از نور آنحضرت خلق
شده اند و با همچنین اوصیای ایشان و باید اعتقاد نمود باینکه آن حضرت ارث گذارد و وارث
او از او ارث میبرند و حدیث اینکه پیغامبر ارث نمیگذارد از مجعولات اهل سنت است
و باید اعتقاد نمود باینکه آنحضرت وصی تعیین نمود بعد از خود و او است امیرالمومنین علی ابن ابی
طالب (ع) است و آنحضرت بعد از پیغامبر او وصی بلافصل و خلیفه مطلق و جانشین است
و آنچه مذکور شد همه از اصول مذهب است و بعضی قائل شده اند باینکه رسالت تجلی
پروردگار است و اختلاف طبقات انبیا بجهة اختلاف تجلیات است و امامت هم فرع رسالت
و باطن رسالت است و این قولیست که بکار عوام بر نمیخورد و واجب هم نیست دانستن این را بلکه
هرگاه نیز ندانند بهتر است بجهة اینکه جماعتی از اعاظم علما انکار او را نموده اند مشکوة
چهارم در بیان اعتقادات متعلقه بامامت و در او چند مصباح است مصباح ۱ و اول

و اینکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه پیغمبر ما محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله دوازده وصی
و جانشین داشت که از جانب خدا پیغام آور ایشانرا تعیین نموده بود که وصی آنحضرت باشند
هر یکی بعد از دیگری و انکار تعیین نمودن وصی بر پیغام آور غلط است و از مذهب اثنی عشری
خارجست مثل اهل سنت و واجبست اعتقاد نمودن باینکه اول اوصیاء رسول خدا امیر المومنین
علیه السلام است نه ابوبکر و واجبست اعتقاد نمودن باینکه وصی دویم آنحضرت امام حسن مجتبی
علیه السلام پسر امیر المومنین علی بن ابیطالب است علیه السلام نه عمر خطاب و واجبست اعتقاد
نمودن باینکه وصی سیم و خلیفه آنحضرت بعد از امام حسن برادر کوچک او امام حسین است نه عثمان
بن عفان و حسن و حسین علیهما السلام پسران علی بن ابیطالب صلوات الله علیهما میباشند و از فاطمه
زهرا دختر رسول خدا اند و واجبست اعتقاد نمودن باینکه امام چهارم امام زین العابدین علیه السلام
امام بر حقست بعد از امام حسین نه محمد حنفیه پسر امیر المومنین که از غیر فاطمه است و کیسانیه که منسوب
بمختار پسر ابو عبیده ثقفی میباشند بعد از شهادت حضرت سید الشهدا قائلند بامامت محمد
حنفیه و او را امام میدانند و امام زین العابدین را امام نمیدانند و میگویند قائم آل محمد او است
و در کوه رضوی که کوه عقیق واقع در مدینه است غایب شده است و در آخر الزمان ظاهر میشود و
نمرده است و این غلط است و مانعی از ظهورش در زمان ظهور قائم آل محمد نیست شاید زنده شود
و یکی از سرداران آنحضرت شود و محمد حنفیه بدنیست مرد عالم و عابدی بود و نزاع او با حضرت
سید سجاد و مرافعه پیش حجر الاسود بجهة اظهار امامت حضرت امام زین العابدین بود که بعد از
آنحضرت امام موسی کاظم امام است و اسمعیل پسر امام جعفر صادق امام نیست چنانچه اسمعیلیه قائلند
و همچنین عبد الله افطح پسر دیگر آنحضرت امام نیست چنانچه فطحیه میگویند و چون با عبد الله میباید
بزرگتر بود و از اینجهة او را افطح میگفتند و بعضی قائم آل محمد را امام موسی میدانند و میگویند

۴۳ آنحضرت غایب شده است و منتظر است و در آخر الزمان ظاهر خواهد شد و بعد از آن حضرت
امامی نیست چنانچه واقفیه میگویند و غلط است و آنکه بعضی میگویند که خداوند اول
اسمعیل پسر امام جعفر صادق ع را امام قرار داده بود و بعد از آن بدا شد و امام موسی را
امام قرار داد نظر بجز زیارت آنحضرت که السلام علیک یا من بدا لله فی شانه باشد
و این مخالف اخبار دیگر است و جز زیارت معنی دیگر دارد که در مشکوة نوشته ام پس
مذهب کیسانیه و زیدیه و اسمعیلیه و ناووسیه و فطحیه از مذاهب شیعه است لیکن
اثنی عشری نیست و معذبند بالتقصیر بلکه مخلد اند در جهنم و همچنین سنی لکن همه داخل
در مسلمین میباشند و پاکند و مال و خون و عیال ایشان بر مسلمانان حرام است بنابر مشهور
منصور اگرچه بعضی از علما سنی را نجس و کافر میدانند و از این عسر و حرج لازم میآید و اخبار
دیگر دلالت بر اسلام ایشان دارد و واجبست اعتقاد نمودن بامامت امام رضا ع بعد از حضرت
امام موسی ع و بعد از آنحضرت امام محمد تقی پسر آنحضرت امام است و بعد از او پسر آنحضرت امام
علی النقی ع امام است و بعد از او پسر او امام حسن عسکری امام است و بعد از او پسر آنحضرت مهدی
صاحب العصر عجل الله فرجه امام است و قایم آل محمد آن حضرت است و غایب شده است مصباح
دویم در بیان معرفت پیغامبر و ائمه هدی است اما رسول خدا صلی الله علیه و آله ولادتش
شب جمعه نزد طلوع صبح یا روز او نزد زوال در شعب ابیطالب یا در خانه او در هفدهم
شهر ربیع الاول یا دوازدهم او در عام فیل ۸۸۲ از تاریخ اسکندری گذشته بود در سال
هفتم سلطنت نوشیروان عادل باکثر یا بیشتر و از وفات آدم تا ولادت آن بزرگوار هفت هزار و نهصد
یا نه هزار و نهصد و چهار ماه و هفت روز گذشته بود و نورش اول از همه موجودات خلق شده بود
و در عالمها چندین هزار سال در پرده و دریاهای مختلف گردش میکرد تا آنکه بآدم منتقل شد

عمر شریفش شصت و سه سال کم و بیش هم گفته اند پنجاه و سه سال الا آنکه مانده چهل سال پیش
از بعثت و سیزده سال بعد از بعثت و ده سال در مدینه ماند بعد از هجرت مدت نبوتش بیست و سه
سال هجرتش از مکه بمدینه در سال سیزدهم از بعثت روز پنجشنبه غرهٔ ربیع الاول و اختلافات دیگر هم
هست بعثتش در روز دوشنبه نزد نزول در بیست و هفتم رجب ۹ ۱۲ و اختلافات دیگر هم هست معجزاتش
بسیار است مثل شق القمر و قرآن و معراج و سایه نداشتن و مرغ از بالای سر او نمی پرید و بر سر او سایه انداختن
و خواب و بیداری او یکی بودن و بول و غایط او را زمین فرو بردن و سنگریزه بدستش تسبیح گفتن و درخت
سجده گذشتن تعظیم او مینمودند و مگس بر بدن او ننشستن و غیر از اینها زوجاتش ۹ یا ۱۲ یا ۱۵ اکثر آنها دو یا سه شوهر
اولادش چهار پسر قاسم و طاهر و طیب از خدیجه و ابراهیم از ماریهٔ قبطیه دختر فاطمه و زینب و رقیه از خدیجه
هر دو زن عثمان بن عفان شدند و هر دو شهید شدند و بعضی گفته اند از خدیجه از شوهر دیگرش بوده اند
و اینکه میگویند بعضی که جنبه بصورت آنها شده اند برای عثمان معلوم نیست نامش هزار و یک و القابش از هزار
بیشتر و کنیه اش از ده بیشتر بود و مادرش آمنه بنت وهب بن عبدمناف چند روز بعد از تولد
اش وفات کرد مادر رضاعیش حلیمهٔ سعدیه و ثوبیه زن ابی لهب پدرش عبدالله
بن عبدالمطلب بچندی بعد از مادرش وفات یافت جنگهای او با کفار هشتاد و یا
هفتاد و شش که در بسیاری از آنها خود حاضر بود معراجش شب دوشنبه هفدهم یا بیست
و یکم ماه مبارک رمضان پنجاه و نه روز پیش از هجرت یا در بیست و هفتم ماه رجب یا
ربیع الاول ممکن است که همه واقع شده باشد اگرچه بعضی در معراج بیشتر قائل شده اند
یا از خانهٔ ام هانی زوجه اش یا در شعب ابیطالب عروج بآسمانها نمود سال وفاتش
شصت و سه سال از عام الفیل گذشته بود در روز دوشنبه بیست و هفتم یا بیست و
هشتم ماه صفر و خلافات دیگر هم هست قبرش در مدینه سبب وفاتش از زهر دل

بگوشت بز خانه زهرآلوده که در خیبر زن یهودیه بایشان خورانیده بود مدت نبوتش
بیست و سه سال یا ۲۲ و هفتاد و دیگر نیز و اختلافات دیگر هم هست امیرالمؤمنین ع
وصی بلافصل رسول خدا صلعم بود و بعد از سی سال از ولادت با سعادت رسول خدا صلعم
در میان خانه کعبه متولد شد عمر شریفش شصت و سه سال بود و دو سال و چیزی بالا
با رسول خدا بود و سی و یکسال و چیزی کم بعد از آن حضرت بود که مدت خلافتش بایستی
بیست سال و چیزی کم و او را دیگران غصب نمودند و آنحضرت خانه نشین بود ابوبکر دو
سال و سه ماه عمر بن الخطاب ده سال و شش ماه عثمان دوازده سال و بعد از ایشان آنحضرت
چهار سال و شش ماه خلافت ظاهری نمود و در این مدت سه جنگ کرد یکی با قاسطین که معاویه
و اصحاب او باشند و یکی با ناکثین که عایشه و طلحه و زبیر در بصره واقع شد که او را
جنگ جمل میگویند که عایشه در آنجنگ بر شتر سوار شده و یکی با مارقین که خوارج باشند
و آنجنگ در کنار نهروان واقع شد عدد اولادش بنا بقولی هفده پسر و نوزده دختر بود
و بعد از حضرت فاطمه دوازده زن گرفت عدد اصحابش سیصد و نود و پنج نفر بودند مادر
فاطمه بنت اسد پسر هاشم بن عبدالمناف بود پدرش عمد بود که اسم دیگر او عمران و
عبدالمناف اصغر بود و کنیه اش ابوطالب بود و مؤمن و موحد بود کافر نبود اگرچه
اظهار اسلام ظاهر نمینمود و همیشه متکفل احوال رسول خدا بود و وصی دوازدهم حضرت عیسی
بود و فاتش بیست و یکم ماه رمضان بضربت ابن ملجم مرادی لعین که بر فرق آنحضرت زد
فاطمه ع پدر بزرگوارش محمد مادرش خدیجه بنت خویلد تولدش صبح جمعه
بیستم ماه جمادی الثانی در مکه بعد از پنج سال بعثت و اختلافات دیگر هم هست عدد
اولادش پنج نفر بود حسن و حسین و محسن که سقط شد و زینب کبری و ام کلثوم مدت عمرش ۱۸ سال

وچهار روز و بقولی ۱۱۳ روز کم بعد از رسول خدا ۷۵ روز ماند وفاتش در عصر روز دو شنبه
سیم جمادی الثانی در سال ۱۱ از هجرت بعلت رنجوری از ضرب در میان دفنش در بقیع
یا در میان قبر و منبر رسول خدا امام دویم امام حسن پدرش علی مادرش فاطمه تولدش
چاشت روز سه شنبه سیم شعبان یا نیمهٔ رمضان شب جمعه سال سیم هجرت در مدینه
طیبه عمر شریفش ۴۶ ۴۷ سال ۷ سال با رسول خدا ۳۰ سال بعد از آن حضرت و سی سال با
امیرالمومنین و ده سال بعد از آن مدت خلافتش ده سال و شش ماه و نه سال و چهار ماه معاویه را وا
گذار نمود بجهت تقیه و عدد اولادش یازده پسر و دو دختر عدد زوجاتش به زنان نکاحی گرفت بغیر
از متعه و کنیز و سیصد و نهصد نیز گفته اند آنا بسیاری را طلاق گفت از این جهت مطلاق آن
حضرت را میگفتند وفاتش ۲۸ صفر سال ۵۰ هجرت بعلت سودهٔ الماس که جعده بنت
اشعث بن قیس مشهوره است که باغوای معاویه باذن او بآنحضرت خورانید و بعد از چهل روز
رحلت نمود مدفنش در بقیع کنیه اش ابومحمد لقبش مجتبی امام سیم جناب امام حسین
پدرش علی مادرش فاطمه تولدش شنبه سیم یا پنجم شعبان و شش ماهه متولد شد بعد از تولد امام
حسن بفاصله ده ماه مدت عمرش ۵۶ یا ۵۸ با رسول خدا ۶ سال و با امیرالمومنین سی سال
مدت خلافتش ده سال عدد زوجاتش پنج زن نکاحی عدد اولادش شش پسر علی اکبر که
که سید سجاد باشد و علی اوسط که در کربلا بدرجه شهادت رسید و علی اصغر و محمد و جعفر و
وعبدالله و سه دختر فاطمه کبری و بقول سکینه و فاطمه صغری علیه وفاتش آنکه در نیمه ماه شعبان
از مدینه بیرون آمد بجهت اینکه یزید پلید نامه نوشت بحاکم مدینه که از جانب معاویه بود که آن حضرت
بگیرد یا او را بکشند و آمد در مکه تا روز عرفه در مکه معظمه بود بعد با اهل و عیال آمد
بطرف عراق که کوفه باشد چون یزید جمعیرا فرستاده بود بهانه حج که آنحضرت را در مکه بگیرند

و شهید کنند و حضرت بعلم امامت میدانست لهذا در روز عرفه نیت حج را بعمره مبدل نموده
از مکه بیرون آمده روانهٔ عراق شد با اهل و عیال و در دوم یا هشتم یا ششم محرم وارد شد
در زمین کربلا و ابن زیاد ملعون حاکم کوفه بود از جانب یزید خبر شد لشکر فرستاده دور
آنحضرت را گرفتند و در آن بیابان در روز جمعه یا دوشنبه یا شنبه دهم ماه محرم الحرام در
سال ۶۱ هجرت در وقت زوال ظهر او را با هفتاد و دو نفر از اقربا و برادران و فرزندان
و اصحابش بدرجهٔ شهادت رسانیدند و در هر یکی اختلافات دیگر هم هست و باین سبب
فتنها در عالم پیدا شد و خونها ریخته شد و تا سال نکشید که همهٔ آن اشقیا که با آن
حضرت محاربه کردند بدرک اسفل من النار رسیدند و هفتاد و دو معجزه در راه کربلا و در
وقت شهادت و بعد از شهادت از آن حضرت ظاهر شد مدفنش کربلا کنیه اش ابو
عبد الله لقبش بسیار از آن جمله سید الشهدا امام چهارم اسمش علی پدرش
امام حسین مادرش شهربانو بنت یزدجرد یا شیرویه ابن کسری پادشاه عجم و بقولی
ام ولد غزاله یا سلامه نام تولدش روز جمعه یا پنجشنبه وقت ظهر در مدینه پانزدهم
جمادی الاولی یا ثانی ماه رجب سال سی و هشتم یا سی و ششم هجرت در زمان خلافت
امیر المومنین عمر شریفش پنجاه و هفت یا پنجاه و هشت سال و اختلافات دیگر هم هست
یکسال و نه ماه و هفت روز با امیر المومنین بود ده سال با امام حسن دوازده سال با
امام حسین بود که همه بیست و دو سال یا چیزی بیشتر با پدرش بود بعد از شهادت آنحضرت
مدت عمر و خلافتش سی و پنج سال یا قدری بیشتر بود لقبش بسیار از آنجمله سید سجاد
و زین العابدین کنیه اش ابو الحسن اول باعتباری و ابو الحسن ثانی باعتباری و ابو محمد
و معجزاتش بسیار یکزن نکاحی داشت که ام عبد الله دختر امام حسن مجتبی بود و غیر از

کنیزان عدد اولادش بقولی هفت پسر و سه دختر و بقولی ۱۲ پسر و چهار دختر از آنجمله
زید بود که بطلب خون سید الشهدا خروج کرد و بدست عمر و ثقفی در کوفه شهید شد باشاره
هشام بن عبدالملک مروان و چهار سال یا دو سال نعش مبارک او را بدار آویخته بودند تا آنکه
عنکبوترا خداوند امر فرمود که عورت او را تار بتند و وفاتش روز شنبه و بقولی دوازدهم
محرم در سال یکصد و دهم هجری و بقولی نود و چهار هجری علت وفاتش زهر که هشام
عبدالملک باو خورانید مدفنش در بقیع و دو دفعه آنحضرترا با سیری شام بردند یکدفعه در زمان
خلافت یزید ملعون و دفعه دیگر در خلافت هشام اما دفعه دوم باعجاز امامت از غل و زنجیر
خود را بیرون آورده و بهانه روز در شام شد هشام فرمود این من ذنب تو چه میخواهی از من و
دفعه سیم میگویند که یزید او را دوباره با اسیر شام برد و زینب خاتون در یک فرسخی شام
رحلت فرمودند امام پنجم امام محمد باقر اسم شریفش محمد کنیه اش ابوجعفر لقبش
بسیار از آنجمله باقر العلوم معجزاتش بسیار پدر بزرگوارش علی بن الحسین مادرش ام عبدالله
دختر امام حسن و بقولی اسما بنت عبدالرحمن بن ابی بکر ولادتش روز جمعه یا شنبه در غره
اول رجب یا بیست و دوم یا سیم صفر در سال پنجاه و هفتم یا هشتم هجرت در ایام خلافت
معاویه که از غلامی بعوض نالیدن شکست عمر شریفش ۵۷ یا هشت سال است یا کمی
و هفتاد و هشت نیز گفته اند چند سال با جدش حسین بن علی بود و بنابر قولی سه سال
با پدرش علی بن الحسین بود مدت خلافتش بعد از پدر بعید ۹ سال یا نوزده یا هفده
عدد ازواجش دو زن نکاحی غیر از کنیزان عدد اولادش بقولی چهار پسر و دو دختر
وفاتش در روز جمعه هفتم ذیحجه یا ربیع الاول یا ربیع الثانی سنه ۱۱۴ یا هفتم از هجرت علت
وفاتش زهر که ابراهیم بن ولید بآنحضرت خورانید یا هشام بن عبدالملک مروان باشاره

زید عموزاده آنحضرت شبیه ... زین ... بعد از سواری حضرت با آن زین از تأثیر سم شهید شد
امام ششم امام جعفر صادق اسم شریفش جعفر القابش بسیار از آنجمله صادق آل محمد کنیه اش ابو عبدالله
پدرش امام محمد باقر مادرش ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر تولدش روز شنبه ۱۷ ربیع الاول
در سال هشتاد و سوم در زمان خلافت عبدالملک مروان عمرش ۶۵ یا هشت و دو زن نکاحی داشت
غیر از کنیزان اولادش هفت پسر و سه دختر وفاتش در روز ۲۵ شوال سنه ۱۴۸ قاتلش منصور دوانقی
که از خلفای بنی عباس بود بواسطه زهری که در طعام خورانیدند مدفنش در بقیع مدت خلافتش سی و
وچهار سال و چون آنحضرت در آخر دولت بنی امیه و اول بنی عباس بود بواسطه زهری که در طعام خورانیدند
و این دو طایفه هم با هم نزاع میکردند حضرت تا بود که مشغول بیان احکام الهی بود از اینجهت مذهب را
نسبت بآنحضرت میدهند جعفری چون مذهب حق را آنحضرت رواج داد امام هفتم امام موسی اسم شریفش
موسی لقبش بسیار از آنجمله کاظم کنیه اش بسیار از آنجمله ابو الحسن پدرش امام جعفر مادرش
حمیده بربریه یا فاطمه اندلسیه تولدش یکشنبه هفدهم شهر صفر در سال یکصد و بیست و نهم هجری
در ایام سلطنت ابراهیم بن ولید عباسی عدد اولادش هیجده پسر و نوزده دختر و کم و زیادی هم
گفته اند و زن نکاحی نداشت اولادانش جمیعاً از کنیزان بودند عمرش پنجاه و چهار سال و شصت
نیز گفته اند مدت خلافتش بیست و هفت سال اختلافات دیگر هم هست وفاتش عصر جمعه پنجم رجب
در سال ۱۸۳ هجری یا یکصد و هشتاد و سوم هجری در ایام خلافت هرون الرشید عباسی
بعلت زهری که سندی بن شاهک بامر هرون مردود بخرما زده بود بآنحضرت خورانید بعد از آنکه
هفت سال یا چهار سال آنحضرترا در بصره و بغداد حبس کرده بودند مدفنش در بغداد معروف بکاظمین
امام هشتم ضامن ثامن امام رضا اسم شریفش علی لقبش رضا کنیه اش ابو الحسن ثالث بجهت آنکه
ابو الحسن اول حضرت امیر المؤمنین منظور داشته باشند حضرت موسی علیه السلام را ابو الحسن ثانی

وحضرت امام رضا را ابو الحسن ثانی میگویند وحضرت سید سجاد را ابو الحسن اول وحضرت کاظم را
ثانی وحضرت رضا را نیز ابو الحسن ثالث میگویند بقولی پنج پسر ویک دختر وبقولی همین امام محمد تقی
داشت وفاتش روز جمعه ۲۴ رمضان ودر صفر نیز گفته اند در سال ۲۰۳ هجری بعلت زهری
که مامون ملعون بآنحضرت خورانید در طوس رحلت فرمود قبرش معروف اهل آسمانها وزمینهاست
امام نهم امام محمد تقی اسم شریفش محمد لقبش تقی کنیه اش ابو جعفر معجزاتش بسیار
پدرش امام رضا مادرش کنیزکی ام ولد که خیزران نام داشت تولدش در مدینه در روز جمعه دهم
شهر رجب المرجب یا هیجدهم شهر رمضان المبارک واختلافات دیگر هم هست در سال یکصد ونود
وپنج هجری در زمان خلافت مامون ابن هرون ملعون ویکزن نکاحی داشت که ام الفضل دختر مامون
باشد بغیر از کنیزان بسیار وعدد اولادش دو نفر پسر ودو نفر دختر وبعضی زیاده گفته اند
عمرش بیست وپنج سال ودو ماه واختلافات دیگر هم دارد وفاتش در بغداد سه شنبه اول
ذیقعده در سال دویست وبیست هجری ومدت امامتش هیجده سال وچیزی واختلافات دیگر
هم هست علت وفاتش آنکه ام الفضل زوجه ملعونه آنحضرت بتحریک معتصم عباسی دستمالی زهر
آلود در وقت مجامعت بآنحضرت داد بانیت زهر تاثیر در آنحضرت نمود رحلت فرمودند ودر نزد
جد بزرگوار خود امام موسی در بغداد مدفون شد امام دهم امام علی النقی اسم شریفش علی
لقبش نقی کنیه اش ابو الحسن رابع وابو الحسن ثالث نیز میگویند معجزاتش بسیار پدرش
امام محمد تقی مادرش کنیزکی بود سوسن نام وبقولی ذره مغربیه تولدش در جمعه یا سه شنبه
دوم ماه رجب یا در ماه ذیحجه یا جمادی الآخر در سال دویست ودوازده هجری در زمان
خلافت مامون ملعون در صریا که مکانیست در مدینه عمرش چهل ودو سال ودر هر یک اختلافات
دیگر هم هست عدد اولادش چهار پسر ویک دختر وزن نکاحی نداشت اولادش از کنیزان بودند

مدت امامتش سی و سه سال چیزی بالا در زمان خلافت معتصم و الواثق بالله و متوکل و مستعین بالله
و معتز بالله عباسیان علت وفاتش آنکه متوکل یا معتز بالله بدستیاری یحیی بن هرثمه آن حضرت را
در سر من رای زهر خورانید وفاتش در شنبه ۲۸ جمادی الآخر در سال دویست و پنجاه هجری و
در سر من رای در خانه خود مدفون شد یازدهم امام حسن عسکری لقبش زکی کنیه اش ابو محمد
پدرش امام علی النقی مادرش کنیزکی سمانه نام و کنیه ام الحسن معجزاتش بسیار تولدش در
روز جمعه چهارم ماه ربیع الاول یا دهم رمضان المبارک در سال دویست و سی و دو هجری در مدینه
عمر شریفش بیست و هفت سال و چیزی بالا بود و زن نکاحی نداشت و کنیزان بسیار داشت از آنجمله
نرجس خاتون مادر قایم علیه السلام است و یکی دیگر مدت امامتش بقولی پنج سال و بقولی شش سال
و چیزی بالا وفاتش جمعه هشتم ربیع الاول در سال دویست و شصت هجری در زمان المعتمد علی الله
عباسی و در هر یک از مذکورات اختلافات دیگر هم هست مدفنش در خانه خود در سر من رای علت وفاتش
زهر معتصم عباسی باشاره همین معتمد ملعون ملقب شدنش به عسکری اینست که خلیفه بناحق زمان آنحضرت
روزی آن حضرت را بمکان بلندی برد و جلوه لشکر خود را باو نمود حضرت فرمودند که من لشکر خود را نشان
بدهم نگاه کن چون نگاه کرد میان آسمان و زمین را پر از سوار یلغ مکمل مسلح دید و عسکر بمعنی لشکر است چون
لشکر آسمانی آن حضرت بسیار بود او را عسکری گفتند امام دوازدهم حضرت مهدی اسم شریفش محمد و
لقبش بسیار از آن جمله قایم آل محمد و مهدی آخر الزمان و حجة الله و بقیة الله کنیه اش ابو عبدالله
و ابو القاسم و این از خصایص آن حضرت است که با رسول خدا در کنیه شریک است و از فوامی غیر آن
حضرت جایز نیست پدرش امام حسن مادرش نرجس خاتون تولدش شب جمعه پانزدهم شعبان المعظم
در سال دویست و پنجاه و پنج هجری در زمان خلافت المهدی بالله عباسی در خانه پدر بزرگوارش
در سر من رای و از عمر شریفش تا بحال که سنه ۱۲۸۳ است هزار و هشت سال گذشته است و ظاهر

خواهد شد و قول باینکه آن حضرت هنوز متولد نشده غلط است و قول باینکه متولد شده در
زمان پدر خود و وفات نموده غلط است واجبست اعتقاد نمودن باینکه آن حضرت متولد شده و
زنده هست و غایبست و ظاهر خواهد شد باذن خدا و از برای ظهور آن حضرت علامات چند هست که
ذکر میشود انشاء الله تعالی و باید در زمان غیبت او اسم آنجناب را بر زبان نبرد و او را بلقب
باید خواند مثل مهدی و صاحب و واجبست اعتقاد نمودن باینکه آنحضرت باذن خدا غایب
شده است بجهة مصلحتی که خدا میداند یا بجهة کمی یاری کننده آنحضرت مصباح ششم در اعتقاد آن
صفاتیکه لازم است و در او چند نور است نور اول در آنکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه همه ائمه
افضل و اکمل و اعلم و اشجع و ازهد و اورع و اتقی از خلایقند بعد از رسول خدا بلکه افضل از همه
پیغامبران و اوصیاء ایشان و ملائکه و جن و انس میباشند بغیر از محمد بن عبدالله
باید اعتقاد نمود باینکه ائمه هدی همه از یک نور هستند و خداوند نور ایشانرا پیش از همه موجودات
خلق فرموده و بواسطهٔ وجود ایشان عالم را خلق نموده و بواسطهٔ وجود ایشان خدا شناخته شده و بواسطهٔ
وجود شریف ایشان آسمان و زمین و آنچه در آنها خلق شده است و بواسطهٔ ایشان رحمتهای الهی
بر مخلوقات نازل میشود و باران از آسمان میبارد و علف و میوه ها از زمین بیرون میآید و بواسطهٔ
ایشان علم زیاد شده و در میان مردم ظاهر شد و بواسطهٔ ایشان آسمانها حرکت میکنند و زمین قرار
گرفته است و هرگاه امام نباشد زمین اهلش را فرو میبرد و بواسطهٔ ایشان بندگان روزی میخورند
و زندگانی میکنند و بواسطهٔ ایشان خداوند مخلوقات را خلق فرموده و واجبست اعتقاد نمودن باینکه
ایشان آنچه میگویند از جانب خداست و از پیش خود چیزی نمیگویند و خدا احکام را بایشان الهام میفرماید
یا بواسطهٔ علم به ایشان میرسد یا صدائی خلق میکند که بگوش ایشان میرسد یا بواسطهٔ ملک عرض
میکنند یا در خواب می بینند یا در بیداری میشنوند یا ملک را می بینند یا ملاحظهٔ ورقی را میکنند

که مثال هر چیز را خداوند در اندرخت بصورت شاخ و برگ خلق فرموده و باد رحمت الهی بر آن
میوزد و آنچه شاخ و برگ در آن درخت هست خاصیت خود را بیان میکند و امام میشنود
و صدایی که از و مثل صدای زنجیریست که به طشت میخورد و صدا میکند و واجبست اعتقاد نمودن بر
اینکه بر امام علیه السلام عرض اعمال خلایق میشود یا بواسطه ملائکه که طومار اعمال مردم را بر امام
عرض میکنند و امام می بیند و میداند که فلان پسر فلان چه کرده است از خوبی و بدی و کفر و ایمان
یا بواسطه ملک بر او عرض میکنند یا بواسطه اینکه خدا عمودی از نور در میان زمین و آسمان خلق
فرموده است که عکس اعمال تمام خلایق در او می افتد و آن عمود در نظر امام است یا بواسطه اینکه
خداوند پرده از پیش چشم امام بر میدارد که خلایق و اعمال ایشان را می بینند از شرق عالم تا مغرب
عالم بلکه همه موجودات را از بالا و پست و عرش و فرش و غیر اینها یا بواسطه اینکه خداوند چشمی
بایشان در باطن عطا فرموده است که همه چیز را میتوانند دید و واجبست اعتقاد نمودن باینکه علم امام
سال بسال و ماه بماه و هفته بهفته و روز بروز و آن بآن زیاد میشود و این باعث نقص امام نیست
بلکه باعث کمال اوست و آن آنچه بر او وارد میشود لهذا در شبهای قدر تقدیرات امور خلایق
خدا بواسطه روح که ملکیست بزرگتر از همه ملائکه حتی جبرئیل یا ملکه از برای امام میفرستند و شبهای
جمعه روح امام با ارواح انبیا میروند و در نزد قائمه عرش طواف میکنند و بر میگردند و روح امام
پر از علمی میشود که پیش از این نداشت و باید اعتقاد نمود باینکه خداوند علوم اولین و آخرین را
بامام عطا فرموده است و امام جاهل نیست و میداند همه چیز را حتی بهم زدن بالهای مرغان هوا را و باید اعتقاد نمود بایشان
باینکه امام عالم بهر چیز بینا شد و علم امام بتعلیم خداوندست و بی تعلیم الهی بینا شد و هرچه بخواهند خدا
عطا میفرماید از علوم و غیر از علوم از معجزات و غیر از معجزات هر چه بخواهند از خداوند سؤال
میکنند و خداوند بایشان عطا میفرماید و بی اذن خدا کاری نمیکنند و خدا علمی بایشان عطا فرموده است

که بواسطهٔ او میدانند که خدا چه میخواهد و چه نمیخواهد و واجب نیست و گفتن اینکه علم امام حضوریست
یا حصولی لیکن حضوری بودن علم ایشان که شغلی ایشانرا مشغول از شغل دیگر نمیکرداند مثل خدا
غلط است و واجبست اعتقاد نمودن باینکه امام بندهٔ برگزیدهٔ خداست و خویشی با خداوند ندارند
و خدا نمیباشند و صفت خدا در ایشان ظهور نکرده است امام میخورد و میآشامد و میخوابد و جماع میکند
و جنب میشود که باید غسل بکند و بول و غایط دارد و محتاج است بخدا و وضو میگیرد و روزه و نماز میگیرد و میکند
از برای خدا و اطاعت و عبادت خدا را میکند و آنچه در میان مردم افتاده است که آیا خون امام یا بول
و غایط امام پاکست یا نجس سکوت نمودن از این کلمات بهتر است بنظر تعارض ادلهٔ طرفین اگر چه بحسب ظاهر
حکم بظاهر و بحسب باطن حکم بباطن مستفاد از ادله میشود و لیکن این اعتقادی نیست که واجب باشد اعتقاد
نمودن باو و از برای مؤمنین و لیکن محتلم نمیشود و جنب میشود باین معنی که باید بعد از جماع غسل نماید یا جنابت عبارتست از
حصول کیفیت رذالت نفسانیه باشد که ظلمتی او را میگرفت و بغسل نمودن این ظلمت از او برطرف میشد
از برای ایشان حاصل نمیشود و اگر چه بحسب ظاهر آنچه بر جنب حرام است بر ایشان هم حرام بود و طهارت
و نجاست و خون و بول و جنابت ایشانرا در مشکوة الانوار نوشته ام و تکلیف امام با احکام تکلیفیه
رعیت ایشان یکیست لکن پارهٔ تکلیفها امام دارد که رعیت ندارد و واجبست اعتقاد نمودن باینکه
امام محتاج برعیت نیست در علم و غیر علم و همه مردم محتاج بایشان میباشند لکن امام باید بطریق
مردم باشد در میان مردم سلوک کند آنچه تکلیف خود را میداند و بحث بر امام کردن غلط است مثل اینکه
جناب امام حسن علیه السلام اگر میدانست کوزهٔ زهر دارد چرا خورد و اگر نمیدانست جاهل است و مثل
رفتن جناب امام حسین علیه السلام بصحرای کربلا و شهید شدن او و مثل رفتن جناب امام رضا علیه السلام زهر
انگور یا انار یا رطب را و خود خود را بهلاکت انداخت زیرا که باید مؤمن مطیع و منقاد امام باشد
قول و فعل امام را صحیح بداند و آنچه از ایشان صادر میشود ظلم و لغو و بی اذن خدا نداند و اگر چنین

باشند از مذهب خارجیان و باید دانست که آنچه از ایشان صادر میشود تکلیف ایشان بوده است
چنانچه جبرئیل امین در وقت رحلت رسول امین از جانب خالق آسمان و زمین دوازده صحیفه
از آسمان بزمین آورده که هر یک سر بمهر بودند بطلای آتش ندیده بهشتی و جبرئیل برسول خدا
عرض کرد که امر الهی آنست که این دوازده صحیفه هر یک از یکی از امامان بعد از تو اند و هر یک در
زمان امامت خود مهری را که باسم اوست بگشاید و آنچه در آن صحیفه نوشته شده است عمل نماید
و در آن صحیفه آنچه ایشان بعمل آوردند از اول مدت امامت ایشان تا زمانیکه از دنیا رحلت نمودند خداوند
بخط قدرت نوشته بود و ایشان عالم بهمه آنچه بر ایشان واقع میشد بودند و گاهی ملتفت نمودند اگرچه
علم او را داشتند چنانچه علما علم بچیزی دارند در زمانیکه مشغول بشغل دیگر هستند التفات بمعلومات
خود ندارند و از این جهل بر امام لازم نمیآید زیرا که سبب علم بعدم التفات از ایشان نمیشود تا جهل
لازم آید و علم هرچه را که میخواستند خداوند بایشان عطا میفرمود مثل اینکه هر معجزه که از خداوند
میخواستند خداوند بدست ایشان جاری میفرمود و جبرئیل و روح و سایر ملائکه بر ایشان فرود
میآمدند لیکن وحی از برای ایشان نمیفرمودند (نمیآوردند) زیرا که وحی مختص رسول خدا بود و بعد از رحلت آنحضرت
قطع شد و واجبست اعتقاد نمودن باینکه آنچه آن امام بعمل میآورد بجهت اظهار معجزه آنست که سحر حقیقی ندارد
و بچشم چنین مینماید و معجزه حقیقت دارد اگرچه در این باب میان علما خلافست و ایضاً معجزه از مدعی
نبوت ثابتست در نزد خواستن معجزه و سحر را هر وقت که ساحر بخواهد میکند و ایضاً معجزه بی اسباب
ظاهر میشود و سحر با اسباب است نوع دوم واجبست اعتقاد نمودن بعصمت امام که امام
از اول عمر تا آخر گناهی نکرده اند نه صغیره و نه کبیره و سهو و نسیان و خطایی از ایشان سر نزده که
اولی نیز بجا نیاوردند و بعضی از علما اینها را بر پیغامبر و امام جایز دانسته اند نظر به دو
حدیثی که مرحوم صدوق ره در کتاب من لا یحضره الفقیه میفرماید که اول مرتبه خلو نفس

از پیغام او روایت و تمسک شده است بحدیثی که پیغام او را خواب ربود تا آنکه نماز صبح از آنحضرت
قضا شد و سجدهٔ سهو از آنحضرت در نماز چهار رکعتی در دو رکعت اول سلام داده و فعلهای بیجا از او کما
تا رفع عار از سهو کنندگان امت او بشود و سکوت در این مقام بهتر است اگر نتوان حمل حدیث را بر تقیه نمود
با احتمال آنکه هر چه بگوید در بارهٔ پیغام آور خود بعمل میآورد و شاید که نفهمیده باشد و چنین بوده است در اینجا
اگر عمل بحدیث بخواهیم نمائیم و اتفاقیست که پیغام آور و امام سهو در بیان احکام نمیکنند و نباید
بجهت اینکه هر گاه سهو کنند در بیان احکام الهی اعتماد بحرف ایشان نمیتوان نمود پس تبلیغ از ما ثبت نیافته
واجبست که سهو را از ایشان در بارهٔ احکام بر دارد و اما سهو در غیر بیان احکام نیست که بعضی قائل
قائل شده‌اند باینکه جایز است خدا او را بسهو بیندازد بجهت مصلحتی و این صحیح نیست در بارهٔ پیغام آور
و امام نظر بعموم لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ که چیزی نمیگیرند رسول خدا و ائمه هدی مگر بامر خدا را
در قول ایشان بامر خدا عمل مینمایند آنچه میکنند و واجبست اعتقاد نمودن باینکه امام اگر شهید شود
شهید شد در صورت شهید ظاهراً بچشم بیایند بلکه شهید یعنی او را کشتند و الم زهر و شمشیر باو رسید
و قول شیعه که میگویند حضرت امام حسین شهید نشد بصورت شهید بنظر مردم نمود بلکه بآسمان رفت
پیش از شهادت مثل حضرت عیسی غلط است و از حضرت قائم علیه السلام توقیع در لعن آنها بیرون آمد و همچنین
در بارهٔ امیر المؤمنین که بواسطه ضربت ابن ملجم مرادی ملعون شهید شد و شهید امام بلکه مطلق شهید نجس
نیست و محتاج بغسل نیست و بر مس کنندهٔ آنها غسل واجب نیست و باید اعتقاد نمود باینکه
امام بعد از رحلتش سه روز در روی دنیا نماند بلکه روح و جسد و خون و گوشت و استخوان او را بآسمان بالا
میبرند بلکه همه پیغام آوران و اوصیای ایشان چنین میباشند نظر بصراحت حدیثی که در کافی منقول است
و مستحب است رفتن مردم در محل قبر ایشان که ایشان را زیارت کنند و ایشان در آسمان زیارت کنندگان
خود را می‌بینند و سلام ایشان را میشنوند و جواب ایشان را رد میفرمایند بلکه طلب استغفار را از برای ایشان میکنند

و نظر بحدیث معراج که رسول خدا صلعم در شب معراج در آسمان چهارم در بیت المعمور که مثل خانهٔ کعبه است
در مقابل اوست و از یکدانه یاقوت سرخ یا در سفید است امامت از برای انبیا نمود و ایشان هم در آنجا
بودند و باید اعتقاد نمود باینکه امام مؤید بروح القدس و ملائکه خدمت ایشان میرسند و در پاره
از امورات باذن الهی اذن از ایشان بجهة احترام ایشان میگیرند که در آنچه خداوند امر فرموده که
بعمل بیاورند و اخبار عوارده و خبر و فتوحات واقعه در عالم را با ایشان میدهند از مردن پادشاهان
و نشستن دیگری در جای او و جن بخدمت ایشان میرسند و مسائل حلال و حرام از ایشان
اخذ میکنند و با ایشان بجماعت نماز میکنند مثل ملائکه و فرمانبرداری ایشان را
مثل بندگان از ملائکه و انس میکنند و همچنین میوها در غیر موسم از برای ایشان بهدیه میآورند
و امری که ملک یا جن بفرمایند بعمل میآورند و اطاعت ایشان را از روی رضا و خشنودی مینمایند
و بالهای خود را ملائکه باطفال ایشان میمالند بجهة تیمن و تبرک و بر فرشهای ایشان می نشینند و گاهی
پرهای ملائکه بر سر فرشهای ایشان میریزد بدانچه ملائکه پر ندارند نظر بقوله تعالی اولی اجنحة مثنی و ثلاث
و رباع و پرهای موافق ایشان اجسام لطیفهٔ ایشان است زیرا که ایشان صاحبان اجسام لطیفه اند و باید
اعتقاد نمود که علم و شجاعت همهٔ ائمه یکی میباشند و یکی بر دیگری زیادتی در علم احکام ندارد و در فضیلت
همه مساویند ولکن امیرالمؤمنین از همه افضل است بعد از رسول خدا صلعم و همه از یک نور میباشند و طینت
و طینتشان همه یکیست و آیا چگونه از هم جدا شده اند کیفیتش را در کتاب مشکوة الانوار نوشته ام
و امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده اند انا من محمد کالضوء من الضوء یعنی من از محمد مثل نوری میباشم که
از نوری است مثل اینکه چراغی از چراغ روشن شود و تفاوتی در میان ائمه نیست همه افضل و
اکمل و اجمل و اشجع و اورع و افصح و اتقی و ازکی و اعلم و افهم و اکرم و اعظم و افخم
و اعلی و اجلی و از جمیع مخلوقات میباشند و نور همه یکیست نظر بحدیثی که فرموده اند معصوم که نور

با همیشگیت و اصل یکیست اول ما محمّد است آخر ما محمّد است و اوسط ما محمّد است و ایشان بلا تشبیه
مثل یک درختند و شاخ و ساق آن درخت میباشند که شجرهٔ طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء است
و قول باینکه حضرت صاحب العصر از حضرت امام زین العابدین تا حضرت امام حسن عسکری افضل است
بجهة زیادتی عمر او و زیادتی عبادت او و ظاهر کردن عدل و برطرف کردن ظلم و جور و ستم از او بجهة
خاتم الاوصیا بودن او ثابت نشده است و آیهٔ ما ننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها دلالت
بر افضلیت او ندارد و حدیث باسمهم قائمهم صحیح است و کلهم هو فهملهم بصحت نرسیده است با کثرت
احادیث یکی بودن ایشان در علم و شجاعت و اطاعت و عبادت و سخاوت و زکاوت و امانت
و دیانت و فضیلت مگر آنکه امیرالمؤمنین بعد از رسول افضل از همه میباشد بجهة کثرت اخبار و احادیث
داله بر مطلب هر کس تفصیل اینها را خواهد رجوع کند مشکوة الانوار نماید و واجبست اعتقاد نمودن
باینکه امام حاضر میشود در نزد جان کندن هر کس از مؤمن و کافر و زن و مرد و سیاه و سفید و
موافق و منافق و همچنین در قبر نظر بصراحت اخبار وارده در خصوص ورود در نزد سئوال نکیر و
منکر در قبر بلکه در وقت انعقاد نطفه در رحم مادر چنانچه از بعضی احادیث ظاهر میشود و باید دانست
که رسول خدا و امیرالمؤمنین و ائمه حاضر میشوند در نزد محتضر با جبرئیل و بعضی از ملائکه و
واجب نیست دانستن باینکه آیا بچشم عنصری ظاهری یا بجسد نوری یا بروح مقدس یا بنور منور
یا بقالب مثالی یا بشبحی یا اظله حاضر میشوند یا بغیر از اینها بلکه باید اعتقاد نمود به حاضر شدن
ایشان اجمالاً در نزد محتضر و قول باینکه نقش می بندد صورت ایشان در قوهٔ خیالیهٔ محتضر غلط است
و واجبست اعتقاد نمودن باینکه ائمه واجب الاطاعه میباشند و بنده میباشند و خدا نیستند و پیغمبر
و از جانب خدا با امامت منصوبند و ملک نیستند بلکه از ملک بهترند و ملک فخر بخادمی ایشان مینماید و خالق
نیستند و رازق نیستند و قاسم الارزاق نیستند و زنده کننده نیستند و میرانده نیستند اگرچه مرتبه

ایشان در نزد خدا زیاده بر اینها است بلکه واجب است اعتقاد نمودن باینکه خدا خالق است و رازق و محیی
و ممیت است و قاسم الارزاق است بلی هر گاه میخواهد بجهة اظهار معجزه مرده زنده شود یا چیزی را که
موجود نیست بخواهد موجود شود از خداوند سؤال میکند و خدا در دست او آنچیز را جاری میفرماید و آن
چیز را خلق میفرماید پس خدا جاری میکند او را در دست امام و امام باذن الهی آنچیز را ظاهر میکند نه اینکه
خدا و از خدا خواستن و هر گاه کسی اعتقاد داشته باشد بخالقیت و رازقیت و قاسم الارزاق بودن و محیی
و ممیت بودن امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین کافر میباشد و لیکن هر گاه اعتقاد داشته باشد بخالقیت و رازقیت
و قاسم الارزاق بودن و محیی و ممیت بودن خداوند عالم کافر و نجس است و در آتش جهنم مخلد است پس امیرالمؤمنین
و ائمه طاهرین نه خالق اند و نه رازق اند چه باذن الهی و چه بی اذن الهی بلکه مخلوق و مرزوق اند و قطعاً اعتقاد نمودن
بخالقیت و رازقیت خدا باعث نجات میشود و بخلاف اعتقاد نمودن آنها در باره امیرالمؤمنین بدون اذن الهی یا
باذن الهی باید دانست که امام ولی متصرف است در هر چیز و در نفسهای مردم که هر تصرف که بخواهد باذن الهی در آنها
میکند و از صفات امام اینکه باید دانست که امام چشمش بخواب میرود و دلش بیدار است و از پشت سر می بیند چنانچه
از پیش رو می بیند و در متولد شدن از ران طرف راست او در زمین فرود میآید و از راه معتاد که مردم بر زمین فرود
میآیند نمی آیند تا چهل روز که نطفه است در شکم مادر چیزی نمیشنود بقاعده تربیت و بعد از چهل روز هر چیز را می شنود
و بسیار بود که با مادر خود در شکم حرف میزند و بسیار بود که مادر او در شکم خود ذکر تسبیح و تهلیل او را میشنید و
بعد از آنکه بر زمین فرود میآید بسجده میافتاد و دستها را بدرگاه قاضی الحاجات بلند میکرد و انگشت شهادة بجانب آسمان
بلند میکرد و شهادة بوحدانیت و الوهیت الهی میداد و شهادة برسالت حضرت رسالت پناهی میداد و ملائکه میآمدند
و خود را بر او میمالیدند بجهة تبرک و در بازوی راست او نوشته میشد و تمت کلمة ربک صدقاً و عدلاً
لا مبدل لکلماته و الله سمیع علیم و همچنین آیه مبارکه جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان
زهوقاً و بسیار بود که در وقت تولد او زنها و ملائکه او را با بالها یاد در نزد عرش میبرد چنانچه

اخبار در باره امام حسین و حضرت صاحب العصر مخصوصه وارد شده است و نشو و نمای امام علیه
از سایر خلقت امام هر روز بقدر هر هفته دیگران بزرگ میشود و هر هفته او بقدر هر ماه دیگران است و
هر ماه بقدر یکسال دیگران است و امام ختنه کرده و ناف بریده و پاک پاکیزه از مادر متولد میشود و واجب است
اعتقاد نمودن باینکه پیغامبر و اوصیای او و امامان علیهم السلام از وقت خلقت آدم تا زمان تولد
ایشان همیشه در صلبهای پاک و پاکیزه و مؤمن و در رحمهای طاهره و مؤمنه بوده‌اند و کافر و کافره [2]
نبوده‌اند و باید اعتقاد نمود باینکه اینها همه حجتهای خدا میباشند بر خلق اولین و آخرین و جن
و انس و ملک همه موجودات و همه مخلوقات مطیع ایشان بودند بجز بعضی از اولاد آدم و شیاطین که اطاعت
ایشان را نکردند و مطیع ایشان نشدند و واجب است اعتقاد نمودن باینکه خدا عهد و میثاق امامت ایشان را از
پیغامبران گرفت بلکه از همه ملائکه و از همه جن و انس و وحوش و طیور و جمادات و نباتات و حیوانات
و جمیع مخلوقین ارضین و سموات و ولایت ایشان را عرض نمود بر همه موجودات و هر کس قبول نمود خوب
شد و هر کس قبول ننمود بد و ضایع شد و باید دانست که توبه حضرت آدم و داود بواسطه توسل
جستن بنور پاک ایشان قبول شد بلکه هر پیغامبری که متوسل بنور اینها بیشتر شد رتبه او بیشتر
از دیگران شد و هر کدام که به بلا مبتلا شدند بتوسل جستن بنور ایشان از بلا نجات یافتند بلکه
در بعضی اخبار وارد است که ابتلای بعضی انبیا بجهت دیر اعتراف نمودن به فضیلت ایشان
بود اگرچه صحت او معلوم نیست و باید اعتقاد نمود بافضلیت ایشان از پیغامبران و آن سایر
و آثار پیغامبران وارث ایشان در نزد امام است از نعلین آدم و پیراهن ابراهیم و عصای
موسی و انگشتری سلیمان و کیل شعیب و غیر از اینها از مواریث انبیا نورستیم بدانکه
باید دانست که علوم اولین و آخرین از بود و نبودها و گذشتها و آینده‌ها در نزد امام است
و جفر جامعه و جفر ابیض و مصحف فاطمه و کتابهای پیغامبران که بر ایشان نازل شده است علیهم

[2] و در صلب کافر و رحم کافره نبوده‌اند و در صلب و رحم مؤمن و مؤمنه بوده‌اند ...

ودر نزد امام است وجمیع علوم را در زمانی که در شکم مادرند با ایشان عطا میفرماید و روز بروز و
ساعت بساعت و هفته بهفته و ماه بماه و سال بسال علم ایشان زیاد میشود و استکمال بر کمال است نه باعث نقص و جهل
بر امام است و باید دانست که صلوات فرستادن بر محمد و آل محمد باعث زیادتی فیوضات الهیه است بر ایشان
و باعث ادراک ثواب صلوات فرستنده است و اینکه بعضی مثل مرحوم شهید ثانی ره در اول
روضه میفرماید که صلوات فرستادن باعث زیادتی ثواب صلوات فرستنده است نه باعث
رفع درجات محمد و آل محمد است بجهة اینکه خداوند عالم ایشانرا بقدر امکان زیادتی درجه داده و
مرتبه داده است که دیگر ممکن نیست از این بیشتر زیادتی و هذا خلاف اخبار و آثار ائمه اطهار و آیات
ملک جبار است بلکه آناً فآناً باید خدا فیض وجود خود را درباره ایشان مبذول فرموده مقامات و
مراتب و درجات ایشانرا زیاد نماید و لا ینقطع علیه فیضه وجوده الذی بالنسبه بایشان لازم میاید که خدا امساک
فیض وجود در باره ایشان فرموده باشد و دیگر بعد از آن نفرموده باشد و حال آنکه خداوند میفرماید ان الله و ملائکته
یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما یعنی بدرستیکه خدا و ملائکه صلوات میفرستند
بر پیغمبر آخر پس صلوات فرستادن از خدا رحمت فرستادن است و در حق آن بلند کردن او است و صلوات
فرستادن ملئکه و مردمان بمعنی طلب رحمت کردن است برای ایشان از خدا و لفظ یصلون جمع مذکر از فعل
مضارع است که دلالت بر حال و آینده دارد و همچنین اخبار بسیار بر خلاف قول آن مرحوم دارد و هر کس خواهد
رجوع بمشکوة الانوار نماید تا ببیند و باید دانست که طینت امام غیر از طینت سایر خلق میباشد و نطفه
امام را خداوند از آب نهریکه در زیر عرش است منعقد فرموده است چنانچه نطفه مؤمن را از قطره آب
درخت مزن که در زیر عرش است منعقد فرموده است و قلوب مؤمنین که شیعیان ایشان باشند از
زیادتی طینت ایشان خلق شده اند لهذا همیشه دل ایشان میل بایشان میکند و محبت و دوستی ایشان در رگ و
پوست و خون و گوشت و استخوان شیعیان دویده است و اثر کرده است و باید دانست که ایشانرا خدا اسم

برگزیده است پیش از همه مخلوقات و حق تعالی نبوت پیغمبری را با ایشان داده است و مرتبه پیغامبری او را به محمد و مرتبه
امامت و ولایت را با امیرالمؤمنین و ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین عطا کرده است پیش از آنکه امام شدند بلکه پیش از
از خلقت آدم محمد صلی الله علیه و آله پیغامبر او و علی و اولاد او امام و حجت خدا بودند و باید دانست که پیغامبران
آوران گذشته را در باطن نور علی قوه داد و محمد ص را در ظاهر با آنحضرت نصرت و یاری داد و در آنچه از
اعتقادات که مذکور شد همه از اخبار ائمه اطهار ظاهر میشوند که امام بیان فرموده است علمای اعلام
و ضبط در کتب خود نموده‌اند خصوصا در کافی و همه اینها از اصول مذهب میباشد و ما نیز تفصیل
هر یکی را در مشکوة الانوار نوشته‌ام و باید دانست که امام مؤمن و کافر و منافق را میشناسد چنانچه
شخصی با امیرالمؤمنین عرض کرد که دوستی ترا دارم و ترا دوست میدارم حضرت فرمود دروغ میگوئی
دو دفعه عرض کرد ترا دوست میدارم باز آنحضرت فرمود دروغ میگوئی دفعه سیم که عرض کرد حضرت فرمود
در وقتیکه ارواح دوستان مرا در عالم پیش از خلقت جسدها بمن عرض کردند روح ترا در میان ارواح
دوستان خود ندیدم آن مرد ساکت شد و باید دانست که حضرت رسول و حضرات ائمه علیهم السلام اهل جهنم و اهل
بهشت را میشناسند و اسم هر یکی را میدانند چنانچه مرویست که روزی حضرت رسول تشریف بمنبر بردند و دو دست
مبارک دست راست خود را بهم گذاردند و بلند کردند و فرمودند میدانید چه در دست هست صحابه عرض کردند خدا و
رسول بهتر میدانند آنحضرت فرمودند که اسمهای اهل بهشت و پدران ایشان در اینجا میباشند و بعد دست چپ را
بلند کردند و فرمودند در میان این دست اسمهای اهل جهنم و پدران ایشان میباشد و باید دانست که هفتاد و دو
اسم اعظم الهی در نزد امام میباشد چنانچه در نزد رسول خدا بود و باید دانست که امام حجت خداست به همه موجودات
در همه عالمها و باید دانست که پیغامبر او افضل است از امیرالمؤمنین و ائمه اطهار و قول باینکه امیرالمؤمنین
از پیغامبر او افضل است غلط است و قول باینکه خدا در علی حلول کرده است کفر است و قول باینکه خدا همه امور را
تفویض با امیرالمؤمنین کرده که تدبیر همه عالم را آنحضرت میکند و خدا کاری نمیکند و بگوشه نشسته است کفر است

و قول باینکه علی هر کاری میکند اگر چه بی اذن خدا باشد و خدا وکیل مطلقش کرده اینها اقوال
غلات ملعونه و مفوضه مردوده میباشند و قول باینکه تمام صفات فعل الهی از علی و ائمه طاهرین
ظاهر میشود که صفات الهی بغیر از در علی و ائمه طاهرین نمیشود و آنچه اینها میکنند خدا میکند که بروز صفت
خدا در اینها شده است بلا تشبیه مثل آهنی که در کوره آتش بگذاری و سرخ شود و سوزانیدن آهن
سرخ شده از آتش است که در او پیدا شده است نه از آهن است اگر چه بواسطه آهن است غلط است و قول
باینکه امیر المؤمنین و ائمه طاهرین قدیمند کفر است و قول باینکه علی و ابن ملجم یکی میباشند
گاهی بصورت علی میشود و گاهی بصورت ابن ملجم و قول باینکه علی و ائمه غیر ممکن اند بلکه واجب هستند
کفر است و قول باینکه گاهی خدا میشوند و گاهی از خدا جدا میشوند کفر است اینها همه اقوال غلات
ملعونه و همچنین قول باینکه گاهی خدا میشوند و گاهی از خدا جدا و عالم همیشه چنین بوده است و ابتدا و انتها
ندارد کفر است و قول باینکه علی خداست و بصورت بشری در آمده است کفر است خداوند عالم قسم
میدهم بحق انوار طاهره ائمه اطهار که عالم را از کثافت وجود این کسان بی ایمان پاک گرداند
صفات مخصوصه امام بسیار است از آنجمله اینست که امام رکن دین و ایمان است و نور خدا و رکن زمین است
و نور آسمانهاست و در رحمت خداست و ولی امر الهی است و خزینه دار علم نامتناهی پروردگار است و
هدایت کننده خلق است و شاهد بر خلق است و طاعتش واجب است بر تمام خلایق و در هر چه مردم اختلاف
میکنند باید رجوع بامام نمایند و آیه و علامت قدرت خداست و اهل ذکر است و صاحب حکمت است و
برگزیده خداست و مجموعه حکمت است و خواننده مردم است براه راست و حق هست و نعمت خداست و نشانه ایست
که خدا قرار داده است و معدن علمست و منتهای علم است و محل توسل خلق و ملائکه است و وارث انبیا و قرآن و معنای او و وارث
اسباب انبیا همه وارث آنهاست در شبهای قدر تقدیر امورات خلایق بر او فرود میآید و در شبهای جمعه بلکه در هر آن علم او زیاد میشود

۲ و قول باینکه علی ابن ابی طالب در بهشت دراز نمود اصلی کند علو است ع

و علومی را که بیرون آمده است بسوی پیغامبران گذشته و ائمه علاوه که همه تفسیر شده اند و بیان شده چه و تفسیر
و آنچه به رسول خدا تفویض در امر دین شده بود و با امام شده است و مؤید و مسدد است و پنج روح دارا
چیزها را میدانند حتی بهم زدن بالهای مرغان هوا را و حرکت کردن ماهیان دریا را و امامت عهد
خدا است و آیه عظمی است و مبین احکام است و خواننده بحکمت و موعظه حسنه است حجت بالغه است
آفتاب طالع است بر عالم و سراج زاهر است این و حجت وثیقه و نبأ عظیم الهیت روشن
عالم است دلیل مهالک است و هادی مسالک است خواننده بسوی خدا است امام عالمیست که
جاهل نیست و شجاعیست که خائف نیست حسب و نسبا و بلند است بشریت ملکی و حدیث
وامریت الهی و روحیت قدسی و مقامیت بلند و سریت پنهان معدن تنزیل و معنای تأویل و
خاتم رب جلیل و مهبط جبرئیل و شجره نبوت و منتهای فتوت و دلالة محکم رسالت و نور جلال
و نمای اعدلیت جنب الله و امانت خدا و موضع کلمه الهی و کلید حکمت رحمت و ینبوع نعمت و
سلسبیل و منهاج قویم و قسطاس مستقیم و ذکر حکیم و وجه کریم و سید علیم است و امامت
است که حصن حصین الهی است و عروة الوثقی است و حبل الله المتین است و امام آب خوشگوار
وادی حیرت و ضلالت است امام قطب وجود است و آسمان جود است و نور انور آفتاب است و ماه و امام سراج
وهاج و ماء ثجاج و بحر مجاج و بدر مشرق و غدیر مغدق و دلیل واضح و لایح و سحاب غیث هاطل
و نور کامل و کریم فاضل و سماء ظلیله و نعمه جلیله و بحر زاخر و [illegible] لایح و طالب
فایح و عمل صالح و طیب و فیق و آب شفیق است امام اصل و فرع و داد و معدن و منتهی
و اول و آخر هر چیز و فضلی است و نمیرسد بمن جلال او دست فکر علما و حکما و بلغا و فصحا و عرفا
و شعرا و همه عاجزند از شناختن امام زیرا که امامت باطن نبوت است و نبوت سری از اسرار الهیت
که ظاهر نمیشود احدی از بشر و جن و ملک چنانچه فرمودند رسول خدا که یا علی نشناسد خدا را

نگر من و تو و نمی‌شناسد مرا مگر خدا و تو و نمی‌شناسد ترا مگر خدا و من لکن بر هر کس واجب است که بقدر
حوصلهٔ خود امام خود را بشناسد بطریق نورانیت یا بطریق ظاهر بشریت که صفات بدی را از او سلب نماید جهل
و هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد بطریقهٔ اهل جاهلیت مرده است و همین قدر شناختن از
برای عوام کافیست که امام را بشر معصوم منصوب از جانب خدا بدانند و او را مفترض الطاعة بدانند
که هر چه بگوید اعتقاد نموده عمل باید و رد بر او نکند و انکار او را ننماید تا طریق نورانیت را
در مشکوة الانوار نوشته‌ام مصباح چهارم در اعتقادات متعلقه بحالت احتضار
و در آن چند نور است نور اول بدانکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه بعد از آنکه روح از
بدن مرگ که مفارقت میکند تعلق میگیرد بقالب مثالیه که مثل این قالب است در عالم برزخ لیکن لطیف است
از اینجهت است که چشم ظاهری او را نمی‌بیند و قول باینکه روحها در عالم برزخ چینه‌دان مرغ سبز میرود و در عرش
قول بعضی از عامه است و غلط است و هرگاه خبری باین مضمون یافت شود محمول بر تقیه است و باید اعتقاد نمود
باینکه روح بعد از مفارقت از بدن می‌بیند نعش خود را و همراه او هست و غسل دهنده و بردارنده
و کفن کنندهٔ خود را می‌بیند و اگر از اهل خیر است میگوید تعجیل نمائید و مرا زود بمکان خود برسانید
و اگر بدکار است التماس میکند که نعش مرا مبرید یا دیر بردارید و کسی سخن او را نمی‌شنود و باید
اعتقاد نمود باینکه هر کس در حالت جان کندن از خوبکار و بدکار منزل خود را در بهشت و جهنم می‌بیند
و باو منزل او را نشان میدهند پس مؤمن خوبکار بجهت سوختن دل او وسعت که خون باید دل و جگر
اوست که از سوراخ گوشه چشم او بیرون میآید و باید دانست که اول میت را در وقت جان کندن
در زیر چشم او بصورت در میآورند و آتش میزنند از اینجهت است که ارث و وانکبی میکند و با
که روح میت فریاد میکند که ای گروه اهل و عیال و اقوام من مرا دنیا فریب داد شما را فریب ندهد

نمیشود و باید دانست که بسیار میشود که مؤمن بتلخی جان میکند و کافر بسهولت و آسانی جان میدهد که کسی
که مؤمن بخوبی و کافر بتلخی پس تلخی جان کندن دلالت بر بدی میت ندارد و آسان جان دادن دلالت
بر خوبی میکند بجهت اینکه بسا هست که مؤمن در دنیا کار بدی کرده است و خدا میخواهد او را پاک گرداند
و به بهشت ببرد بجهت آن بدی که کرده است مبتلا میکند او را گاهی بمردن اولاد و تا مقابل بدی
شود و اگر بدیها زیادتر باشد مبتلا میکند او را بفقر و پریشانی تا مقابل بدیهای او شود و اگر بدیها
زیادتر باشد مبتلا میکند او را بناخوشی تا مقابل بدیهای او شود و اگر بدیها زیادتر باشد مبتلا
میکند او را بهم و غم و درد و الم تا مقابل بدیهای او شود و اگر بدیها زیادتر باشد مبتلا میکند او را بتلخی جان کندن
تا مقابل بدیهای او شود و همچنین است فشار قبر و کافر زیرا که میخواهد به جهنم برد خوبیهای او را ظاهر شده است
نعمتها میدهد تا مقابل خوبیهای او شود یا دلش را خوش میکند و بدنش را صحیح میکند یا اولادش را زیاد
میکند هر گاه مقابل خوبیهای او شود فبها و الا یا دلش را خوش میکند در وقت جان کندن بآسانی جان او را
میگیرد و همچنین فشار قبر را بالا میبرد و باید دانست که پیغمبر و ائمه طاهرین حاضر در نزد محتضر
میشوند پس هر گاه محتضر مؤمن و شیعه است میفرمایند بملک الموت که این بنده مؤمن است و از دوستان
ما است با او مدارا کن ملک الموت اطاعت ایشان مینماید و بآسانی جان او را قبض میکند و یک دسته از ریحان
ریحان با او میدهد آن مؤمن او را بو میکند و تسلیم میکند و اگر کافر است ایشان بملک الموت میفرمایند این بنده
کافر است و از دشمنان ما است بآنچه مأمور شده عمل نما ملک الموت قبض روح او را بسختی میکند که گویا
قلاب میاندازد بکف پای او و مجموع رگها و ریشهای بدن او را میکشند یا مثل گوسفند زنده که
پوست او را میکنند باین سختی تسلیم میکند اللهم ارحمنا و لا تجعلنا منهم بمحمد و آله و از این جهت است که
که ملک الموت قبض روح کسی را نمیکند مگر باذن خدا و رسول و ائمه علیهم السلام و باید دانست که بعضی از مردها را
خدا قبض روح میکند مثل پیغمبر و ائمه و شهدا و بعضی را ملک الموت که حضرت عزرائیل است و ملائکه

پروردگار جلیل است که قبض روح میکند مثل مؤمنین و متقین و بعضی از ملائکه دست راست
عزرائیل قبض روح میکنند از خوبان که ملائکهٔ رحمت میباشند و بعضی از ملائکه دست چپ او که ملائکه
غضب میباشند قبض روح میکنند اگر آن شخص از بدان است و در حدیث وارد شده است که رسول الله
فرمودند شبی که مرا بمعراج بردند در آسمان چهارم ملکی را دیدم که یکپایش در طرف مغرب بود و
یکپایش در طرف مشرق بوده لوح بسیار بزرگی در پیش رو گذاشته بود و بر کرسی بسیار بزرگی
نشسته و همیشه نظر بآن لوح میکند و بطرف دیگر نگاه نمیکند من پرسیدم از جبرئیل که این کیست
عرض کرد که این ملک الموت است من پیش رفتم و براو سلام کردم و او بر من سلام کرد و تعظیم من
نمود بعد از آن که جبرئیل باو گفت که این محمد است و در آن لوح اسمهای همه مخلوقات از اولاد آدم
نوشته شده بود و اسم خوبان از مرد و زن بطرف راست او در لوح بود و اسم بدان در طرف چپ او
در لوح نوشته بودند و ملائکهٔ رحمت بسیاری در طرف دست راست او ایستاده بودند و همچنین ملائکهٔ
غضب بسیاری در طرف دست چپ او ایستاده بودند چون اسم هر یکی میخواست تلف شود و محو گردد
اگر از طرف راست بود ملک الموت یکی از آن ملکهای دست راست یعنی رحمت را امر میفرمود که او را قبض
روح میکرد و اگر از اسمهای دست چپ بود و میخواست بر طرف محو گردد یکی از ملائکه دست چپ
غضب را امر مینمود که او را قبض روح نماید و مثل حضرت عزرائیل مثل آفتابی که در ظهور در همه جا
تابنده است و وجه اعتقاد ما چون با یکی خداوند عالم حمیت و میرانندهٔ است نه غیر او از ملک
الموت و سایر اعوان او از ملک غضب و رحمت چه خدا قبض روح را نموده باشد چه ملک الموت و چه
ملک رحمت و چه ملک غضب را امیر المؤمنین ارواح را نیز قابض هست اگر چه شأن آن حضرت
را این منصب بالاتر است مختص ملائکه و عزرائیل است و میرانند که حمیت باشد خصوصا
بهم دوانیده وارد و مثل به قبض روح نمودن ندارد و نظر بآیه الله یتوفی الانفس حین موتها

پس اماتت که جدا نمودن روح را از بدن باشد که عبارتست از میرانیدن ذاتست مختص بخداوند است
در آیهٔ ویتوفیکم ملک الموت الذی وکل بکم متولی بقبض روحست نظر باخبار دیگر و بنظر ثقه جمع نمودن
میانهٔ اخبار و احادیث دیگر است و در بعضی اخبار وارد شده است که در نزد ملک الموت درختی خداوند
خلق فرموده است که برگهای بسیار دارد و در هر برگی اسم شخصی نوشته است چون آن برگ زرد میشود
و میخواهد بیفتد ملک الموت میداند که اجل آن شخص بسر آمده است لهذا او را قبض روح میکند اگر مؤمن
باشد یا امر میکند یکی از ملائکه دست راست و یا دست چپ که او را قبض میکند بالنسبه بخوبان و بدان
و اسم خوبی و بدی آن شخص نیز در آن برگ نوشته شده است و واجبست اعتقاد نمودن باینکه بعد از
دفن نمودن میت و برگشتن مشایعت کنندگان روح در بدن بعینه او ثانیاً تعلق میگیرد بجهة سؤال جواب
نور دوم در اعتقادات متعلقه بسؤال قبر است بدانکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه از میت
در قبر سؤال میکنند دو ملک که اسم یکی از آنها نکیر است و اسم یکی از آنها منکر است پس اگر میت مؤمن
بصورت خوب آن دو ملک داخل بر او میشوند و اگر کافر یا منافق است بصورت بد بر او داخل میشوند
چشمهای ایشان مانند مشعل میسوزد و سیاه رنگ و چنگالها دارند که زمین را میشکافند و موهای ایشان
زمین را پاره میکند و یکی از ایشان بالای سر او میایستد و گرزهای آتشین در دست دارند که اگر
یکی از آنها را بر کوهها بزنند همه خاکستر میشوند و سؤال میکنند از خدا و از رسول و از امام یکی بعد از
دیگری تا دوازده امام و از قبله و از کتاب که قرآن باشد پس هرگاه مؤمن جواب داد از سؤالهای ایشان
باو میگویند خوش آمدی بخواب مثل خوابیدن عروس در حجلهٔ خود و قبر او را گشاده میکنند بقدریکه چشم
کار کند و دری از بهشت دنیا در قبر او باز میکنند که نسیم بهشت در او میوزد و در بهشت متنعم میشود
بانواع نعمتهای الهی و هرگاه کافر باشد و میت جواب ندهد یا بگوید از مردم میشنیدم اینها را
باو میگویند خوش نیامدی و ندانستی پس گرزی باو میزنند که قبر او پر از آتش میشود و فریاد میکند که همه

[illegible] شصت [illegible]

صاحبان روح صدای اورا میشنوند مگر جن وانس که هرگاه صدای او را بشنوند همه از خوف و دهشت هلاک میشوند واز اینجهة است که گوسفند در چرا و مرغ در وقت دانه برچیدن یکدفعه بر خود میلرزد و می ایستد و گوش خود را تیز میکند چون صدای او را میشنود و دوری از جهنم و دنیا بر قبر او [illegible] میکنند که تا قیامت بعذاب گرفتار است و باید دانست که امیرالمومنین ع در نزد سؤال قبر در قبر مومن و کافر حاضر میشود و در بعض اخبار روایت است که کسیکه در زمین کربلای معلی دفن شود سؤال از برای او نیست و بی پرسش داخل بهشت میشود اگرچه حیوانات باشد مثل سگ وغیره و چون روز قیامت میشود زمین کربلا را چهار فرسخ در چهار فرسخ از هفت طبقهٔ زمین با مر خداوند میکنند و داخل بهشت میکنند و نجاست و کثافاتی که در او میباشد ریخته میشود مثل غربال و همچنین هرگاه کافری یا دشمنی از اهل بیت در او دفن باشد ریخته میشود پس نجاسات و بدن نجس خود میماند و خوبان با زمین کربلا داخل بهشت میشوند و از بعضی اخبار چنین ظاهر میشود که حساب قیامت را هم نمی بینند اگرچه این خبر معارض آیهٔ وان منکم الا واردها میباشد لیکن بقاعدهٔ ما من [illegible] وقد خص شاید این خبر از جملهٔ مخصصات او باشد والله العالم بنابرانکه حدیث مخصص آیه شود و باید دانست که ولاء امیرالمومنین ع در قبر بسیار بکار میخورد و باعث نجات معصیت کاران از شیعه میشود و در بعض اخبار وارد شده است که ولایت امیرالمومنین ع بصورت نیکوئی در میاید و عبادات که نماز و روزه وغیرها باشد میگوید که اگر احیانا نقصانی در شما باشد من او را اتمام میکنم خوف مکنید و در بعضی اخبار وارد است که خوشحالی که کسی برادر مومن خود را خوشحال میکند بصورت خوبی که مثل آن صورت کسی ندیده است با میت داخل در قبر میشود و با او مونس میشود و نمیگذارد با و بد بگذرد و در آنجا غریب و تنها بماند آن مومن با و میگوید تو کیستی که در چنین جا مونس من شدی و حال آنکه مثل تو در خوبی صورت و سیرت کسی ندیده است او میگوید که من خوشحالی

از مومن محض یا کافر و منافق محض [illegible] میکنند یا از همه کس میکنند [illegible] اگرچه در بعض اخبار وارد است که از مومن محض و کافر محض سؤال [illegible]

[illegible] میباشم و بمضمون حدیثی در کافی مرویست از هشام بن سالم از حضرت صادق ع نقل شده [illegible] در بعضی از شیعه [illegible]

میباشم که تو برادر مؤمن خود را داخل سرور نمودی در دنیا پس با و میگوید پس میکند در بهشت با او تا قیامت که هر جا
پیش او میایند و او را داخل بهشت میکند و در بعضی اخبار وارد شده که از همسایه نیز سؤال میکنند
و در بعض اخبار است که از سه چیز نیز سؤال میکنند اول سؤال میکنند که عمرت را بچه کار صرف
کردی دویم سؤال میکنند که مال از کجا آوردی سیم سؤال میکنند که مال را در چه راه صرف
کردی آیا براه خدا صرف کردی یا براه باطل [illegible] در اعتقادات متعلقه بقبر است
بدانکه واجبست اعتقاد نمودن بضغطه قبر یعنی فشار قبر که میت را در قبر زمین فشار میدهد و در حالی
که روح با و فی الجمله تعلقی دارد و اعتقاد اجمالی کفایت میکند دیگر واجب نیست که اعتقاد نمائیم
که آیا زمین بطول یا بعرض یا ببالا یا بعمق یا ببالا یا بپایین یا بهمه قسم فشار میدهد چنانچه واجب
نیست دانستن آیا مؤمن را فشار میدهد یا منافق را و مؤمن را فشار نمیدهد اگرچه در بعض اخبار وارد شده
که فشار قبر برای مؤمن کامل نمیباشد و تفصیل مسئله را با اخبار او در کتاب ما که مسمی است
بسفینة الشیعه نوشته‌ایم هرگاه کسی بخواهد اطلاع بیابد بر تفصیل او رجوع بآن کتاب
نماید و باید دانست که فشار قبر مختص بقبر نیست پس هرگاه کسی را در دار دنیا بدار کشیده باشند
خداوند امر میفرماید که هوا او را فشار میدهد سخت بلکه سخت‌تر از فشار زمین فشار میدهد و فشار
هوا و زمین یکیست و همچنین هرگاه کسی را در دریا بیندازند و یا آنکه او را حیوانی بخورد و غیر از اینها
و واجبست اعتقاد نمودن باینکه روح بعد از سؤال و جواب بعد از فشار از بدن جسمانی
عنصری میت که در دنیا بود مفارقت مینماید و داخل قالب مثالی لطیف و چون اگر از اهل جهنم است
روح بآن قالب معذب میشود و اگر از اهل بهشت است روح بآن قالب راحت میکند و این خلاف
عدالت نیست زیرا که روح راحت و محنت را درک میکند نه بدن بی‌روح خواه روح در
این بدن باشد یا در غیر این بدن مرده را هرچه با و بکنند چیزی نمیفهمد اگرچه او را پاره پاره

یا بسوزانند

یا بوده‌اند یا ارواح تنها بر او برزخ ندارد و یا قالب مثالی قالب علیحده می‌باشد که
خدا او را خلق فرموده است یا قالب مجردی است و در میان همین قالب که قبل مذکور
و انتقال قالب دنیائی منتقل بر شده است و اول از اخبار معلوم می‌شود و به دویمی بعضی
قایل شده‌اند و منافاتی ندارد و قول دویم با اول می‌شود همان باشد و
العالم و بعضی گفته‌اند همه قالب‌های مثالی خلق شده‌اند و در عالم مثال موجود
و بعضی گفته‌اند که قالب مثالی هر کس در نزد موتش خلق می‌شود و بعضی
گفته‌اند که قالب مثالی عبارت است از بدن لطیفی که در میان این بدن کثیف است

مصباح پنجم در اعتقادات متعلقه به عالم برزخ است و در او چند
نور است **نور اول** بدانکه برزخ بعضی واسطه میان دو چیز را میگویند
و عالم برزخ میان دنیا و آخرت است نه بکثافت دنیا است و نه بلطافت آخرت
و در عالم برزخ خلاف است بعضی گفته‌اند عالم مثال است و بعضی گفته‌اند
عالم حقیقت است و بعضی گفته‌اند که عالمیست بغیر از این عالم دنیا و آخرت و
شباهت از این دو عالم به عالم دنیا است لکن اوضاع او غیر از اوضاع عالم دنیا است
نظر باخبار و روایات وارده در این باب زیرا که خداوند میفرماید که در صبح و شب آتش
بال فرعون را عرضه می‌شود پس معلوم است که عالم برزخ همین در روی زمین است که ماه و
آفتاب در دنیا بدینکه صبح و شب دارد و همچنین در اخبار وارد است که بهشت دنیا در
وادی السلام است و طرف مغرب است زیرا که دنیا دو بهشت دارد و در اخبار ایضاً وارد است
که جهنم دنیا در طرف مشرق در وادی برهوت است و روح بعد از آنکه سوار قالب مثالی شد
چون لطیف است در روز در وادی السلام می‌رود اگر از اهل بهشت است و در بعضی اوقات یا در شب یا در

سواره درمیان هوا پرواز میکنند و میروند در بهشت دنیا که طرف مغرب است و از آنجا نیز
سواره درمیان هوا پرواز میکنند و میآیند بوادی السلام که در پشت کوفه است که عبارت
است از نجف اشرف و همچنین ارواح کفار و منافقین بعضی از اوقات در وادی برهوت
میباشند و بعضی از اوقات در طرف مشرق در آن آتش افروخته ایشان را با غلها و زنجیر
میبرند و انواع عذابها را با ایشان میکنند چنانچه ارواح مؤمنین انواع نعمتها و راحتها
با ایشان میرسد و ارواح مؤمنین با یکدیگر آمد و شد میکنند و با هم می نشینند و صحبت
میدارند و یکدیگر را چنانکه در دنیا می شناختند در عالم برزخ می شناسند و حلقه حلقه
و دسته دسته بر سر منبرها از نور نشسته اند و با هم حرف میزنند و صحبت میدارند و میخورند
و می آشامند و جماع میکنند و هر لذتی که بخواهند و نفسهای ایشان خواهش میکند از انواع
نعمتها مییابند و از برای ایشان مهیا میباشد نظر بعموم قوله تعالی. و لهم ما تشتهی الانفس
و تلذ الاعین و زنده میباشند و مرگی از برای ایشان نخواهد بود نظر بقوله تعالی
و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون و هرگاه کسی از
اهل دنیا بمیرد و اهل بهشت باشد روح او را میبرند در وادی السلام اگر چه در مغرب عالم
یا مشرق عالم مرده باشد و چون روح او وارد بر مؤمنین وادی السلام شد بر دور او
جمع میشوند و میگویند او را بگذارید که آرام بگیرد که تلخی جان کندن و فشار و سؤال
آرام بگیرد چون آرام گرفت احوال دوستان و قومان و خویشان خود را از او می پرسند
اگر گفت زنده است در دنیا دعا میکنند که خدا آنها را با ایشان برساند و هرگاه گفت
مرده است میگویند هوی هوی یعنی رفت بدرک رفت بدرک نور دوم بدانکه ارواح
میآیند بجاهای خود و سیر میکنند منزلها و دوستان و عیال و اطفال خود را هر کس بقدر

[illegible]

عمل خود بین کسی هست که روزی یکدفعه میآید و کسی هست که هر دو روز یکدفعه و کسی هست
که هر هفته یکدفعه و کسی هست که هر ماهی یکدفعه و کسی هست که هر سالی یکدفعه و کسی
که هر چند سالی یکدفعه بجا نهای خود میآید و بقدر عمل نیکشان ایشانرا رخصت میدهند پس
اگر از اهل بهشت میباشد عمل نیک اهل خود را می بیند و خوشحال میشود و عمل بد ایشانرا اگر می بیند
که بدحال شود زیرا که خداوند پرده برروی بدیهای میکشد که ایشان نه بینند و بدحال نشوند
و در بعض اخبار وارد است که در ظهر دوشنبه میآیند بدیدن اهل و خانه خود یا در جمعه یا در پنجشنبه
و در حدیث وارد است که بصورت مرغ سبزی میآیند و بر سر بامها و دیوارها می نشینند و حرف
میزنند لکن مردم دنیا مشغول بدنیا میباشند و نمیشنوند حرفهای ایشانرا و کلمات ایشانرا
نمی فهمند و هرگاه کسی تحفه و هدیه دیده از قبیل خیرات و مبرات مثل صوم و صلوة
و تصدق از برای ایشان بماید بایشان خواهد رسید و خوشحال میشوند و دعا میکنند از
برای کسیکه این هدیه و تحفه را از برای ایشان فرستاده است خواه حمد و سوره باشد و خواه چیز
دادن براه خدا بکسی باشد اگرچه یکدانه خرما باشد و هر کس هر چه میدهد همان چیز را بصورت
طبق نور از برای آن میت میبرند و میگویند این هدیه فلان است که از برای تو فرستاده است
پس اگر در عذاب است تخفیف عذاب او میشود و اگر در نعمت است نوع نعمتی تازه میشود با و بسیار
خوشحال میشود و دعا میکند و از اینجاست که با کسی در دنیا عاق والدین شده است
و چون والدین او مردند عمل نیکی از برای ایشان میکنند و ایشان از او راضی میشوند و بسا
که کسی والدین او در دنیا از او راضی میباشند لکن فوت شدند اولاد یاد او را نمیکنند و از بس
همیشه منتظر میباشند چون مأیوس میشوند گاهست که نفرین باو میکنند و او را عاق مینمایند خصوص
در وقتیکه از برای دیگران هدیه میآید و از برای ایشان نمیآید و ایشان ملول میشوند پس چون ملول

مأیوس شده باعث ملال و ... میشود خصوصا هرگاه تضرع نمایید پس تضرع بسیار باید در در
از درماندگان فراموش نکنید و بقدر مقدور سعی نمایید که هدیه از برای ایشان بفرستید تا خوشحال
و سفید رو شود و این دنیا فانی باقی نمیماند از برای کسی خصوص اوضاع و احوال دنیا آخر و سرگرمی
از آن وارث میبرد و حسرت و ندامت و کتاب و حساب و عقاب از برای تو باقی خواهد ماند پس
اندیشه خود کن. پس معلوم شد که ارواح مؤمنین مطلع میشوند از کار اهل دنیا در بهشت دنیا
متنعم میباشند و شیعه و محب پیغمبر و ائمه علیهم السلام میرفتند و دیگر تکلیفی از قبیل نماز
و روزه ندارند و آنجا خانه استراحت است و خانه تکلیف نیست و مجرد میشوند و از کثافات پاک و لطیف
میشوند و غم و غصه و الم و درد و ناخوشی ندارند و هر چه بخواهند از برای ایشان موجود است و عالم
برزخ که هزار سال چیزی کم یا بالا مانده است بنابر بعضی از روایات بر مؤمنین نیمانند و دعا
میکنند که خداوند قیامت را نزدیک بگردان و وعدهای خود را که در باب بهشت آخرت کرده
برسان و بهمین حالت تا قیامت باقی میباشند و اهل دنیا گریه و ناله میکنند و آنچه بعضی میگویند
که رسول خدا و حضرت فاطمه در بهشت گریه کردند بجهة شهادت حضرت سید الشهدا صحیح نیست نظر
باینکه ایشان در جای میباشند که ملال و غصه و گریه و دلسوزی در آنجا نیست خواه در آسمان
باشند و خواه در بهشت دنیا باشند و خواه در عرش باشند و آنچه از بعض اخبار معلوم میشود که
حضرت رسول و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و سایر انبیا که بدیدن و بزیارت آنحضرت میآمدند و گریه
بر آنحضرت میکردند از باب نزول ایشان است باین عالم خاک و فانی سرا و چون هوای این عالم این عالم
مقتضی غصه و الم و غم میباشد نفی از گریه ایشان در این عالم نیست و اما در آن عالم که عالم
تجرد و لطافت غم و الم و گریه نیست از برای اهل بهشت و اما از برای اهل جهنم غم و الم و گریه
دارند بدتر از دنیا میباشند و در بعض اخبار وارد شده است که مؤمن با حوری از حوریان بهشت دنیا

دست بازی میکنند و میخواهد با او جماع کند دست میاندازد و کردن بند او را پاره میکند پس آن
حوری با آن مؤمن میگوید که کردن بند را جمع کنیم و بعد مشغول عمل شویم چون مشغول جمع نمودن
دانههای کردن بند میشوند که ناگاه قیامت برپا میشود و آن مؤمن نفهمید عالم برزخ هیچ نفهمید
چنانچه کسی در شب وصل با محبوب خود باشد آن شب را نفهمید تو رسیدیم در بیان ارواح
بدانکه ارواح کفار و منافقین در جهنم دنیا معذب بعذابهای مختلفه میباشند تا قیامت و گاهی
ایشان را رخصت میدهند که با غلهای آتشی و ملائکه موکل بعذاب با ایشان میآیند تماشای خود و اهل
و عیال خود را می‌بینند و هرگاه ایشان مشغول عمل بد باشند می‌بینند و الم و غصهٔ ایشان زیاد
میشود و فریاد میکنند که دنیا شما را فریب ندهد چنانچه ما را بازی داده و کسی سخن ایشان را نمیشنود و تحمل
او نمیشود لهذا مأیوس و ملول و با درد و الم برمیگردند بعذاب نعوذ بالله و اما ارواح دیوانهها
بلهها و مستضعفین در قبرهای خود میباشند و قبر ایشان محل روح و جسم ایشان است مثل
زندان بر تا روز قیامت در قبرهای خود میباشند اگرچه بدن عنصری ایشان بپوسند و
ایشان در فارغ‌البالی مشابه ایشان در قبرهای ایشان میمانند و مستضعفین کسانی میباشند که نه
راهی باسلام دارند که مسلم شوند و نه راهی بکفر دارند که کافر شوند مثل غالب اهل
بادیه و چادرنشینان و اما ارواح اطفال مؤمنین را بنا بر بعضی اخبار میبرند در نزد
حضرت ابراهیم هرگاه پسر باشند و حضرت متوجه ایشان میشود و خداوند درختی خلق فرموده است
که میوهای آن درخت مثل پستانهای پر از شیر است و آن اطفال از آن پستانها میخورند و
اگر دختر باشند ایشان را نزد حضرت مریم میبرند و آنحضرت متوجه ایشان میشود و اما ارواح
اطفال کفار به حال خود باقی میمانند با خوردن شیر از پستان بعضی از درختان تا
قیامت برپا شود و با ایشان تکلیف شود و بدانکه احتمال دارد که اطفال در عالم برزخ

نمو نموده بزرگ شوند یعنی سی سالگی و احتمال دارد که بهمین قدر بمانند تا قیامت لکن
از هر گونه لذت که باشد بهره‌مند و العالم و مؤمنین در عالم برزخ قوم و عشیره‌های
خود را که از اهل بهشت میباشند می‌بینند و با هم می‌نشینند و صحبت میدارند و اما
کفار و منافقین و گنهکاران شاید در جهنم و دنیا یکدیگر را ملاقات کنند و ببینند و شاید
خداوند بر ایشان پرده بکشد که یکدیگر را نه بینند بجهة اینکه خدا ستار العیوب است و آیه الها
چنانچه مرویست در تفسیر یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح که خداوند در عرش مثال هر چیز را
خلق فرموده است با حقیقت یا بطریق عکس که عکس هر چیز یکه در عالم است در عرش
میباشد مثل خانه که سقفش آیینه کاری باشد که هر چه در میان خانه است عکس در سقف میاندازد
پس هر مؤمنی که مشغول طاعت است عکس صورت او را ملائکه دیده و در جانبش می‌بینند
و طلب مغفرت از برای آنمؤمن میکنند و هرگاه کسی گناه نماید خداوند بر روی مثال و
عکس و صورت او پرده میاندازد که کسی مطلع بر معصیت و گناهان او نشود پس در دنیا که
چنین نماید که در عالم برزخ و قیامت البته چنین خواهد فرمود مگر منافقین و کافرین که
در دنیا یکدیگر را میشناختند بنفاق و کفر و همچنین آنچه مرویست که دو ملک خداوند بر
انسان موکل میگرداند که اعمال خوب و بد آنها را مینویسند و نام یکی سائق و نام یکی
شهید است و صبح که میشود این دو ملک فرود میآیند و اعمال خوب و بد هر کس را مینویسند
و شب میروند و دو ملک دیگر فرود میآیند و اعمال خوب و بدیهای او را مینویسند
تا صبح و چون صبح میشود این دو ملک میروند و دو ملک دیگر میآیند و اعمال او را می
نویسند و همچنین تا آخر عمر این شخص که هر روز دو ملک و هر شب دو ملک دیگر میآیند و اعمال
او را مینویسند که ملکها و لی غیر آن گناهی که در را و نوشته است دیگر مطلع بر گناه

دیگر او نمیشود و هیچکس بغیر از خدا مطلع بر گناه مؤمن نمیشود مگر پیغمبر و امام که عرض اعمال را بایشان
مینمایند و چون ایشان شفیع گناهکارانند لهذا دانستن ایشان بعیب است نظر باینکه
که بمنزله پدر مهربان امت و شیعه میباشند با وجود اینکه هرگاه مؤمن معصیت کند
ملک دست چپ عمل بد او را تا هفت ساعت نمینویسد شاید که توبه کند و هرگاه توبه نمود
آنوقت عمل بد او را مینویسند و هرگاه توبه کرد او را هم نمینویسند و جمله آنچه مذکور شد
از اصول مذهب است و همه از اخبار ائمه اطهار ظاهر میشود فایده بدانکه نقل نمودن اموات
باماکن شرفه مثل کربلای معلی و نجف اشرف و در نزد قبر نبی یا وصی نبی یا عالمی
یا شهیدی پیش از دفن بعیب است نظر بسیرت قطعیه بین الشیعه و نظر بثبوت
او در دین موسی و ثابت نشدن نسخ او در این دین مبین و اما نقل بعد از دفن
جایز نیست مگر در مواضعی که استثنا شده است و در کتاب لآلی الکلام فقه بیان در آورده
و اما حکایت ملک نقاله حکایتی چند مسموع میشود که دلالت بر صدق او میکند
اگر چه حدیثی در این باب تا بحال بر نخورده‌ایم **مصباح ششم**
در بیان اعتقادات متعلقه به ظهور رجعت است و این اعتقاد از اصول مذهب است
و منکر او با تقصیر مخلد در جهنم است و در او چند نور است نور اول
در غیبت آن حضرت است بدانکه حضرت سه غیبت دارد یکی صغری و یکی کبری و یکی
اصغر اما غیبت صغرای آن حضرت مدت هفتاد و یکسال کم کشید و اول او روز وفات
حضرت امام حسن عسکری بود و بعد از نماز و دفن آن حضرت در جمعه هشتم ماه ربیع الاول
سنه ۲۶۰ هجری در زمان خلافت المعتمد علی الله که پانزدهم خلفای بنی عباس بود و در این
مدت شصت و نه سال چند وکیل آن حضرت داشت که مردم به خدمت وکلای آن

میرسیدند و مطالب خود را بایشان عرض میکردند و ایشان بخدمت حضرت قائم میرسیدند
و جواب آنها را می‌شنیدند و بایشان میرسانیدند و وکیلهای آن حضرت چند
نفر بودند اول ابو عمرو عثمان بن سعید عمری بود که حضرت امام حسن عسکری
او را نصب بوکالت نموده بود دوم پسر او ابو جعفر محمد بن عثمان بود که بامر آنحضرت
قائم عثمان او را نصب بوکالت نمود چهارم ابو الحسن علی بن محمد سیمری بود که حسین
ابن روح او را بامر قایم نصب بوکالت نمود و چون وقت وفات او رسید شیعیان
باو عرض کردند که کسی را وکیل کن فرمودند که لله امر هو بالغه یعنی از برای خدا امریست
که او رساننده است یعنی دیگر وکالتی و نیابتی نمیباشد و برحمت الهی واصل شد
و این اول غیبت کبری آنحضرت است که دیگر کسی بخدمت آنحضرت نرسید و این
در سنه ٣٢٩ واقع شد و عمر شریف آنحضرت از اول تولد او تا زمان وفات حضرت امام حسن
عسکری پنجسال بود زیرا که تولد آنحضرت در نیمه شعبان در سنه ٢٥٥ واقع شد و در سنه غیبت
صغری شد و در سنه ٣٢٩ غیبت کبری واقع شد و غیبت کبری آن حضرت در سرداب که الحال
مردم زیارت آنحضرت را در آنجا میکنند در سر من رای واقع شد و کسی دیگر بخدمت او
نرسید و نمیرسد مگر مولیان خاصه آنجناب که نماز جمعه را باید با آنها نماید و توقیعی
از آنحضرت بیرون آمد بسوی ابو الحسن علی بن محمد سیمری که آخر وکیلهای آنجناب بود
باین مضمون که بتحقیق واقع شد غیبت تامه یعنی کبری پس ظهوری نمیباشد مگر باذن
خدای تعالی و آن بعد از طول کشیدن مدت قساوت قلبها و پر شدن زمین است
از جور و زود باشد که بیاید از شیعه من کسی که ادعای مشاهده و دیدن من نماید
آگاه باشید که هرکس دعای مشاهده و دیدن من نماید پیش از خروج سفیانی و پیش از صیحه آسمانی

پس آن کذابست و مفتری یعنی دروغ گوست و افترا بندنده است پس از این توقیع
ظاهر میشود که آنحضرت را دیگر کسی نخواهد دید اگرچه بعضی او را میبینند ولیکن نخواهند او را
شناخت و وکالتی دیگر نخواهد بود و نظر بکلام محمد بن علی سمری پس در زمان غیبت کبری
هرکس ادعای دیدن امام را از پیش یا ادعای وکالت آن حضرت را نماید کذاب و دروغگو
و ملعون است و هرکس نیز ادعا نماید که حضرت قایم مرا تعیین مخصوص فرموده که در
میان مردم باشم و احکام را بآنها بگویم یا آنکه نایب میباشم که حضرت مرا نایب کرده است
یا کتابی یا کاغذی یا صحیفه نوشته بمن داده است غلط است دیگر حضرت کاری
ندارد که بیاید تعیین نایب و پیغمبر نماید و وجوب تعیین نایب بر آن حضرت یا
بر خدا از باب قاعده لطف تخصیص بآنزمان ندارد بلکه باید در هر زمانی یکنایب تعیین
فرمایند و ادعا نمودن اینکه قرآنی دیگر بر آنحضرت نازل شده است یا نازل میشود
و غلط و کفر است بلی آن حضرت تمام احکام شریعت غرای محمدیرا بیان خواهد کرد
چونکه آنزمان زمان نور است و اقتضای آنزمان بیان تمام احکام است اگرچه حکم
بباطن نماید یا آنکه بعضی از حکما ظاهر را تغییری بدهد نه اینکه آنحضرت تغییر میدهد بلکه
خداوند این حکم را نسخ فرموده است در زمان رسول خدا و زمان عمل بناسخ را در زمان
حضرت قرار داده است مثل نسخ قبله و مثل نسخ روزه و مثل نسخ عده زمان که اول
بعثت یکسال بود و غیر از اینها که تفصیل هر یک را در مشکوة الانوار بجویید پس اعتقاد
نمودن باینکه آنحضرت نایبی ندارد تا وقتیکه خود آنجناب ظهور نماید و حسین بن منصور
حلاج ادعای وکالت و نیابت و مشاهده امام را نمود و وزیر خلیفه آنزمان او را گرفت
و بدار کشید و جمعی در زمان غیبت صغری نیز بخدمت او رسیدند و بآن حضرت کاغذ

[illegible] نوشتند

نوشتند و جواب شنیدند مثل محمد بن عماره و اسحق بن یعقوب و ابو القاسم
حنیس و ابو عبد الله کندی و ابو عبد الله بن روح و هرون القزاز و مسرور طباخ
و اسحق کاتب و ابن کوره و حسن ابن هرون دینوری و ابن بادشاله اصفهانی و حسن
بن نصر قمی و حسن ابن یعقوب و قاسم بن موسی و علی بن محمد و محمد بن کلینی و مرداس
قزوینی و ابن خال شهرزوری و ابن ثابت مروی و فضل بن مزید یمنی و ابن الجمی
و صاحب مولود مصری و ابو رجا کمی و ابو محمد بن و خیاط شمشاطی و حاجز و بلالی و عطار
و عبد الله عاصمی کوفی و محمد بن ابراهیم مهرزیار اهوازی و محمد بن اسحق قمی و محمد بن
صالح همدانی و ابو جعفر و محمد بن عبد الله رمی و قاسم علا آذربایجانی و محمد بن شاذان نیشابوری
و غیر ایشان از شیعیان خالصین و اما غیبت صغرا آنحضرت از ظهر جمعه است تا صبح
شنبه عاشورا که ظهور میکند و در روز جمعه کردن خطیب مکه را میزنند و غایب میشود
تا صبح شنبه چنانچه خواهی دانست بدانکه کسی از طول عمر آن حضرت تعجب نباید نمودن زیرا که
خداوند و مومن را که خضر و الیاس باشد و دو کافر را که سامری و دجال باشد عمر زیادی
داده است که پیش از آنحضرت بوده اند و الآن هم میباشند پس محل تعجب نیست و
غیبت آنحضرت از جمله اسرار الهی است یا بجهة امتحان است که ایمان آوردن و ایمان
نیاوردن مردم معلوم شود یا بجهة خوفست از مردم و وقتی معین از برای ظهور آن حضرت
قرار داده نشده است و مفضل ابن عمر از وقت ظهور آن حضرت از حضرت صادق سوال
نمودند حضرت فرمودها شما که خدا وقتی از برای ظهور او قرار داده باشد که
شیعیان ما بدانند و هر کس وقت قرار دهد از برای ظهور آن حضرت پس ادعای
شراکت با خدا نموده است در علمی که مختص او است و حدیث کذب الوقاتون مشهور است یعنی

۸۱

دروغ گفته‌اند اینها که وقتی از برای ظهور آنحضرت قرار داده‌اند و در کافی منقول است
از حضرت امام محمد باقر که فرمودند خدا کرداینده بود وقت ظهور قائم را در
سال هفتاد بود از وفات رسول خدا باشد پس چون مردم شهید
کردند امام حسین را خدا شدید نمود غضب خود را بر اهل زمین و ظهور آنحضرت را
تأخیر انداخت تا صد و چهل یعنی از وفات رسول خدا صلعم و انتقال پس ما شما را
خبر باین دادیم و شما یقین نمودید پرده بر داشتید مردم گفتید پس خداوند دیگر
وقتی در نزد ما قرار نداد از برای ظهور او که بدانیم او را و خدا محو میکند هرچه را که
میخواهد و در نزد اوست ما در کتابها و جز حدیث دلالت دارد که علم ظهور آن
حضرت را خدا بداشته که مختص خدا و ندانسته که دیگری او را نمیدانند حتی امام
هم نمیدانند و لیکن از برای ظهور آنحضرت علاماتی چند پیدا شد که در اخبار
مذکور است و بعضی از آنها را ایراد نمائیم بدانکه ظهور آنحضرت دو علامت دارد
یکی آنکه خاصه که مختص اینست که خود آنحضرت بداند که در چه وقت باید ظاهر شود
و یکی دیگر علامت عامه است اما علامت خاصه آنجناب یکی شمشیر اوست که از
غلاف بیرون خواهد آمد و خواهد عرض کرد یا ولی الله بیرون برو و با دشمنان خدا
جنگ کن که دیگر جایز نیست نشستن از برای تو با مر الهی و یکی دیگر علم آنحضرت است
که افتاده است و هر وقتی که خداوند عالم مصلحت در ظهور او میداند علم را امر میکند
که خود بخود برمیخیزد و عرض میکند که ای ولی خدا برخیز و ظاهر شو و اما علامت عامه
او چند است اول خروج سفیانی است و اسم او عثمان است و پسر عنبسه از اولاد [illegible]
یزید معاویه ابن ابی سفیان است و مردیست چهارشانه بدصورت آبله رو و سر کشنده

وازرق چشم سنی که خدا را هرگز نکرده است و مکه و مدینه را هرگز ندیده است
وچشم او اعور مینماید و از طرف مکه در بیابانهای بی آب و علف ظاهر میشود و در راه بر
دیگر بطرف مغرب و بغداد میفرستند که خرابی بسیاری و پیشرفتی مینمایند و طرف
نجف اشرف را خراب میکند و مدینه را تا سه روز تاراج میکند و در کوفه منزل
میکند و فریاد میکند که هرکس سر یک شیعه علی را بیاورد هزار اشرفی باو
میدهم پس مردم یکدیگر را بدست ظالمان میدهند و امرا آن زمان همه حرامزاده اند
و مدت پادشاهی او هشت ماه است و پنج شهر را دوست داشته است دمشق و حمص و فلسطین
واردن و قنسرین و زوال ملک او متصل بظهور دولت حقه است و جمعی کثیر از لشکر او
در بیابان که نزدیک مدینه است و اسم زمینش بیداست فرو میروند دوم خروج شعیب ابن
صالح نامیست از شهر سمرقند سیم خروج عوف نام سلمی است در زمین جزیره و جای
او در تکریت است که اسم او کریت است و در مسجد دمشق کشته میشود چهارم خروج حسنی است [illegible]
حسن نام دارد و در مکه در پای حجر الاسود کشته میشود و بعد از کشته شدن او پانزده روز حضرت
قائم ظهور میکند پنجم اختلاف بنی عباس است در ملک و سلطنت ششم گرفتن آفتاب است
در نیمه ماه مبارک رمضان و گرفتن ماه است در آخر ماه هر دو بخلاف عادت هفتم فرو رفتن
لشکر سفیانیست بزمین و فرو رفتن جمعیت در مغرب زمین بزمین هشتم برآمدن آفتاب است
از طرف مغرب و شاید مراد از این خود آنحضرت باشد چنانچه در حدیث ایما شده و نهم کشته شدن
نفس زکیه است در پشت کوفه با هفتاد نفر از صلحا ظاهرا واقع یافته باشد یا در [illegible]
یا در حکایت [illegible] یازدهم سر بریده شدن مردیست که سید هاشمی باشد در میان
رکن و مقام دوازدهم خراب شدن دیوار مسجد کوفه است ظاهرا واقع یافته است سیزدهم خروج

[illegible]

[illegible]

شخصی است در یمن که او را یمانی گویند و خروج شخصی است در مصر که او را مغربی گویند و تا
شام و اطراف شام را ظاهرا محمد علی پاشا باشد چهاردهم باریدن تگرگ بزرگیست در روز
دوم پانزدهم بیرون آمدن ستاره دنباله‌دار روشنی است و روشنی میدهد مثل ماه
در مشرق و کشیده میشود و بهم میچسبد که نزدیکست از کجی دو سر او بهم رسد شانزدهم ظاهر شدن آیات
در طرف مشرق که تا سه روز یا هفت روز در میان زمین و آسمان بماند هفدهم ظاهر شدن
سرخیست در آسمان که پهن بر دور آسمان میشود هیجدهم ظاهر شدن آتشی است در آسمان
که همه مردم بترسند و رنگهاشان متغیر شوند نوزدهم مطلق العنان شدن عربست که در هر جا
که بخواهند بروند و آنجا را مالک شوند بیستم خارج شدن شان از سلاطین عجم است بیست و یکم
کشتن اهل مصر است امیر خود را بیست و دوم خراب شدن شام است و بیرون آمدن سه علم
است از او یکی از آنها بطرف مصر میرود و یکی دیگر بطرف خراسان بیست و سیم وارد شدن
سوارهاست از مغرب و منزل نمودن ایشانست به جزیره و دمشق بیست و چهارم جدا شدن
نهریست از شط فرات و جاری شدن اوست بکوچهای کوفه و واقع شده است بیست و پنجم
بیرون آمدن شصت دروغگو است که ادعای نبوت کنند بیست و ششم بیرون آمدن
دوازده نفر از آل ابیطالب است که ادعای امامت کنند بیست و هفتم سوزانیدن مرد جلیل
القدریست از شیعه بنی عباس در ما بین جلولا و خانقین بیست و هشتم بستن جسر است
بغداد در سمت محله کرخ و ظاهرا وقوع یافته است و اکنون موجود است بیست و نهم وزیدن باد
سیاهیست در بغداد در اول روز واقع شدن زلزله است در بغداد که بسیار از اهل بغداد بمیرند
بسیار بر اهل بغداد بهم رسد که آرام نداشته باشند و همچنین بر اهل عراق و مغرب و ظاهرا وقوع
سی‌ام فرو رفتن جمعیتیست در بصره بزمین و خون ریختن بسیار است در او و خراب شدن

خانهای

خانهای او ست و برطرف شدن اهل او ست شاید وقوع یافته باشد یا وقوع بیابد
سی و یکم واقع شدن مرگ بسیار است بطاعون و وبا و زود مردن مردمان است از بغداد
و غیره سی و دویم آمدن ملخ بسیار است در وقت آن و در غیر وقت سی و سیم خونریزی بسیار است
در میان دو طایفه از عجم سی و چهارم مسخ شدن طایفه ایست بصورت میمون و خوک سی و پنجم
بیرون رفتن غلامانست از طاعت آقایان و کشتن غلامان آقایان خود راست سی و ششم
ظاهر شدن سینه و صورتیست در پیش قرص آفتاب سی و هفتم بیرون آمدن مردهاست از قبرها
و زنده شدن ایشانست سی و هشتم آمدن چهارده باران پی در پی است از آسمان که زمین را
پاک و شسته نماید سی و نهم برطرف شدن علم و ظاهر شدن جهل و بسیار شدن قتل و کم شدن فقها و صلحا است
و خیانت بسیار شدن شعرا چهلم سجد شدن قبرها و زینت کردن قرآنها و مسجدها را بطلا و غیر طلا
چهل و یکم زیاد شدن ظلم و ستم و جور و فسا و گردیدن امرا کفره و دوستان ایشان فجره و اعوان
ایشان ظلمه و صاحب رایهای ایشان فسقه چهل و دویم خراب شدن بصره است بدست مردی از سادات
که تبعه او سیاه و زنگی باشند و ظاهرا وقوع یافته باشد زیرا که در سنه ۲۵۵
که سال بعد از ولادت حضرت قایم است علی بن محمد بن احمد بن عیسی ابن زید بن علی
الحسین خروج در بصره نمود و اکثر تبعه او غلامان سیاه بودند و بصره را خراب کرد
و او را ملقب بصاحب الزنج نمودند چهل و پنجم آنچه در حدیث رسول خدا وارد شده است که
فرمودند در سال ششصد و هرج و قتل بسیار میشود و پر میکردد زمین از ظلم و جور و در هشتصد
بعد از آن واقع میشود علما یکی بعد از یکی دبا که نمیماند کسی و در سی بعد از آن کم میشود سبل
و فرات بمرتبه که مردمان در وسط شط زراعت کنند و در چهل بعد از آن سنگ میبارد از
آسمان به بزرگی تخم مرغی بقسمی که تمام حیوانات هلاک میکردند و در پنجاه بعد از آن در زندان سلطان

[illegible]

برمردمان میشوند ششصد بعد از آن آفتاب سیاه میگردد پس نصف جن و انس میمیرند و
در هفتاد بعد از آن دیگر نمیزاید مؤمن از مؤمن و در هشتاد میگردند زنها مثل بهایم
و در نود بعد از آن بیرون میآید دابة الارض و در هفتصد طلوع مینماید آفتاب تاریک سیاه و
دیگر بعد از آن سئوال کنند و ظاهر اینست والله العالم که این سالها بعد از ششصد از هزار و دویم
بعد از هجرت باشد که الان هزار و دویست و شصت و سه سال است و در حدیث دیگر وارد شده
است که در سال ششصد و هشتاد واقع میگردد و زنی که اسم او سعیده است و صاحب
ریش و سبیل است مثل مردها و میآید از صحرا بسوی عراق و با او شش هزار سوار و در
سال ششصد و هشتاد و هشت ظاهر میشود از سمت روم مردی که اسم او مزید است با هفتصد
علم که هر علمی یک صلیبی یعنی خواجی که نصارا دارند و شکل دار کشیده حضرت عیسی است
آویخته است و در زیر هر علم و صلیبی هزار سوار فرنگی و نصرانی میباشند و در آن وقت خروج
میکند مردی از طرف مکه که نام او سفیان ابن حرب است و شاید همان سفیان باشد
که مذکور شد پیش از این که ملک او هشتاد ماه است و متصل است بظهور دولت قائم حقه
آل محمد و شاید حرب پدر او نباشد و عقبه پدر او باشد چهل و ششم از علامات ظهور خروج
دجال است و اسم آن ملعون صاید بن صید است و اخبار در باب او مختلف است بعضی
دلالت دارد که از زمان آدم بوده است تا بحال چنانچه در حدیث است که رسول خدا تشریف
بردند بخانه از خانهای مدینه و در آن خانه مرد دیوانه هرزه گو بود با مادر او و
حضرت او را باصحاب خود نشان دادند فرمودند که ای مردمان خداوند نفرستاده است
هیچ پیغامبری را مگر آنکه ترسانیده است امت او را از دجال و او را مهلت داده است
و واگذارده است او را تا زمان شما و خروج خواهد کرد و میبرد با کوهی از نان و نهری از آب در زمان

[illegible]

محطی ظاهر میشود و اکثر تبعه او یهود و زنها و اعراب و صحرانشینها میباشند و داخل میشود تمام
آفاق و اطراف زمین مگر مکه و کوفه و مدینه و دو کوه آن هر وقت که خروج نمود دعای خدائی میکند
حال آنکه اعور است و خدا اعور نیست و در بعض اخبار وارد شده است که در زمان آن حضرت متولد شده است
ودر پیش داشت و در وقت تولد خود حرف میزد و پیغام آور سخنانه او رکت و ادعای نبوت
کرد و گفت من فرستاده خدایم بعد حضرت امر نمود ملکی را بصورت مرغی بزرگ که او را در
ربوده در چاهی که در قریه یهودیه یا اصفهان است انداخت و در زنجیر است تا وقتیکه
اذن خروج او بشود و خری دارد که گام او یکمیل راه است که سه میل یک فرسخ است و خر او
خالهای سفید در بدن دست مثل پلنگ و صفت دجال اینست که چشم راست او مالیده
شده است و چشم چپ او در پیشانی اوست و میدرخشد بنحویکه گویا ستاره صبحست و در او پاره
خونیست چنانچه گویا مخلوط بخون شده است و درمیان دو چشمش نوشته است که کافر است
و هر کس از ملا و غیر ملا او را میتوانند بخوانند و ساحر است با هر که بحر فرو میرود و در دریا و سیر میکند با
آفتاب و در پیش رو کوهیست از دود و در پشت سر او کوه سفیدیست و بسحر بچشم مردم میآید
که دو کوه نان و آبست و حال آنکه حقیقت ندارد بلکه سحر است و همه دنیا را سیر میکند و به هر دریا
و آبی که میگذرد آن آب فرو میرود و دیگر تا روز قیامت بیرون نخواهد آمد و شیطان در
پیش روی او رقاصی میکنند و شیاطین او را و خر او را در نظر مردم زینت میدهد و این
فتنه ایست بجهة امتحان خلق و فریاد میکند که آواز او را خلق مشرق و مغرب از جن و انس
میشنوند و میگوید ایدوستان من منم آنخدائیکه تقدیر امور بندگان نمودم و هدایت و رهنمایی
کردم خلق را منم پروردگار بلند شما و اکثر پیروان او زنان و یهودان و اولاد زنا میباشند و چون
بعقبه افیق که کوهیست در شام میرسد و رسد ساعتی از روز جمعه حضرت قایم او را میکشد و

عالم را از کثافت و نجاست آن ملعون پاک میکند چهل و هفتم از خروج دجال و ظهور قایم آل محمد خبر آنست
که حضرت امیرالمؤمنین از برای صعصعة ابن صوحان فرمودند که از علامات خروج
دجال فرمودند که از علامات خروج دجال اینست که مردم بمیرانند نماز را و ضایع نمایند امانت را
و حلال دانند دروغ را و بخورند ربا را و بگیرند رشوه را و بنیان خانها را محکم سازند و دین را
بدنیا بفروشند و صاحب امور سفها را قرار دهند و مشورت با زنها نمایند و رحم را قطع
نمایند و تابع هوا شوند و استخفاف بکشتن و خون ریختن نمایند و علم ضعیف باشد و ظلم
کردن فخر باشد امراء فجره و وزراء ظلمه باشند و اهل معرفت خیانت کار باشند و
قراء فسقه باشند یعنی عمل بقرآن نکنند و شهادت ناحق زیاد شود و فسق و فجور علانیه
و آشکار شود و بهتان زیاد شود و در مسجد با گناه کنند و اشرار مکرم و محترم باشند و
نزدیک شود عذابهائیکه وعده داده است خدا و زنها شریک مردها شوند در تجارت و
صداهای فساق در اموات بلند شود و پست ترین قوم بزرگ قوم شوند و مردم تقیه از
فاجرین نمایند و تصدیق دروغگو نمایند و خیانت کار را امین دانند و زنهای خواننده
و غنا کننده پیدا شوند و ساز و سرنا پیدا شود و آخرین لعن بر اولین کنند و زنها سوار زین
شوند و زنها شبیه مردان شوند و مردم علم را یاد گیرند بجهة دنیا و عمل دنیا را مقدم
دارند بر آخرت و مردم خود را مؤمن وانمایند مثل گرگ که در لباس میش در آیند
و دلهای ایشان مرده تر از مردار و تلخ تر از صبر میباشد پس در آنوقت خروج
دجال نزدیک است و بهترین مکانها در آنوقت بیت المقدس است که مردم آرزو
میکنند که کاش ما ساکن آنجا میشدیم چهل و هشتم از علامات ظهور آنچه در صدد است
که پیغمبر فرموده اند از جمله در تفسیر فقد جاء اشراطها پس فرمودند که آیا خبر دهم شما را

بشروط و علامات ساعت یعنی قیامت صغری پس سلمان عرض کرد بلی یا رسول الله
حضرت فرمودند از جمله علامات آن ضایع نمودن نمازهاست و تابع شدن شهوتها
است و میل نمودن بهواست و تعظیم نمودن بمال است و فروختن دین بدنیا است پس
در آنوقت آب میشود دل مؤمن چنانچه آب میشود نمک در آب به سبب آنچه می‌بیند
از منکر و نمیتوانند که او را تغییر دهند و نهی کنند پس سلمان عرض کرد یا رسول الله اینها
از شدنیهاست حضرت فرمودند بلی قسم بآنخدائیکه جان من در قبضهٔ قدرت اوست
ای سلمان در آنوقت والی و حاکم میشود مردمانرا امرای جور و وزراء فسقه و عارفان ظلم و امینان
خیانت کار باز سلمان عرض کرد که این امر شدنیست فرمودند بلی در آنوقت منکر و معروف
و منکر معروف میشود امین خاین میشود و خاین امین و تصدیق کرده میشود دروغ گو و تکذیب کرده
میشود راستگو ای سلمان در آنوقت امارت و بزرگی با زنانست و مشورت کردن با کنیزانست
و نشستن طفلهاست بر منبرها و دروغ صحبت و شوخیست و زکوة دادن غرامت و قرض
است و مال هدا را غنیمت میشمارند و مردم جفا مینمایند با پدر و مادر و حالیکه نیکی
مینمایند با دوست خود و طلوع میکند ستاره دنباله دار ای سلمان در آن
وقت شریک میشود زن با شوهر خود در تجارت و باران در تابستان میبارد و خوبان
پامال میشوند و عبادت کنندگان ذلیل و خوار میباشند و بازارها متصل بهم میشود و
مردم از خدا شکایت میکنند یکی میگوید چیزی نفروختم و یکی میگوید نفع نکردم ای سلمان در آنوقت
امیر و حاکم میشود بر آنها قومیکه اگر حرف بزنند آنها را میکشند و اگر حرف نزنند مالهای ایشانرا
حلال میدانند و چیز آنها مال خود میدانند و خونهای ایشانرا میریزند و پر میکنند دلهای
ایشانرا از خوف و ترس و نمی‌بینی ایشانرا مگر ترسنده و لرزنده و مکر زننده و می‌آیند بعضی

از مشرق ومغرب ودستوجه امر امت میشوند پس وای بر ضعیفان امت من از جور
ایشان و ویل وجهنم باد برایشان رحم نمیکنند کوچک را واکرام واحترام نمیکنند
بزرگ را ونمیگذرند از گناهکار گناهکاری صورتهاشان صورتهای آدمی است
و قول ودل ایشان دل شیاطین است ای سلمان در آنوقت اکتفا مینمایند
مردان بمردان در شهوت وزنان بزنان وزنان رشک میبرند به پسران چنانچه
رشک وغیرت میبرند به دختران در خانه اهلشان وشبیه میشوند مردان بزنان
وزنان بمردان یعنی در لباس وزلف وزینت دادن خود وامر و نهی کردن
و را مرد سوار میشوند زنان بر زینها پس برآن زنان باد از امت من لعنت
خدا ای سلمان در آنوقت نقاشی وطلاکاری میشود مسجدها همچنانکه طلاکاری
میشود معبد یهود ونصاری وزینت داده میشود مصحفها بطلا وغیره یعنی قرآنها
طلاکاری میشود ومنارها بلند میشود وصفهای جماعت با دلهای بغض دار
وزبانهای مختلفه ای سلمان در آنوقت زینت مینمایند مردهای امت من بطلا
و میپوشند حریر ودیباج را واستعمال مینمایند پوست سمور وخز را وظاهر میشود
ربا ومعامله مینمایند بربا و رشوه گرفتن ورشوه میگیرند ودین را پست میشمارند و
دنیا را بلند میشمارند ای سلمان در آنوقت ظاهر میشود زنهای خواننده وآلات
لهو ولعب مثل ساز وصرنا و [illegible] ظاهر میشود بر آنها اشرار امت من ای سلمان
در آنوقت حج میکنند بزرگان امت من بجهة تفرج مودن واغنیا برای تجارت
کردن وفقرا برای ریا وسمعه مودن وقومی یاد میگیرند قرآنرا برای غیر خدا
وقرآنرا آلت خوانندگی میکنند وغنا کردن را قرآن خوانی اسم میگذارند

و عالم میشوند برای غیر خدا و زیاد میشوند اولاد زنا و خود را بروی دنیا میاندازند
مسلمان در آنوقت پاره میشود پرده های احترام مردم و کسب کرده میشود گناهان
و مسلط میشود اشرار و اخیار رو فاش میشود دروغ و ظاهر میشود فقر و فاقه و فخر و مباهات
میکنند بر یکدیگر بلباس و پوشاک و باران میبارد در غیر وقت و انکار مینمایند
امر معروف و نهی منکر را حتی اینکه مومن ذلیل ترین امت من میشود و ملامت کنند
مردم متابعان قرآن را و عبادت را و این مردم را در آسمانها باسم رجاس و انجاس
که رجس و نجسها باشد میخوانند ای سلمان در آنوقت نمیرسد بغیر غنی و ما لذت فقیر
حتی آنکه سوال میکند سایل بکف در میان دو جمعه و نمیرسد بکسی که چیزی در دست
او بگذارد و حرف میزنند در امورات عامه امت من کسیکه قابل حرف زدن نیست
و این شروط بسیاری آنها ظاهر شده است امید است که باین زودی فرج
شود انشاء الله تعالی نور سیم در بیان وقت ظهور و رفتار آن حضرت است
بدانکه از مضامین اخبار متفرقه ظاهر میشود که آنحضرت در سال طاق میباشد مثل
سه و پنج و هفت و نه در روز شنبه عاشورا که دهم محرم الحرام است ظهور میکنند که روز
شنبه شهید شدن حضرت سید الشهداست و در بعض اخبار دیگر است که در ماه رجب ظهور میکند و از مکه
ظهور میکند و خواهد نمود و در اول روز جمعه ظاهر خواهد شد و در وقت خطبه خواندن خطیب و کردن خطیب که را
خواهد زد و غایب خواهد شد و صبح شنبه ظاهر خواهد شد و در سر عمامه رسول خدا و در دست
عصای آنحضرت و در پا نعلین آن حضرت را خواهد داشت و چندین بز و میش و میش روی خود
خواهد انداخته و با این هیأت داخل در مکه معظمه میشود پس در آنشب جبرئیل و میکائیل
با چندین هزار ملک نازل خواهند شد و آنحضرت در میان رکن و مقام بایستند

و چهر نبد

وجبرئیل عرض کنند که ای آقا امر تو جاریست و سخن تو مقبول است پس حضرت
دست بر او بکشد و بگوید الحمد لله آنگاه فریاد کنند که ای گروه بزرگان و مخصو
صان من بیا بسید بسوی من وصدای آنحضرت را خداوند بمشرق و مغرب برساند
که همه مردم بشنوند پس سیصد و سیزده نفر که بعدد اهل بدر است که در اطراف
عالم هستند خداوند آنها را در آن روز تا صبح جمع نماید در طالقان که همه
با شمشیر باشند و اسم هر یک و پدر هر یک بشمشیر ایشان نوشته باشد و همه از اولاد عجم‌اند
بعضی از آنها از امتهای پیغام آوران گذشته اند و بعضی از امت حضرت رسول اند و همه
بین جوانان نمایان باشند و حال آنکه همه پیران باشند و در زمان غیبت کبری آنحضرت غیبت
کرده‌اند آنها را اولیاء الله گویند و مخصوصان آن حضرت میباشند که در وقت ظهور آن
حضرت باید ظهور نمایند شاید اوتاد و ابدال نیز از آنها باشند و شاید بعض آنها
در نیز تا آنها متولد شده باشند و خداوند عمودی از نور میان زمین و آسمان
برپا کند که نور او داخل در خانه شود و آن سیصد و سیزده نفر که در
طالقان نیستند در رختخوابهای خود باشند چون صبح شود هر یک در زیر سر
خود صحیفه بیابند که نوشته باشد طاعت معروفه پس بدانند که آن
حضرت ظهور کرده است و از جمله آنها رجال الغیب است که یا سی یا چهل نفرند
و در هفته تمام مدت زمین را طی میکنند و در هر روزی بطرفی بسیر میروند و هر جمعه
در نزد آنحضرت حاضر اند بجهة نماز و بیست و هفت نفر نیز از مردگان امت پیشین
امت زنده شوند به جهة تشیید امور آن حضرت یازده نفر او از قوم موسی
باشند و هفت نفر اصحاب کهف باشند و یوشع بن نون وصی موسی

و سلمان

وسلمان فارسی وابو دجانهٔ انصاری ومقداد اسود ومالک اشتر وحضرت شعیب
وحضرت صالح باشند پس چون صبح شود بطی الارض در یک چشم بهم زدن در نزد
آن حضرت حاضر شوند ویا برابر سوار شوند وحاضر شوند در خدمت آنحضرت بایستند
پس آنحضرت پشت بکعبه دهد ودست بگشاید که از نور او عالم روشن شود
پس بفرماید که هر که با این دست بیعت کند چنانست که با خدا بیعت کرده است پس اول جبرئیل
دست آنحضرت را ببوسد وبیعت کند پس ملائکه پس نجبای جن پس آن سیصد وسیزده نفر
که چون بدین راه میرفتند زمین فخر میکند که یکی از اصحاب قائم بر روی من راه رفت وجبرئیل
در آنروز بصورت مرغی سفید بیعت میکند ویکپای خود را در مکه ویکپا را در بیت المقدس میگذارد
وبآواز خوش وبلند فریاد میکند که اتی امر الله فلا تستعجلوه پس مردم که فریاد
میکنند که این کیست بعضی گویند که این صاحب ما است گویند که اصحاب او را
میشناسید گویند نه مگر چهار نفر از اهل مکه وچهار نفر از اهل مدینه که آنها را میشناسیم
وباقی دیگر را نمیشناسیم واین بیعت در اول طلوع آفتابست وچون آفتاب بلند شود
از پیش قرص آفتاب منادی از آسمان ندا کند که تمام اهل سماها وزمینها شنوند که ایگروه خلایق
این مهدی آل محمد است با او بیعت نمائید تا هدایت یابید وبا او مخالفت نکنید که گمراه میشوید ومردم
از شهرها وصحراها ودریاها رو بمکه میآورند وچون نزدیک غروب آفتاب از آسمان میشود شیطان
فریاد میکند که ای خلایق پروردگار شما در وادی یابس ظاهر شده است واو عثمان ابن
قیس از اولاد یزید ابن معاویه است با او بیعت کنید که هدایت یابید ومخالفت او مکنید که
گمراه میشوید پس ملائکه ونقبای جن وانس او را لعنت کنند ودانند که او شیطانست پس آنحضرت پشت
بکعبه داده فرماید که هرکس میخواهد بپیغامبر آدم نگاه کند بیاید وبمن نگاه کند وهر کس کتابهای آسمانی را میخواهد

میشود و بیاید و از من بشنود پس بخواند صحف و زبور و توریة و انجیل و قرآن را چنانچه نازل شده
پس چند روزی در آنجا بماند و خلیفه برای اهل مکه قرار دهد و اهل مکه خلیفهٔ آنحضرت را بکشند دیگر
حضرت دیگر برای خلیفه بنماید و در دفعه سیم یا چهارم عود بمکه میکند جمعی از اهل مکه را میکشد
و دستهای بنی شیبه که کلید داران کعبه اند میبرد و بر کعبه آویزان میکند و منادی آنحضرت ندا میکند که اینها
دزدان خانهٔ خدا میباشند و خانهٔ مکه را خراب میکند و از اساس حضرت ابراهیم بنا میکند
و از آنجا بمدینهٔ شریفه خواهد آورد و دو نفر را از قبر بیرون خواهد آورد و در درخت خشکی آویزان
میکند و آن درخت بجهة امتحان خلق سبز میشود و آن دو نفر تر و تازه اند پس میفرماید که ای مردم
بیزاری بجوئید از اینها پس دوستان ایشان میگویند که از تو بیزاری میجوئیم که اینها را بدین
خواری بیرون آورده و حال اینکه از برکت ایشان درخت خشک سبز شد و این است تبهکاری
بزرگ پس آنحضرت امر میکند و دوستان ایشان را بجبار بی میبرد و بعد امر میکند از زمین آتشی
و بادی بیرون میآید و ایشان را میسوزاند و آن دو نفر را میسوزاند و باز آنها را زنده میشوند
و میسوزند که روزی چندین دفعه سوخته میشوند و زنده میشوند و بعد از آن میآید بکوفه
و پای تخت او کوفه میشود و مسجد او و اینکه کوفه را خراب میکند و از بنای اصلی او بنا
میکند او را و محل خلوتش نجف اشرف خواهد شد و محل حکمش و دیوانش مسجد کوفه خواهد شد
و بیت المال او مسجد سهله خواهد شد و اصحاب او همه ده هزار خواهد رسید و پنجهزار ملک
بعدد اصحاب جنگ احد با آنحضرت خواهد بود و در هر جا که بخواهد لشکر ببرد فریاد میکند که کسی آب و
نان بر ندارد و سنگ موسی را شتری بار کرده میبرد و عصا بر او میزند دوازده چشمه از او ظاهر
میشود که نان و آب و آنچه مردم احتیاج دارند از آن سنگ بیرون میآید از برای مردم لشکر
در سلوک و سیر آنحضرت بدانکه آنحضرت حکم بباطن خواهد نمود و شاهد نخواهد طلبید و جزیه

ازکفار قبول میکند تا آنکه اسلام و ایمان را قبول کنند و الا ایشان را گردن میزنند و گردن
مانع الزکوة را میزنند و مسجدها را خراب میکنند با منارها و مسجدها را مسقف مثل عریش موسی
میکنند و چهار مسجد را تغییر میدهد مسجد الحرام مسجد پیغامبر و مسجد بصره و مسجد کوفه باشد و شاعرها را
شصت ذرع میکنند و لشکر باطراف عالم میفرستد جهت مسلمان کردن کفار و بایمان داخل کردن
مردم و مسجدی در نجف اشرف میسازد که هزار در داشته باشد و مقام ابراهیم را خراب میکند و بطرفی
که در زمان رسول خدا بود بنا میکند و نهرهای نجف با نهرهای کربلا متصل میشوند که مردم با
اسب تند رو بنماز جمعه نمیرسند از کثرت مردم بقدر خوابیدن گوسفندی در کوفه از زمین
هزار اشرفی قیمت پیدا میکند و سوار اسب میشود و شمشیر خود را حرکت میدهد که اهل
شهرها و دهات از مشرق تا مغرب چنان می شنوند که آن حضرت در شهر ایشان است
و خیمها زده میشود در کوفه و مردم تعلیم میکنند قرآن را بطریقیکه بر حضرت رسول نازل شده است
و بسیار حکمهای خدا را تغییر میدهد و بسیار اعتقادات را که مردم نمیدانند ظاهر میکند و ششصد
مرتبه گردن قریش را میزنند و در هر مرتبه پانصد نفر را و دست خود را به سر مردم میگذارد و پس
عقل مردم کامل میشود و اسلام و ایمان را بر امه یهود و نصاری و مجوس و خوارج و سایر کفار و
منافقین عرض میکنند هر که قبول کرد فبها و الا گردن میزنند و باید که ایمان ایشان از روی
طوع و رغبت باشد و الا بعلم خود میدانند و هر کس از ترس و بی رغبتی ایمان بیاورد گردن
او را میزنند و زمین گنجهای خود را برای آن حضرت ظاهر میکند و عمودی از عمودهای عرش
ملکی بر بالای سرا نصب میکند که نور او مشرق و مغرب عالم را روشن میکند و فرود نمیآید
بر احدی مگر آنکه او را هلاک میکند و منصور بر عیب و موید بنصرت و پستی و بلندی کو
هها می زیبد از برای آن حضرت هموار میشود و راه رفتن و سیر کردن عالم و عالم را از مشرق و

مغرب

بعضی آیه یوم تبدل الارض غیر الارض و السموات و ایضا در روایت از حضرت صادق که فرموده که از برای خدا بیابانی است این زمین نیز که او را خداوند است در فضای بسیاری میباشد که عبادت میکنند خدا را و شریک از برای او قرار نمیدهند و تبرا میجویند از فلان و فلان یعنی از اول و دوم و در خبر دیگر از آنحضرت مرویست که فرمودند در پشت این آفتاب چهل آفتاب دیگر هست که از برای آنها خلق بسیار میباشند و پشت این ماه چهل ماه دیگر میباشد که خلق بسیاری دارند که نمیدانند خدا آدم را خلق فرموده است یا نه

مغرب و صحرا و دریا و ظلمات و کوه قاف همه را سیر میکند. و در بعض اخبار وارد شده است
که آنحضرت سوار ابر میشود و آسمانها را سیر میکند و تمام روی زمین بمنزلهٔ کف دست آن
حضرتست که همه را می بیند و چنان قوتی دارد که هرگاه دست کند درخت عظیمی را از زمین
میکند و کوهی را از جای میکند و اگر در میان کوهها فریاد کند کوهها از هم پاشیده
میشود و آنحضرت مثل رسول خدا سایه ندارد و ابر بر سر آنحضرت سایه میاندازد و میراث
تمام پیغمبران در نزد او ست از عصای موسی و گلیم شعیب و انگشتری سلیمان و پیراهن ابراهیم
و نعلین آدم و شبیه ترین خلق است برسول خدا و حضرت عیسی و عیسی از آسمان چهارم
نزول میکند و در عقب سر آنحضرت نماز میکند و آنحضرت از برای عیسی میکند و
کلمهای عجیب و غریب میکند که گوش نشنیده است زیرا که کلام حق بیست و هشت حرفست
و در زمان آدم تا زمان خاتم دو حرف او ظاهر شده است که حکم همه پیغامآوران از این
دو حرفست و بیست و شش حرف دیگر باقیست که آنحضرت همه آنها را ظاهر میکند و مردم
همه را خواهند شناخت و خواهند فهمید و اوضاع عالم غیر از این اوضاع میشود و ظلم
برطرف میشود و عدالت در میان مردم گسترده میشود بحدیکه گرگ و میش با هم آب در یکجا
میخورند و آنزمان برکت زمین بسیار میشود و رحمت آسمانی نازل میشود و دینها همه یکی میشوند
و عقلها کامل و چشمها همه روشن و بدنها قوت چهل مرد پیدا میکنند و مردم بنور جمال آن
حضرت روشن میشوند که دیگر محتاج بنور آفتاب نمیباشند مردم اینقدر عمر میکنند که هزار
اولاد از نسل ایشان دیده میشود و غلبهٔ عقل میشود و جهل برطرف میشود و صفات حسنه و
اخلاق پسندیده در میان مردم ظاهر میشود و بخل و حسد و کینه و ریا و کبر و فخر و خودبینی و دوستی
ریاست و طلب دنیا کردن از مردم برطرف میشود و روز کسادی بازار شیطان میشود و تمام علم را

نور روشن میکند و عالم عالم نور خواهد شد و ظلمت و جهل برطرف خواهد گردید
اللهم عجّل فرجه و سهّل مخرجه واجعلنا من اعوانه وانصاره بمحمد وآله و چون ظاهر شود
چهل سالگی یا بیست سی سالگی مینماید و حال آنکه عمر شریفش تا سال که ۱۲۸۱ است هزار و
هشت سال گذشته است بجهة آنکه در نیمه شعبان در سال دویست و پنجاه و پنج سال از هجرت
گذشته بود که آنحضرت متولد شد اگرچه بعضی اختلاف دیگر هم کرده‌اند و در زمان خلافت
المهتدی بالله خلیفه چهاردهمی خلفاء بنی عباس متولد شدند و از زمان ظهور تا زمان
شهادت هفتاد سال خواهد کشید و بعد از هفتاد سال زنی ملیحه نام چیزی بفرق مبارک
آنحضرت خواهد زد و آنحضرت را شهید خواهد نمود و در این اثنا حضرت سیدالشهدا ظاهر
خواهد شد و این اول رجعت و قیامت صغری است و آنحضرت را غسل میدهد و کفن میکند و
نماز بر او گذارد و او را در قبر حضرت رسول دفن میکند و در بعضی اخبار وارد است که عمر آن
حضرت بقدری میشود که هزار سوار از اولاد خود سوار کند بجهة جهاد و بعضی از حکما گفته‌اند که آنحضرت عمر هفت کرس
کند و شاید حال هم آنحضرت اولاد و زوجات داشته باشد و در ایام غیبت صغری نیز از اولاد ایشان
که نام او و نشان او معلوم نیست و منزل و حال شاید در طرف مغرب زمین در جزیره که در میان دریا خضرا است باشد
چنانچه مشهور است در تاریخ از بعضی سیاحین که میگویند در آنجا شهرهای بزرگست که مشهور شهرهای صاحب است و از اولاد
آنحضرت قاسم و طاهر حاکم میباشند والعلم عندالله تعالی و بر اهل دنیا شد آنچه در کتب مسطور است نور
چهارم در بیان رجعت آل محمد است بدانکه اعتقاد و مؤمن برجعت از اصول مذهب و از خواص
شیعه است پس رجعت اعتقاد و مؤمن برجعت آل محمد و اول کسیکه رجعت میکند حضرت سید
الشهدا است و با او زنده میشوند آنکسانیکه در طف کربلا آنحضرت بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت رسیده‌اند
و از پیغمبران ادوار گذشته هفتاد نفر زنده میشوند که از جملهٔ ایشانست اسمعیل صادق الوعد

هفتاد نفر از قوم موسی نیز با آنحضرت زنده میشوند و سید الشهدا در کربلا با اصحاب خود
فرمودند کلامیکه مضمونش اینست که بشارت باد شما را که بخدا قسم چون ایشان ما را کشتند
پس ما بار دیگر زنده میشویم و میرویم در نزد پیغمبر خدا و مکث مینمائیم آنقدر که خدا خواسته است
بعد از آن من اول کسی هستم که بیرون میآیم از زمین که مقارنست با بیرون آمدن جناب امیر و قائم ما
با حیوة رسول خدا و بعد از آن فرود میآید از آسمان از نزد خدا بسوی من جماعتی که هرگز نزول
نکرده اند و میآید جبرئیل و میکائیل و لشکر بسیاری از ملائکه بنزد من و نزول میفرماید پیغمبر و علی
و همگی سوار میشوند بر اسبهای از نور که هیچکس بر آنها پیش از این سوار نشده است و لوای خود را
رسول خدا بحضرت امیر با شمشیر خود میدهد و بعد از آن ما مکث مینمائیم آنقدر که خدا خواسته است بعد از آن
خداوند بیرون میآورد از مسجد کوفه یک چشمه از طلا و یک چشمه از شیر و بعد از آن امیرالمؤمنین میدهد بمن
شمشیر رسول خدا و میفرستد مرا بمشرق و مغرب و هر دشمنی از دشمنان خدا میکشم که مگر خونش
را میریزم و باقی نمیماند بر روی زمین بدی و دردی و کوری و ناخوشی و بلائی و آسمان برکت خود را
بر زمین میباراند و زمین نعمت خود را ظاهر میکند و درختان انواع میوه ها میدهد و خداوند کرامت
میفرماید بشیعیان ما کرامتی را که پوشیده بر کسی نخواهد ماند و در آنزمان حضرت سید الشهدا تا
هفتاد هزار سال پادشاهی خواهد کرد و ملخ طلا از آسمان خواهد بارید و زمین گنجهای خود را ظاهر
خواهد کرد و امیرالمؤمنین علیه السلام ظاهر خواهد شد و رسول خدا ظاهر میشود و ائمه
ائمه ظاهر خواهند شد و مدتی امیرالمؤمنین علیه السلام پادشاهی
خواهد کرد و ائمه عاملان آنحضرت در شهرها خواهند بود و جناب امیرالمؤمنین
علیه السلام چند دفعه رجوع خواهند فرمود و در زمان قائم یا بعد از
او و در زمان جناب سید الشهدا و در زمان رجعت حضرت رسول خدا تا باید

دانست که خداوند همهٔ ائمه را بدنیا خواهد برگردانید در رجعت حضرت رسول
و همه شکایت از جفاهای اهل زمان خود خواهند فرمود و حضرت فاطمه شکایت
از غاصبین حق خود خواهد نمود و همه غاصبین و ظالمین آل محمد ظاهر خواهند
شد و حضرت سید الشهداء ع باز با یزید و لشکر او دعوا خواهد نمود و همه را خواهد کشت و
امیر المؤمنین ع با معاویه و لشکر او جنگ خواهد کرد و همه را خواهد کشت و هر کس با ایشان
جنگ کرده است یا اینکه ایشان را شهید کرده است از بنی امیه و بنی عباس و خوارج و
ظالمین و غاصبین همه زنده میشوند و ایشان با همه جنگ میکنند و همه را میکشند و باید دانست
که رجعت نمیکند مگر مؤمن خالص و کافر خالص و کسانیکه بین بین میباشند رجوع نمیکنند و بعضی
تکلیف رجوع بایشان میکنند و ایشان قبول نمیکنند شاید بعضی قبول کنند و رجوع کنند
و بعضی قبول نکنند و رجوع نکنند و در بعضی اخبار وارد است که همه پیغمبران از آدم تا خاتم رجوع
میکنند و در بعضی اخبار آن کسانیکه قصاص بر ایشان لازم است باید رجوع کنند بجهة قصاص
و در بعضی اخبار قاتل و مقتول زنده میشوند و مقتول قاتل را میکشد و بعد از آن سی ماه زندگی میکند
و در بعضی اخبار است که ملائکه بمردگان مژده میدهد که دولت آل محمد ظاهر شده است و
اموات بدیدن هم میروند و یکدیگر را بشارت بظهور دولت حقه میدهند و در بعضی اخبار است
که همه کس باید رجوع کند مگر مستضعفین و در بعضی اخبار است که حضرت قائم ندا میکند
که هر کس قرضی و حقی از شیعه ما دارد بیاید و بگیرد از ما که ما دین ایشان را ادا میکنیم و باید دانست
که حضرت امیر با لشکران در وادی روحا که نزدیک کوفه است با لشکر شیطان جنگ خواهد کرد
و شیطان تمام لشکر و اولاد خود را جمع میکند و چنان جنگی میشود که از زمان آدم
تا آن وقت کسی ندیده است چنان جنگی از لشکر امیر المؤمنین ع بعقب می نشینند و پای

بعضی

بعضی در میان آب فرات میرود و بعد از آن لشکری از ملائکه آسمان نازل میشود و حضرت
رسول پیش روی آنها میباشد با حربهٔ از نور یا از آتش و روی به لشکر شیطان
میگذارد و شیطان رو بعقب و گریز میگذارد و لشکر او با او میگویند کار را تمام کردیم
بکجا میروی میگوید که من می بینم آنچه شما نمی بینید و من از خدا میترسم و میگریزد و بطرف
دریا و حضرت رسول با و میرسد و حربه به پشت شان او میزند و او را می کشد در آن
وقت معلوم که خدا شیطان را مهلت داده است تا آن زمان است و چون شیطان کشته
شد تمام شر و فساد و ظلمت از عالم تمام میشود و همه کس طاعت و عبادت خدا میکنند
که دیگر شرکی و کفری و معصیتی در روی زمین باقی نخواهد ماند و حضرت امیرالمومنین
بعد از اینها باز عود میکند و در آنوقت او را باسم دابة الارض میخوانند و با او است
عصای موسی و انگشتری سلیمان بدست عصا را بر پیشانی هر کس که میگذارد نقش میگیرد که این
مومن است حقا و این نزدیک بقیامت بعد از آنکه ائمه همه رجوع بدنیا کردند و سلطنت کردند
از دنیا باز رفتند و بعد از آن امیرالمومنین نیز از دنیا میرود و کسی از رسول خدا و ائمه
هدی دیگر در دنیا نمیماند پس در توبه بسته میشود و شاید در آنوقت آفتاب از مغرب
طلوع کند بنابر روایتی و تا چهل روز دنیا هرج و مرج میشود و هر کس بهر کس میشود و در
این وقت سد یاجوج و ماجوج گشاده میشود و ایشان سه طایفه هستند و از اولاد یافث
ابن نوح هستند بنابه روایتی و بیرون میآیند و بهر زمین که می
رسند اهل او را میکشند و میخورند و میخورند آنچه گیاه و علف و
خوراکی در روی زمین است و بهر دریایی که میرسند او را خشک
می کنند و صدای همهٔ ایشان تا صد فرسنگ میرود آنوقت دو رکعت

عالم را فرو میگیرد که دنیا تاریک میشود و در بعض اخبار وارد است که آتشی بیرون میآید از قعر عدن و مردم را بجهة حساب جمع میکند و عدن مکان معینی است و در روایات دیگر نیز وارد است پس اسرافیل مأمور میشود که میآید بر زمین و میدمد بصور و این اول قیامت کبری است چنانچه سابقا دانستی مدانکه آیه حدیث [در میان این] و حدیث اینکه زمین هرگز خالی از حجتی و امامی نیست و نمیماند تعارض است پس میشود که حمل حدیث آخر را بر این نمود که زمین در غیر از این چهل روز خالی از حجتی و امامی نخواهد بود یا اینکه امام و حجت هست لیکن مأمور پیدا شد که پنهان باشد نه آشکارا این بنابر جمعیت و جمع دیگر هم میتوان نمود که اینجا محل دقت است والله العالم و در روایت دیگر هم وارد شده است از حضرت صادق ع که رسول خدا در زمان رجعت پنجاه هزار سال پادشاهی تمام روی زمین را خواهد نمود و حضرت امیرالمؤمنین ع چهل و چهار هزار سال پادشاهی تمام روی زمین را خواهد نمود و در روایت وارد شده است که در نجف اشرف در رجعت رسول خدا و امیرالمؤمنین ع یکدیگر را ملاقات میکنند و مسجدی در نجف اشرف بنا میکنند که دوازده هزار دروازه داشته باشد و ابن طاوس روایت کرده است که عمر دنیا صد هزار سال است بیست هزار سال است از مردم و هشتاد هزار سال او مخصوص سلطنت آل محمد است و حضرت صادق فرمودند که گویا می‌بینم تختی از نور گذاشته باشند و قبه از یاقوت سرخ بر آن زده باشند که مزین با نواع جواهرات باشد و حضرت امام حسین بر تخت نشسته باشد و در اطراف او نود هزار قبه سبز باشد و مؤمنین فوج فوج بدیدن آنحضرت آیند و بر آنحضرت سلام کنند پس ندا از جانب خداوند بایشان برسد که ای بندگان من با آنکه آنحضرت بایشان فرماید که ای دوستان من هرچه خواهید سؤال نمائید که بسیار آزار کشیدید و مظلوم شدید پس هر حاجت که داشته باشند خواهش نمائید

روا بود و در حدیث دیگر وارد است که حضرت سیدالشهدا با هفتاد و دو هزار صد نود و هشت
خواهد نمود و در آن زمان خداوند بهر مؤمنی یک ملک یا دو ملک موکل میفرماید
که اخبارات واقعه در مشرق و مغرب با او خبر میدهند و هر یک اینقدر عمر میکنند
که هزار اولاد خود را می بیند و هر کس بخواهد درک آن زمان را نماید مداومت باین دعا
نماید بسم الله الرحمن الرحیم اللهم عرفنی نفسک فانک ان لم تعرفنی نفسک لم اعرف
نبیک اللهم عرفنی رسولک فانک ان لم تعرفنی رسولک لم اعرف حجتک اللهم عرفنی حجتک فانک
ان لم تعرفنی حجتک ضللت عن دینی فایده بدانکه در بعضی اخبار وارد است که بعد از حضرت
قایم دوازده نفر دیگر از نسل حضرت سیدالشهدا سلطنت میکنند و آنها را در آن وقت
باسم دوازده مهدی خوانند و در بعضی اخبار باسم دوازده امام خوانند و در بعضی اخبار
وارد است که ایشان امام نیستند لکن قومی میباشند از شیعیان ما که مردم را بموالات
و دوستی ما میخوانند و در بعضی اخبار است که پیغمبر فرمودند که آنها دوازده مهدی میباشند
چون وقت وفات قایم میشود تسلیم مینماید او را به پسرش که اول
از دوازده مهدیست و او سه اسم دارد یکی اسم من که احمد است و یکی اسم پدرش
که عبدالله است و یکی مهدیست و در حدیث دیگر میباشد که وفات مینماید مهدی
این امت پیش از قیامت به چهل روز و آن چهل روز مردم بی امام میمانند و دنیا
هرج و مرج میشود و در بعضی اخبار روایت است که امیرالمؤمنین ع چند رجعت دارد یکی
با حضرت سیدالشهدا یکی با رسول خدا و یکی خودش و چهل هزار سال سلطنت
خواهد نمود و از صلب آن حضرت هر شیعه او هزار پسر خواهد شد و مکرر حضرت امیر میفرمودند
دانجبا کل العجب بین جمادی و رجب شخصی سؤال کرد که این چه عجب است فرمودند

چگونه تعجب نمائیم از اموات و مردگانی که خداوند ایشانرا زنده میفرماید با شمشیرها داخل گودالها کوفته میشوند
و گردن کفار را میزنند و اتباع ایشانرا از اولین و آخرین میزنند **مشکوة پنجم** در اعتقادات متعلقه بقیامت
کبریت و در آن چند مصباحست **مصباح اول** در آنکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند در قیامت
بندگانرا مبعوث میفرماید ببدن اصلی عنصری که در دنیا داشتند بجهة حساب و این از اصول دینست و منکر معاد
جسمانی کافر و نجس و با تقصیر مخلد در جهنم است پس قول باینکه روح به تنهائی بر میگردد و به همین جسم دنیائی غلط است
و قول باینکه با قالب مثالی در قیامت عود میکند غلط است و قول باینکه بدن انسانرا صاف و زلال میکنند چیزی
از بدن دنیوی دور میکنند و بعد عود میکند غلط است بلی چون این بدن در این نشأه دنیا قابل فناست زیرا که نشأه ذاتیه دنیا
فانیست و نشأه عالیه آخرت باقیه است و چیزی که قابلیت فنا دارد و قابلیت بقا ندارد و لهذا خداوند همین جسم
فانی دنیا را بر میگرداند و در قیامت قابلیت بقا باو میدهد مثل مس که اکسیر باو زده شود طلا میشود پس همان مس بعینه
طلا میشود و مس قیمت و قابلیت در دنیا [illegible] دارد و طلا قیمت و قابلیت دوام علاوه دارد پس همین بدن که خاک
میشود خداوند باز در قیامت همین جسم را از قدرت کامله خود بصورت و شکل صورتهای دنیائی او را خلق میکند و
چیزی از او ریخته نمیشود مثل خشتی که او را خراب کنند و باز خشت بسازند که خاک خشت دوم عین خاک خشت اول است
و چیزی از او نقصان و زیاده بر او نشده است و مثل مومی که از او صورت حیوانی میسازند و بعد از آن آن صورت را خراب
میکنند و دو دفعه همان موم صورت همان حیوان را درست میکنند که ماده اصلی هر دو یکیست بی تفاوت و زیاده و کم لکن
صورت که امر اعتباریست دو تا میباشد و هرگاه کسی بگوید که چگونه خداوند خاک کسی را که مرده است و باد او را باطراف
عالم برده است جمع میکند جواب او اینست که همین که نزدیک قیامت میشود خداوند امر میفرماید بحر مسجور را
که دریائیست در میان زمین و آسمان خداوند او را خلق فرموده است و آبی دارد که رنگش بوی او مثل منی است و آن دریا
چهل روز بر زمین میبارد تا اینکه آب خود را و این باریدن در میان دو نفخ صور است پس همه روی زمین را آب میگیرد و تمام
روی زمین مثل دریا میشود و بعد خداوند دریا را امر میفرماید که این آب را بهم میزنند پس خاک اجزاء متفرقه انسانی

که در هر جا

که در هر جای عالم باشد به محل خودش در یکجا جمع میشود از قدرت کامله الهی مثل کره که در میان دوغ است
دوغ را در مشک میزنند کره او یکجا جمع میشود و آن آب مثل باد بهار است که آن خاک را پرورش و رویانیدن میدهد خداوند
امر میکند آفتاب و باد را که آن آب را خشک میکنند و هر یک از خاکهای بدنهای مردم بجای قبر خود جمع میشوند تا وقت
رسیدن اسرافیل در دفعه دویم بصور و در طرفة العین که روحهای مردم داخل بدنهای خود میشوند و قیامت برپا میشود
و همین مضمون حدیث شیخ در تفسیر علی ابن ابراهیم ره مسطور است و هرگاه کسی بگوید که انسانرا که انسانی یا حیوانی بخورد
چگونه میشود که در قیامت بدن اصلی هر دو عود کند زیرا که گوشت بدن آنکه خورده شده است جزو بدن آنکسی که او را
خورده است میشود پس اگر آن جزو خورده شده را در هر دو جمع کنند که محال است اگر در اولی جمع شود دویم بیدن آن
زنده نخواهد شد و هرگاه در بدن دویمی جمع شود اولی زنده نخواهد شد ببدن اصلی و هرگاه در یکی از این دو بدن
جمع شود ترجیح بلا مرجح است و همه قسم او باطل است پس باید در غیر بدن اصلی انسان مبعوث شود و عود کند در
قیامت جواب این است که اولا خداوند قادر است که هر دو را ببدن خود خلق نماید و هر یکی را مبعوث نماید
چنانچه اول دفعه بی ماده و صورت ایشان را خلق فرموده و ثانیا آنکه خداوند جزو اصلی را خلق میفرماید در
قیامت چنانچه او را اول مرتبه خلق فرموده است و جزو فضلی خورده شده است نه جزو اصلی در قبر نگاه داشته
شده باقی میماند چنانچه در کافی منقول است از عمار بن موسی که سؤال نمودند از حضرت صادق ع از میت که بدن او
از هم متلاشی و متفرق در قبر میشود حضرت فرمودند نعم حتی لا یبقی لحم و لا عظم الا الطینة التی خلق منها فانها لا تبلی
وتبقی فی القبر مستدیرة حتی یخلق منها کما خلق اول مرة یعنی بلی پوسیده و متفرق میشود بدن میت تا آنکه باقی نماند
گوشتی و نه استخوانی مگر طینت آن چنانکه خلق شده است انسان از وی بدرستیکه آن طینت باقی میماند در قبر مستدیره
یعنی دوری تا اینکه خلق میکنند از آن طینت انسان را همچنانکه خلق شده بود اول بار و مراد از این طینت همان
طینت اصلی انسان است که مبدل نشود و نمانوس و این بحث ظاهر میشود و سؤال و جوابهای دیگر را که بعضی از
علما و حکما متعرض شده اند در نوع شبهه آکل و ماکول در کتاب سفینة الشیعه بیان نموده ام با اسمعلی نمونه

طینت اصلیه را و رجبر خاییده بدانکه اول قیامت دمیدن اسرافیل است در صور او ن دمیدن چهار مرتبه است

دو مرتبه بطرف زمین و دو مرتبه بطرف آسمان میدمد و اما دو مرتبه زمین یکی بجهة بیرون آمدن ارواح زمین از

ابدان نهای ایشان و یکی بجهة دمیدن روحها است آنها در بدنهای ایشان و همچنین است دو مرتبه دمیدن بطرف آسمان

و صور اسرافیل دو شاخ و دو سر دارد یکی بطرف زمین و یکی دیگر بطرف آسمان اما آنطرفیکه بزمین است بعدد

ارواح جمیع صاحبان روح از اول خلقت مخلوقات تا قیامت از انسان و حیوان و جن و دیو و دد و وحوش

و طیور و هر چه صاحب روح است در آنطرف شاخ صور سوراخست و در هر سوراخ نوشته است که این

محل روح فلان و فلانست مثل خانه زنبور و خداوند اسرافیل را امر میکند که میدمد در صور و کیفیت این دمیدن

مثل کشیدن قلیان است که رو بخود میدمد که عبارتست از جذب نفس است و خداوند جذبهٔ در این نفس

کشیدن اسرافیل گذاشته که مثل آهن ربا ارواح تمام صاحبان روح را سوراخ آن یکطرف شاخ صور

جذب میکند و میکشد و یکدفعه تمام روحها از قالبهای اصلی و مثالی بیرون میآیند و مثل زنبور بسیار

پرواز میکنند و هر یک داخل سوراخ خود میشوند که در میان شاخ صور میباشند و دیگر روح در بدنها

باقی نمیماند و همه قبض روح میشوند بغیر از اسرافیل و ارواح چهارده معصوم و اما آنطرف شاخ صور که بطرف ارواح اهل

آسمانست نه شاخ بترتیب در میان او میباشد و هفت شقه او مختص ارواح اهل هفت آسمانست و یکی مختص ارواح اهل کرسیست و یکی دیگر مختص ارواح

اهل عرش است پس بعد از دمیدن اول اسرافیل بزمین که ارواح تمام صاحبان روح میروند در میان سوراخهای

خود و بهمین حال باقی میمانند بقدر تمام ایام خلقت اهل زمین بعد از آن بطرف آسمانها میدمد و ارواح

اهل آسمان اول داخل در سوراخهای خود میشوند و بهمین حال باقی میمانند بقدر خلقت اهل زمین و اهل آسمان اول

و بقدر میرانیدن اهل زمین و بعد از آن داخل میشوند ارواح اهل آسمان دویم در سوراخهای خود و باقی میمانند بقدر

خلقت آنها و بقدر میرانیدن اهل آنها و همچنین تا آسمان هفتم بترتیب داخل میشوند ارواح اهل آسمانها و کرسی و عرش و

آنچه میشنیدی از قدرت کامله الهیه است که بیکدمیدن ارواح اهل آسمانها در مدت خود داخل

چگونه از این آگاه نمیکنم ... ایشانرا از کرم خلق کردم حیات و ممات دنیا و آخرت و روزی ایشان با من است با وجود این شریک از برای من قرار میدهند و کفر میگویند و میکنند ... سهل ... میکنم ...

میشوند در سوراخهای خود هر یک در این مدت هر یک در مدت خود و همچنین است مردن هر یک از جبرئیل
و میکائیل و عزرائیل و اسرافیل با قی ماندن اضعاف اینها که گذشته و همین حال بعد از مردن اسرافیل که صاحب
صور است چندین وقت باقی میماند یا چهل سال یا چهارصد سال یا چهار هزار سال یا چهارصد هزار سال صاحب
روحی در این مدت باقی نیست مگر ارواح چهارده معصوم که آنها داخل در صور اسرافیل نمیشوند بجهة آنکه اسرافیل
اینقدر قوت ندارد که بدمیدن او جذب ارواح چهارده معصوم را نماید و داخل در سوراخ صور خود نماید بلکه
تو ارواح ایشان پیش از اسرافیل است و آنها در مقام خود مشغول تسبیح و تهلیل و تقدیس الهی میباشند و در
این زمان خداوند میفرماید لمن الملک الیوم برای کیست پادشاهی بعد خود خداوند میفرماید لله الواحد القهار یعنی
پادشاهی و سلطنت و ملک از برای خدای یگانه که بسیار قهر کننده است و در بعضی اخبار وارد است
که این کلام را در جواب خداوند چهارده معصوم میگویند و چون ایشان وجه و روی خدا میباشند با یعنی
که پیش گفتیم لهذا هلاک نمیشوند یعنی در تحت تصرف اسرافیل در نمیآیند و ارواح ایشان منتقل
بسوراخهای شاخ صور را نمیشوند و آیت معنی کل شیء هالک الا وجهه یعنی هر چیز هلاک شونده است
مگر روی خدا و امام فرمودند که نحن وجه الله یعنی مائیم روی که هلاک نمیشویم یعنی بدحسب سوراخ شاخ صور
اسرافیل داخل نمیشویم و بعد از مردن و داخل شدن ارواح ایشان در آن سوراخها خداوند امر میفرماید
که مجموع چهل روز آب خود را بر زمین بباراند تا بجهة رویانیدن گوشتها و استخوانهای متفرق شده مردم و
شدن آنها در یکجا و بعد از آن تقدیریکه خدا میخواهد بهمین احوال ارواح مخلوقات در همین سوراخهای صور میمانند
پس خداوند امر میکند روح اسرافیل را که داخل بدن اسرافیل میشود و او زنده میشود و خداوند امر میکند که بطرف
شاخ که در طرف آسمان است و بگذار اسرافیل صور میدمد مثل پف کردن کرنا همینکه اسرافیل در صور دمید
یکمرتبه و همه ارواح آسمانها از سوراخهای خود بیرون میآیند مثل بیرون آمدن زنبورها بسیار تند
باذن و قدرت الهی داخل بدنهای خود میشوند چنانچه پیشتر بودند و خداوند الهام میکند هر یک از آنها که ...

بدن خود میشوند و بعضی با اصل بدن و بعضی با روح دیگری میشود و پس از آن خداوند امر میکند که بطرف شام صور را
بدمد پس میدمد و ارواح تمام اهل زمین همه یکدفعه مثل زنبور از آن سوراخها بدر آیند و هر یک داخل بدن یکدفعه داخل
بدنهای خود میشوند که بواسطه آن آب باران دریا که متوجه قبرهای خود جمع شده اند و همه خلایق یکدفعه زنده میشوند
سر از قبرهای خود بر میدارند و هر یک برمیخیزند از قبر خود و خاک از سر و روی ایشان میریزد و همه سر و پا برهنه
بطرف آسمان نگاه میکنند و از خوف و وحشت دمیدن صور موهای جوانان سفید میشود و زنهای باردار
بار حمل خود را بر زمین میگذارند و مردم مثل مست و دیوانه میشوند از ترس و حال آنکه مست و دیوانه نیستند
و این اول قیامت کبری است بدانکه چون مردم محشور شدند از قبرهای خود با بدن اصلی و عنصری
برخواستند و روحهای ایشان به بدنهای ایشان دمیده شد و سر و پا برهنه برخواستند ظلمتی ایشان را فرو خواهد
گرفت زیرا که نه ماهست و نه آفتاب پس مردم در حیرت و ظلمت باقی خواهند ماند و نفسهای ایشان برایشان تنگ بسیار
میشود بجهة از ظلمت و دودی که ایشان را فرو میگیرد و از شدت خوف عرق بسیار میکنند بحدیکه در عرق هر یک از
مردم چندین شتر سیراب میشود و مردم استغاثه میکنند بخداوند خداوند ایشان را بنور محمد و آل محمد روشنی میدهد
واجب است اعتقاد نمودن باینکه در قیامت آسمانها مثل کاغذ پیچیده میشوند مثل پیچیده لوله کاغذ و
کناری افتاده میشوند کقوله تعالی یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب و دیگر واجب نیست که بدانند که
آسمانها چه میشود خدا میداند که چه با آنها میشود آیا معدوم میشوند یا آنکه در گوشه محشر افتاده میشوند یا در عالم دیگر
میروند و واجب است اعتقاد نمودن باینکه این زمین مبدل بزمین صاف دیگر میشود و دانستن اینکه آیا چگونه
مبدل میشود واجب نیست لکن احتمال میرود که این زمین را خدا معدوم نماید و زمین دیگر خلق فرماید که تبدیل
حقیقی باشد چنانچه این ظاهر است از آیه تبدیل این زمین بزمین دیگر و احتمال دارد که تبدیل صفتی باشد که صفت
این زمین مبدل بصفت زمین دیگر شود که پستی و بلندی این زمین برطرف شود و زمین صافی پیدا شود که گویا
این زمین نیست چنانچه در بعضی روایات وارد است که اگر تخم مرغی در مغرب بگذارند و در مشرق

اگر کسی بایستد آن تخم را می‌چیند بجهت صاف و هموار بودن آن زمین واجب است اعتقاد نمودن باینکه
ستاره‌ها منطمس و بی‌نور میشوند یا آنکه بر طرف و معدوم میشوند بغیر از آن ستاره‌ها بینکه مردم آنها را پرستیده‌اند که
باید آنها را با عبادت کنندگان بجهنم ببرند و واجب است اعتقاد نمودن باینکه خداوند جن و انس و وحوش و طیور را
محشور میکند با شیاطین بجهت حساب کشیدن ایشان و بجهت آنکه هر کسی بکسی ظلم کرده باشد داد و خواهی نماید
حتی آنکه در بعضی اخبار وارد شده که اگر مرغی بر مرغی منقار زده باشد یا آنکه گوسفندی بگوسفندی شاخ
زده باشد باید قصاص شود و واجب است اعتقاد نمودن باینکه خداوند روز قیامت را بقدر پنجاه هزار
سال دنیا قرار میدهد و حساب تمام مردم بیک چشم بهم زدن میشود چنانچه منقول شد مرویست که بیک
چشم بهم زدن و مرویست که قیامت پنجاه موقف دارد و مردم در هر موقفی باید هزار سال بایستند بجهت
سؤال نمودن از اعتقادات و اعمال ایشان که مجموع پنجاه هزار سال میشود مصباح دوم در اعتقادات
میزانست پس واجب است اعتقاد نمود بمیزان حساب که ترازوی سنجیدن اعمال نیک و بد خلق است و تأویل نمودن
بچیز دیگر یا انکار نمودن میزان حساب از غلط است و در بعضی احادیث وارد شده است که باطن میزان محبت محمد و آل محمد است
و این حقیقت زیرا که کسیکه محبت ایشانرا در دل دارد اعمال نیک در پای او کفه اعمال بد او سبک میشود و هر
کس محبت ایشانرا ندارد کفه اعمال بد او زیاد و تیر بر کفه اعمال نیک او میکند آیا هر کسی یک
ترازو دارد نظر بعموم و نضع الموازین القسط لیوم القیامة یا آنکه همه مردم یک ترازو دارند و اعمال
هر دو میرود و یا احتمال اینکه در برای هر کس چندین ترازو میباشد نظر بتغایر افعال و اعتقادات
هر کس پس بالنسبه بهر فعلی و اعتقادی میزانی و ترازوئی هر کس داشته باشد نظر بعموم فمن ثقلت موازینه
فاولئک هم المفلحون ومن خفت موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم بما کانوا یظلمون و در میزان
چند خلافست در میان علما اول آنکه آیا ترازو جسم است یا نه اگر چه بعضی قائل شده‌اند باینکه مراد از میزان
عدل و تعدیلست و بر این مضمون حدیثی از حضرت صادق مرویست و شیخ مفید ره غلو آن نقل عنه

پس واجب است اعتقاد نمودن باینکه ترازو صحیح است و مثل ترازوی دنیا دو کفه دارد یکی از آنها اعمال خیر حقیقی
میگذارند و در کفه دیگر اعمال بد را میگذارند و میسنجند پس اگر عمل خیر او زیادتی نمود از اهل سعادت
و اگر عمل شر او زیادتی نمود از اهل شقاوت است دوم آیا چگونه کشیده شود اعمال و اعتقادات جسم و صفت
یعنی افعال خوب و بد و در این دو قول است قول اول آنکه اعمال خوب و اعتقادات نیک و مقاصد نفسانی مجسم میشود
بصورتهای نیک و نورانی و چیزهای لطیف و نفیس و خوب و اعمال و اعتقادات بد او مجسم میشود و بصورتها
بد و چیزهای تاریک و ظلمانی پس اعمال بد او را که مجسم شده است در یک کفه ترازو و اعمال
نیک او را در کفه دیگر ترازو میگذارند و میسنجند و اینجا عقب میگویند که اعمال بندگان در دنیا
عرض و فعلی میباشند و در نشأه آخرت مجسم میشوند که نفع یا ضرر بصاحبش میرساند هرگاه مجسم نشوند
نفع و ضرری نخواهد داشت قول دوم آنکه خداوند بفرماید آن دو ملکی را که در دنیا یکی موکل دست راست
شخص بوده است و دیگری موکل دست چپ و همه اعمال بد او را می نوشته است و اسم یکی سائق
و اسم یکی شهید است که طومار اعمال نیک و بد او را در ترازو میگذارند هر یک در یک پله و میسنجند و در مضمون
بعضی از اخبار وارد است پس هرگاه عمل نیک او زیادتی داشت آن پله سنگین میشود و هرگاه عمل بد او زیادتی داشت
آن پله که عمل بد او در آنست سنگین میشود سیم آنکه میزان بمعنی مقابل انداختن عمل نیک و بد است
باهم و خداوند در قیامت عمل نیک و بد خلق را مقابل میاندازد و حساب میکشد هر کدام
زیادتی بر یکدیگر نمود باو رفتار همان عمل را میفرماید اگر خوب است خوب و اگر بد است بد مجملا باید
اعتقاد بودن میزان حساب نمود خصوصیات کیفیت و دانستن کیفیت سنجیدن واجب نیست بمصباح
در اعتقادات ثابت شد اعمال است که بدست او میدهند و او را بگردن او میاندازند بدانکه واجب است اعتقاد نمود
باینکه در قیامت خداوند بفرماید که طومار عمل نیک و بد هر کس را بگردن او بیفکند اگر عمل خوب است لطیفه
خواهد بر دست سنگ روشن و نورانی و خوشحال خواهد شد و اگر عمل او بد است سنگین و غمگین و ظلمانی

[illegible]

و به حال ... باید شد نظر بعموم و کل انسان از منافع ظاهره فی غصه و واجبست اعتقاد نمودن باینکه
نامه عمل هر کس را بدستش میدهند و میگویند که بخوان اعمال خود را و خود حساب خود را کن نظر
بعموم و نخرج له یوم القیمة کتابا یلقیه منشورا اقرأ کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا پس عمل بد او را
... یا از پشت سر او میدهند و عمل خوب را بدست راستش میدهند و آنچه کرده از خیر و شر همه بخاطر او
میآورد پس روی ... سیاه و روی ... سفید میشود و واجبست اعتقاد نمودن باینکه آنچه هر کس عمل کرده
همه در آن طومار نوشته از خوب و بد و نهان او را میخواند اگر چه ملا نباشد و میگویند که کوچک و بزرگی
مگر آنکه در آنجا نوشته شده است از عملهای من این خواندن و بجهت آنست که کسی مطلع بر عملهای او نبود
از خلایق و ملائکه مگر خدا و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند از نعمت خود بر بندگان که داده است سؤال
میکند و از محبت و موالات و دوستی محمد و آل محمد است ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم چنانچه در
تفسیر صافی وارد است و چون محبت و ولایت ایشان را در دلها او را بدل ثواب خداوند ... باید و
در نظر خلایق جلوه میدهد ثواب را و نظر بعموم ما ... اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات و در بعضی از
روایات وارد شده است که حساب خلایق با خدا با ائمه هدی وامیگذارد پس آنچه حق ائمه است ایشان
شفاعت شیعیان خود را میکنند و آنچه حق ایشانست با ایشان می بخشند و اما حق الناس را
روایت وارد است که داخل بهشت نمیشود مگر آنکه در حساب از او بگیرند یا آنکه از ثواب شخص بقدر
حق او بصاحب حق بدهند یا از گناه صاحب حق بدوش ... مردم خود میگذارد و بعضی از نعمتهای
الهی که در دنیا بآدمی داده است از ... خورده و پوشیده است ... بعضی از اخبار دانسته که
از آنها سؤال میکنند و در بعضی اخبار وارد است که خدا بزرگتر است از اینکه بنده از آنها سؤال نماید
و واجبست اعتقاد نمودن باینکه هر کس انکار کند عملهای خود را جوارح او مثل دست و پا و چشم و
گوش شهادت بر او میدهند و در بعضی اخبار وارد شده است که این شهادت اعضا مخصوص ...

بکافر نیست نه مؤمنان گناه کار و واجبست اعتقاد نمودن براینکه مردم در قیامت از یکدیگر میگریزند
برادر از برادر و مادر از فرزند و فرزند از پدر و مادر و آنکه پدر آرزو میکند که کاش فرزند مرا
بجای من عذاب میکردند و از من دست بر داشتند و باید دانست که روز قیامت زمین مثل کوره
آهنگران گرم و سرخ میشود و آفتاب بقدر نیزه بالای سر مردم میایستد تا آنکه رویها که از پرده
آتش است رو بروی خلایق میایستد زیرا که هفت طبقه است یکی از آب و یکی از آتش و طبقه
آخرین او از آتش است که روی آسمان پنجم است حال و در قیامت رو بروی اهل محشر میکنند
و از جهت است که آفتاب سرخ رنگ است و گرم است بخلاف ماه که پرده آخرین او از آب است و
باین سبب ماه سرد و سفید است مصباح چهارم در اعتقادات متعلقه باهل جهنم است
پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند جهنمی خلق فرموده پر از آتش و انواع عذابها
والمها و دردها در او یافت میشود و جهنم دو تا است جهنم دنیا و جهنم آخرت اما جهنم دنیا
دو تا است یکی در طرف مشرق است و یکی در وادی برهوت است و زمینها است و صحراییست پر دود
و سیاه و گرم و کسی نمیتواند از آنجا عبور و مرور کند و واجبست اعتقاد نمودن باینکه جهنم دنیا
و آخرت هر دو را خداوند خلق فرموده است والان موجود میباشند نظر باخبار معراج که پیغمبر
خدا او را مشاهده فرموده‌اند بنا بر تجسم اعمال افعال نیز انواع عذابها و شدتها میشوند برای اهل جهنم
و قول باینکه خداوند او را خلق نفرموده است غلط است و قول باینکه بعد از این در قیامت
او را خلق میفرماید غلط است و قول باینکه جهنم جسمانی نمیباشد غلط است و قول باینکه جهنم عبارتست
از قوه غضبیه انسانی و دیگر جهنمی نیست غلط است و قول باینکه جهنم هر کسی الم روح او است
در دنیا و بعد از مردن صاحب اعمال بد بجلد سگ و غیره از حیوانات یا کسانیکه با و بد کرده‌اند
میرود و باز بدنیا بر میگردد غلط است و باید دانست که جهنم هفت طبقه است بالا یکی یکی است اول جهنم دوم

[Top margin notes:] ... صدوده بجز ... ابواب ... بر ...

[Right margin notes:] ابو محمد کنیه امام حسن ... کنیه امام حسین ... کنیه امام زین العابدین ... ابو محمد ... کنیه امام محمد باقر ابو جعفر ... کنیه امام جعفر صادق ابو عبدالله ... کنیه امام موسی کاظم ابو ابراهیم ... کنیه امام رضا ابو الحسن ... کنیه امام محمد تقی ابو جعفر الثانی ... کنیه امام علی نقی ابو الحسن الثالث ... کنیه امام حسن عسکری ابو محمد ... کنیه حضرت صاحب ابو القاسم ... فایده ... فقر در خبر ... اول قول رسول خدا که الفقر فخری ... فقر ... مصباح ...

سعیر سیم سقر چهارم جحیم پنجم لظی ششم حطمه هفتم هاویه و جهنم اول طبقه است و او جای موحدانست
یعنی خداپرستهایی که معصیتها نهی کرده اند و بی توبه از دنیا رفته اند که بقدر عملهای بدیشان معذب
میشوند و بعد بیرون می آیند یا بعد از تمام شدن عذاب ایشان یا پیش از تمام شدن لکن بشفاعت شفاعت
کننده از پیغمبری و امامی و عالمی و مؤمنی و سعیر جای یهودانست و سقر جای نصاراست و جحیم جای
صابئونست و ایشان طایفه میباشند که ستاره ها را مدبر عالم میدانند و همه را حی و ناطق میدانند
و قایل تحاول و تناسخ میباشند و لظی جای مجوس است که آتش را میپرستند و حطمه جای مشرکین
عرب میباشد و بتها می پرستند و هاویه جای کل منافقین است و منافق کسی میباشد که دل و زبان
او دوتا باشد و آنچه در زبان میگوید در دل اعتقاد ندارد بلکه خلاف او را اعتقاد دارد و باید
دانست که آتش اهل جهنم را فرو میگیرد و آتش از سر ایشان زبانه میکشد و میسوزد و خاکستر میشود
و پایین پاهای او میرسد پیرا زبالای سر او گوشت خداوند میرویاند و آتش از پای و سر او شعله
میزند و همچنین است احوال اهل جهنم تا جهنم میباشند و خداوند پوست سوخته ایشانرا بدل پوست
دیگر میفرماید چنانچه صریح آیه کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها میباشد و در حدیث است
که ساعتی صد بار پوست ایشانرا بدل پوست دیگر میفرماید تا عذاب بچشند و شاید تبدیل صورت پوست
شود و احتمال تبدیل حقیقه پوست نیز میرود زیرا که اقتضای جهنم شاید چنین باشد والله اعلم و باید
دانست که جهنم از روز یکه خلق شده است خالی از ارواح کفار نبوده است چنانچه
در حدیث است و شاید مراد از کفار پیدا یافه غیر از این آدم است از خلق عالم
های دیگر که پیش از این عالم و آدم خداوند خلق فرموده است و در کتاب
مشکوة الانوار تفصیل این را با حدیث او نوشته ام و باید دانست که اهل جهنم
از کفار متکبر در جهنم میباشند یعنی همیشه در جهنم میباشند و بیرون نمی آیند و لکن

آرام و آسایشی از برای ایشان از عذاب الهی مهیا شد زیرا که نیت کفار این بوده است که هرگاه
در دنیا بمانند همیشه کفر باشند پس خداوند ایشان را بنیت ایشان عذاب میفرماید و یا آنکه بنابر مجسم
شدن اعمال و اخلاق کفر از جمله گناهانیست که بصورت حیثیت که بیرون میآید اثر خلود در او دیدار و بعضی
گناهان دیگر بصورت عذاب غیر مخلد است مجسم میشود پس بنابراین تفاوت میانه عذابها بجهة تفاوت
اعمال است چنانچه تفاوت باقی ماندن مردم در جهنم بجهة تفاوت اعمال ایشانست و احتمال دارد که بعضی
اشخاص کافرین را خداوند در جهنم مخلد بدارد نظر بوعدهٔ خود ولکن ایشانرا عذاب نفرماید چنانچه در بعضی اخبار
وارد است که حاتم کافر بود بجهة جود و سخاوتش خداوند او را در جهنم معذب نمیسازد و انوشیروان که کافر بود
بجهة عدالتش او را معذب نمیفرماید اگرچه این اخبار بصحت نپیوسته است و عموم آیه والا اخبار در عذاب اینها
شامل مخلد بودن ایشان در جهنم و قول باینکه خداوند آتش جهنم را بر کفار سرد میکرداند و ایشان
را معذب نمیکرداند که از آتش المی بایشان نرسد مثل باینکه در جهنم میباشند غیر صحیح است
نظر بعموم آیه عذاب و حدیثیکه روایت میکنند که حضرت صادق فرمودند که درخت بزرگ از زمین
جهنم روییده میشود غیر موثق است و معتمد علیه نیست بلی در جهنم گیاه و علف خشک روییده
میشود که زهر کشنده است و آن علف را ضریع میگویند و بعضا طعام اهل جهنم از غسلین است و او
غساله چرک و خونیست که بیرون و جاری میشود از بدن اهل جهنم و آب جهنم را که اهل جهنم از او می
آشامند صدید و حمیم و غساق میگویند حمیم آبیست که از گرمی جوشیده باشد و غساق آبیست
سرد که از سردی میسوزاند و بعضی گفته‌اند که حمیم شیئی است که زهر هر صاحب زهری در او جاری است و بعضی
گفته‌اند که چرک و خون از اهل جهنم است و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند در قیامت جهنم
در صحرای محشر حاضر میفرماید و هفتاد هزار ملک یا بیشتر یا کمتر مهار او را گرفته‌اند و احاطه مینماید
جهنم بکافرین و منافقین و باید دانست که تخلف نمودن خدا از وعده جایز نیست و اما تخلف

از وعید بی عیب پس هرگاه وعده کند که کسی را بهشت برد واجبست وفا به وعدهٔ خود فرماید و هرگاه کسی را وعده فرماید که او را بجهنم برد جایز است که او را عذاب بکند و خلف وعید کرده او را بهشت برد واجبست اعتقاد نمودن باینکه جسری بروی جهنم خداوند میکشد که از مو باریکتر و از شمشیر برنده تر و از آتش گرمتر است و این جسر را پل صراط میگویند مصباح پنجم در اعتقاد پل صراط است پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه پل صراط جسمانی است نه اعتباری و نه خیالی و نه نفس و نه قوهٔ غضبیه است و سه هزار سال راه است هزار سال ببالا باید رفت و هزار سال صاف است و هزار سال پایین است و واجبست اعتقاد نمودن باینکه همه کس باید از و بگذرد حتی پیغمبران و اوصیا و اولیا و ائمه و مومنین و متقدسین و کافرین و فاسقین و فاجرین و منافقین و زن و مرد و سیاه و سفید و قول باینکه صراط جسمانی نیست غلط است و قول باینکه صراط محبت امیرالمومنین است نه جسر جسمانی غلط است بلکه باید اعتقاد نمود باینکه ظاهر صراط جسر جسمانی است و باطن او ولایت امیرالمومنین و ائمه طاهرین است که هرکس ولایت ایشان را داشته باشد از صراط باسانی میگذرد و باید دانست که بعضی از صراط مثل برق جهنده و بعضی مثل اسب دونده و بعضی به پهلو و بعضی مثل تازه راه رو و بعضی مثل طفل تازه بچهار دست و پا خود را کشیده میگذرند و بعضی بدست گرفته اند صراط را و بعضی بپا و بعضی بهوا آویخته اند و بعضی میلغزند و بعضی مثل شب پره در آتش جهنم میافتند و ملائکه بر دور ایشان ایستاده اند و دعا میکنند از برای محمد صلعم و صراط سه قنطره دارد که یکی مختص بامانت و صلهٔ رحم است و یکی عقبه و قنطرهٔ نماز است و یکی قنطرهٔ عدالت پروردگار عالمیانست پس اینها را در هر یک نگاه میدارند تا جواب بدهند و اگر جواب از خیانت مال مردم یا در صله نکردن یا در نماز نکردن یا در غلط کردن نماز به جهنم میافتند چنانچه هرگاه خدا را در افعال او عادل ندانند او را هم به جهنم میاندازند و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند در

در کمینگاه صراط است ظالمین و کافرین و منافقین را در آنجا خواهد گرفت و مراد از
که امر و عقاب پروردگار در کمین گاه است والا خدا جسم نیست که به کمین گاه بنشیند و بعضی
گفته اند که مراد از رب امیرالمؤمنین است که در کمین ظالمین و غاصبین و قاتلین خود و اولاد طیبین
و طاهرین خود میباشد و باید دانست که یک سر صراط طرف محشر و یک سر صراط در بهشت است
هر کس از او گذشت میگوید الحمد لله و داخل بهشت میشود و خداوند سجاده محمد و آل طیبین و طاهرین
او که روزی همه نماید و اعتقاد به صراط جسمانی و میزان جسمانی و جهنم جسمانی از جمله اصول دین است
و منکر او با تقصیر و کافر مخلد در جهنم است مصباح ششم در اعتقادات متعلقه به بهشت
پس واجب است اعتقاد نمودن بوجود بهشت جسمانی و این نیز از اصول دین است و بهشت دو تا
است یکی بهشت دنیا و یکی بهشت آخرت اما بهشت دنیا دو تا است یکی وادی السلام است
که پشت نجف اشرف است و یکی دیگر در طرف مشرق است و آنرا بابا و شط فرات جکیده میشود
و بهشت حضرت آدم از دنیا باشد بنا بر روایت حضرت رضا و بهشت آخرت در آسمان چهارم است
و هشت بهشت میباشد و هشت در بهشت به پهنای او افتاده است و واجب است اعتقاد نمودن باینکه اهل بهشت
آخرت در بهشت مخلد میباشند و هر یک بقدر خود در بهشت قرار دارند و باید دانست که در بهشت مرگ نیست
و بول و غایط نیست و هر چه میخورند بول و غایط ندارند مثل طفل که در شکم مادر است و باید
دانست که پیر و کور و زمین گیر و صاحبان مرض با مرض داخل بهشت نمیشوند و جوان و شفا یافته از
آدمی میرسند و داخل بهشت میشود بلکه ریش هم چنین است و در بهشت یافت نمیشود و بنا بر ... اهل
هرگاه بخواهند اهل بهشت در مدت یکساعت تا سه ساعت از زیر آنها ایشان بهم میرسد و هر مرد بر او
بهشت بنا بر روایت مرحوم صدوق در من لا یحضره الفقیه هزار زن دنیا میدهند غیر از حور العین و
در بعضی اخبار میباشد که هر مؤمنی را هشتصد زن باکره و چهار هزار زن ثیبه و دو حور العین کرامت

کرامت میکنند که بعضی از حوران حور العین از زیر هفتاد حله نمایانست و کمترین اهل بهشت را آنقدر
میدهند از مملکت و انواع نعمتها که هرگاه تمام جن و انس وارد مهمانی او شوند همه را بس است
با انواع نعمتها و همین بدن عنصری دنیائی داخل بهشت میشود یا آنکه قابلیت بهشت را پیدا میکند و با
بول و غائط داخل بهشت نمیشود کسی بلکه اینها را از او میریزد و داخل بهشت میشود مثل مس که اکسیر
باو بزنند و طلا شود چنانچه سابق بر این مذکور شد و واجبست اعتقاد نمودن باینکه پیغمبر
آخر الزمان و اوصیاء ایشان و اولیاء و مؤمنین و صلحا شفاعت میکنند از گناهکاران خصوصاً
محمد بن عبد الله ص و امیر المؤمنین و اولاد طیبین و طاهرین ایشان که ائمه معصومین سلام الله
علیهم اجمعین باشند و حضرت فاطمه و اینقدر پیغمبر شفاعت میکند و خدا باو عطا میکند
و می بخشد از گناهکاران که آنحضرت راضی شود و در حدیث است که آنحضرت راضی نمیشود که مؤمنی از شیعیان
و شیعیان باقی در جهنم بمانند و اعتقاد حساب را بنا بر بعضی از تفاسیر و اخبار وارد شده بدست پیغمبر و
ائمه میگذارد که حساب خلق را نمایند و واجبست اعتقاد نمودن باینکه امیر المؤمنین در قیامت قسمت
میفرماید بهشت و جهنم را و دوستان و شیعیان خود را داخل بهشت میکند و دشمنان خود را داخل جهنم
میکند و کلید بهشت و جهنم را خدا از برای پیغامبر آورد میفرستند و حضرت آنها را بدست امیر المؤمنین
میدهد و جهنم را امیر المؤمنین بدست میگیرد و جهنم زبانه میکشد و حرارتش پانصد سال راه میرود
جهنم عرض میکند یا علی دور شو از من که نور تو آتش مرا فرو نشاند حضرت میفرماید ساکت شو که امروز
باید تو اطاعت مرا نمائی و در حدیث است که آنروز جهنم اطاعت آنحضرت را چنان میکند که غلام سیاه اطاعت
آقای بزرگ خود را نماید و در تفسیر علی بن ابراهیم منقول است از معصوم در تفسیر آیه لا تختصموا لدی
[illegible] باو میدهد که روز قیامت بنده گناهکار را میآورند و هر چه از گناهان او سؤال میکنند
شیطان را [illegible] شیطان را بصورت اصلی او ظاهر میکنند و شیطان باو میگوید که مرا دیده

[illegible]

و میشناسی اینها گنهکار میگویند پس شیطان میگوید که چرا گناهیکه کرده ای بمن نسبت میدهی مگر تو شیطان میباشی میگوید بلی میگوید ملعون تو مرا گمراه کردی میگوید تو ملعونی که معصیت خدا را کردی پس نزاع میکنند بحدیکه مشت بالا میکنند که همرا بزنند خدا میفرماید در نزد من نزاع و جنگ مکنید و هر دو داخل جهنم شوید پس شیطان و آن عاصی داخل جهنم میشوند و باز گناهکار دیگر خدا شیطان را میآورد و شیطان میآید و او را باز با شیطان بجهنم میبرند و همچنین تا به آخر

مصباح هفتم در اعتقادات اعراف واجبست اعتقاد نمودن باینکه اعرافی میباشد نه بدی جهنم و نه بخوبی بهشت است و جراگاه خوبیست با موضع بلندیست و بر سر پل صراط میباشد و اعراف محل مستضعفین از مردها و زنها میباشد و کسانیکه قابل بهشت نیستند و مستحق جهنم هم نمیباشند مثل ولد الحرام و الزنا که گناه نکرده باشند و بعضی از اهل اعراف داخل بهشت شفاعت کننده میشوند و در آن جهان کسانیکه در اعراف میباشند خلافست پس بعضی بنا بر حدیث گفته اند جای مستضعفین در اعراف جاهائیست که استحقاق ثواب و عقاب و خلود در جهنم را ندارند و ایشان را میگذارند تا اینکه شفاعت پیغمبر آخر الزمان و ائمه هدی اذن داده شود که داخل بهشت شوند و بعضی گفته اند که در اعراف کسانیکه باشند که گناه و ثواب ایشان برابر هم باشد و یکی از پدر و مادر ضعیفه او را او باشد و دیگری راضی نباشد و یا موعده تقصیر کار باشد و بعضی گفته اند که اعراف منزل کسانیست که در دنیا مکلف نبوده اند که مستحق بهشت و جهنم شوند بجهة گناه و ثواب مثل طفلها و دیوانهها که آنها را آنجا جا میدهند که بعوض المهای دنیا نعمت آخرت بایشان برسد و در بعضی از اخبار وارد شده است که در اعراف چند خطره و مقامست که جای مؤمنین جن میباشد و جای ولد الزنا میباشد که مستحق جهنم نشده اند بجهة گناه بلکه تا هفت پشت از او ولد الزنا به بهشت نمیرود تا آنکه در پشت هفتمی پاک شود و مستحق بهشت شود و بنا بر این حدیث ولد الزنا تا هفت پشت پاک نمیشود و در هر پشتی یکی از اجزاء او پاک میشود و در پشت اول بدن او پاک میشود

ع ۱۱

و این مسائل را در کتب ... ضعیف ... ولد الزنا ... قلب او را از حرکت ... او را از نور دماغ او را از ... شفاعت و علم او را از ... طبع و وهم او را از ... طغیان و فکر او را از رفتار ... او را از رفتن ... و حیات او را و از مسائل اول و تفصیل هر یک در کتب ... الانوار نوشته ام

و در پشت دویم پوست و گوشت او پاک میشود و در پشت سیم خون و رگ او پاک میشود و در پشت چهارم
نفس او پاک میشود و در پشت پنجم طینت او پاک میشود و در پشت ششم روح او پاک میشود و در پشت
هفتم عقل او پاک میشود و آیا مراد از پاک شدن چیست و چگونه پاک میشود در مشکوة الانوار نوشته ام لکن مراد
از نجاست و کثافت و قابل نبودن از برای داخل شدن در بهشت است و بدانکه اهل بهشت با روح و عقل و
و نفس و طبیعت و جسم و شکل و بدن داخل در آنها میشود و عقل تعلقی با آنها دارد و کسی نگوید که عقل از نور محمدی
خلق شده است چگونه به جهنم میرود جوابش اینست که عقل تعلق با ایشان دارد و تفصیل این را در کتاب مشکوة
الانوار بگویید و واجبست اعتقاد نمودن بهشت جسمانی و اینکه الآن و بالفعل مخلوق و موجود است
و قول باینکه بعد از این موجود غلط است و قول باینکه مراد از بهشت لذت بردن روح است نه بهشت
جسمانی غلط است نظر بآیات و اخبار وارده در باب معراج و روز قیامت که میشود سقف بهشت
عرش میشود و گوشه بهشت و عرش در گوشه قیامت واقع میشود و واجبست اعتقاد نمودن باینکه
پیغمبر ما محمد بن عبدالله ص و امیرالمؤمنین آب میدهند از حوض کوثر دوستان خود را و دور
میکنند از آن حوض دشمنان و قاتلان و ظالمان و غاصبان حق خود را و واجبست اعتقاد
نمودن بوجود کوثر و آن حوضیست بسیار بزرگ که آبش از شیر سفیدتر و از عسل شیرینتر و از
روغن نرمتر و از برف سردتر است و کاسها و جامها از بلور بهشتی در اطراف او نهاده
شده است بعدد ستارهای آسمان یا کمتر یا بیشتر و هرکس از آن آب بخورد نه گرسنه میشود و
نه تشنه میشود و نه پیر میشود و نه ناخوش میشود و نه میمیرد و همیشه جوانست و در بعضی اخبار وارد است
که آب دادن پیغمبر و ائمه از حوض کوثر هم در دنیا میشود در زمان رجعت و واجبست اعتقاد نمودن
بوجود سدرة المنتهی و بدرخت طوبی و آن درختیست در بهشت که اصلش در خانه امیرالمؤمنین است
و خانه در بهشت نمیباشد مگر آنکه یک شاخ یا یک برگ از آن درخت تمام آنخانه را سایه انداخته است

شعاع نها که در تمام روی زمین را که پیمانخ باشد نور را فکنده افتاده و هر صدا و نغمه که گوش کسی
از اندرخت ظاهر میشود که گوش کسی نشنیده باشد و در حدیث است که کسی که گوش بغنا دهد بسازد و صدا
نده خداوند آواز او را بگوشش او میرساند و باید دانست که درختهای بهشت آنچه میوه دارد و برون میاید هر چه از
میوه تازه فورا بجای او بیرون میاید مثل آب چشمه که هر چه از او برمیدارند آب بجای او میجوشد و یک میوه بهشت
لذت و طعم انواع میوهای مختلفه را میدهد و همچنین یک نوع طعام او لذت و طعم انواع طعامهای مختلفه را میدهد
بدانکه چون حساب مردم را کشیدند و اهل جهنم را بجهنم و اهل بهشت را به بهشت فرستادند در میان جهنم و
دروازه های بهشت را می بینند و مرگ را بصورت گوسفند سیاه در میانه بهشت و جهنم سر میبرند و منادی ندا میکند
از جانب خداوند که مرگی نیست از برای اهل بهشت و مرگی از برای اهل جهنم نخواهد بود و چون اهل بهشت به بهشت
میروند بایکدیگر میایند و میروند و هم یکدیگر را ملاقات میکنند و غم و غصه والم و بغض و حسد و کینه
از سینهای ایشان کنده میشود و هر کس هر مقامیرا که دارد منظرا و چنین مینماید که مقام او بلند است و پست تر
از مقام دیگری نیست یا آنکه با وجود دانستن اینکه مقام او پست تر است از مقام دیگری بهمین مقام
و طالب همین مقام است و آرزوی مقام دیگر را نمیکند مگر آنکه مقام انبیا و اولیا بلند تر است خصوصا
مقام محمد بن عبدالله و دوازده امام و حضرت فاطمه که از همه مقامها و مرتبه ها بلند تر است و انبیا
رسیدند و آقای اهل بهشت میباشند و ساعت بساعت آناً فآناً فیض و نعمتهای الهی بر اهل بهشت
زیاد تر میشود و بیشتر از بیشتر و اما اهل جهنم که داخل جهنم میشوند هر طایفه که داخل میشوند لعنت بر طایفه که پیش از ایشان
داخل جهنم شده است میکنند و طایفه آخری میگویند شما ما را از راه بدر بردید خدا شما را لعنت کند که ما
با شما گرفتار گردیدیم ایشانها میگویند لعنت بر شما باد که شما خود را باین روز انداختید و آناً فآناً عذاب اهل جهنم
شدید میشود خصوصا بر قاتلین و غاصبین آل محمد و طایفه گنه کاران و کافران نگاه میکنند و کسانیرا که گناها
میکردند که اهل باطلند نمی بینند میگویند چگونه است که ایشانرا در جهنم نمی بینیم مگر آنکه ایشانرا از اشرار میشمردیم

بنواده اونه

پس خداوند پرده را بر میدارد از میان بهشت و جهنم و اهل بهشت اهل جهنم را می بینند و اهل جهنم اهل
بهشت را می بینند اهل بهشت در نعمت و اهل جهنم در عذاب مشغول میباشند اهل بهشت میگویند که آنچه
خداوند با ما وعده کرده بود از نعمتها بما رسید و الحمد لله و آنچه بشما وعده کرده بود آیا رسیده است
بشما که انکار او را میکردید و اهل جهنم فریاد میکنند که قدری از آن آبهای سرد با بریزید که تا بخوریم
اهل بهشت میگویند که این آبها بر شما حرام است و اینست جزای تکذیب کنندگان بوعده های پروردگار
پس سرپوشها اهل جهنم را میاندازند و پرده بهشت را میکشند کفار در جهنم مخلد میباشند و مؤمنین
در بهشت مخلد میباشند و اهل اعراف در اعراف مشغول تحیر میشوند و در بعضی اخبار وارد شده
است که در قیامت آتشی افروخته میشود و دیوانها و اطفال کفار و مستضعفین و پیرهائی که درک
زمان پیغامبر نکرده اند لیکن شعور نداشته اند و امثال اینها را امر میکنند که داخل آتش بشوید پس
هرگاه اطاعت نمودند و داخل آتش شدند آتش بر ایشان سرد و سلامت میشود مثل روز زرادشت
و اهل بهشت میباشند و داخل بهشت میشوند و هرگاه اطاعت نکردند و داخل آتش نشدند از اهل
جهنم میباشند و داخل در جهنم میشوند و مراد از مستضعفین چنانچه دانستی ما اقوام برآن کسانی میباشند که
نه راهی بکفر دارند که کافر شوند و نه راهی باسلام دارند که مسلم شوند مثل بسیار از آنها مردم صحرا نشین که
چندان صحبت اسلام و کفر بگوش ایشان نرسیده است اسلام و کفر را از هم تمیز نمیدهند و حق و باطل را از هم
فرق نکرده و نه کافر و نه مسلمانند و در بعضی اخبار وارد است که مرجون لامر الله میباشند یعنی منتظر امر خدا
میباشند تا خداوند چه امر فرماید و در حدیث وارد شده است که در قیامت خداوند خلقی را تازه خلق میفرماید
و بهشت میفرستند و چون حساب و کتاب قیامت همه برطرف شد و بهشتی به بهشت و جهنمی به جهنم
قرار گرفتند و پر شد جاهای بهشت و جهنم افتاده شد خداوند عالمی دیگر و زمینی و آسمانی دیگر
و خلق دیگر خلق میفرماید که از جنس زن و مرد نیستند و چون دوره ایشان به سر می آید

دنیا
روایتی در روز
دان دنیا صد هزار سال
دار زمان فوت شدن آدم
تا حال که سنه ۱۲۶۲ میباشد
ده هزار سال کسری اگر
نود هزار سال دیگر میباشد
تا خداوند چه خواهد و الله
العالم بحقایق الامور
رزرد شت
گذشته معلوم شد
که جن داخل بهشت
نمیشود بلکه مؤمنین
جن در اعراف میباشند
الله

و قیامت ایشان قیام مینماید و حساب ایشان کشیده میشود و اهل جهنم ایشان بجهنم و اهل بهشت
ایشان ببهشت داخل میشوند باز خداوند سبحانه دیگر و زمینی دیگر خلق میفرماید و همچنین تا آنقدر که خداوند
بخواهد چنانچه باین مضمون اخبار وارد شده است و مرحوم محدث مجلسی ره در کتاب سماء العالم
ذکر او را کرده است و پیش از خلقت این زمین و این آسمان هزار هزار عالم و هزار هزار آدم خلق
فرموده است و از برای هر عالمی و آدمی دوره قرار داده است که دوره آنها که بسر رفت قیامت آنها
قیام نموده و حساب اهل آن عالم کشیده شده است و اهل جهنم او بجهنم و اهل بهشت او به بهشت داخل
شده‌اند و در هر عالمی پیغمبر خدا محمد بن عبدالله و امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین
حجة خدا بوده‌اند بر مخلوقات آن عالمها و هر یک از مخلوقات آن عالمها غیر از دیگری بوده‌اند و همچنین
ایشان حجة خدا میباشند بر اهل عالمهای آینده که بعد از قیامت خلق میشوند نظر بعموم و هم
حجج الله علی اهل الدنیا و الآخرة و الاولی و الآخرة و نظر باخبار وارده درباب چون رساله بجهة عوام است
و اعتقادات واجبه و لازمه مختصره است اقتصار براولی است و تفصیل هر یک از اینها
در کتاب مشکوة الانوار نوشته‌ام و در بعضی اخبار وارد شده است که روز قیامت یک صدا
از طرف عرش میرسد به بندگان و همه کس آن صدا را میشنود و هر کسی هر عملیکه کرده است آن صدا
سؤال از عمل او میشود و برودی زود حساب مردم کشیده میشود و اینست معنی والله سریع
الحساب یعنی خدا سرعت کننده است در حساب بندگان **خاتمه** و در او چند نور است نور
اول در بیان کفر و اسلام است بدانکه کفر یعنی پوشیدن چیزیست و در کلام خدا کفر
پنج معنی آمده است اول یعنی انکار ربوبیة الهی و دویم انکار حق با دانستن بودن حق کقوله تعالی
فلما جائهم ما عرفوا کفروا به فلعنة الله علی الکافرین سیم یعنی ترک نمودن چیزیرا که به او امر
فرموده است کقوله تعالی افتؤمنون ببعض الکتاب وتکفرون ببعض چهارم معنی کفران

در ایمان سه قول است میان علما اول آنست که شخص تصدیق نماید خدا و رسول و ائمه را در قلب خود و منکر در زبان نیستند و اعتقاد قلبی و تصدیق و این قول را جمعی از اکابر قائل شده‌اند دوم آنست که اعتقاد بقلب و اقرار بزبان است این قول خواجه نصیر طوسی در تجرید قائل است سیم آنکه اعتقاد بقلب و اقرار بزبان و عمل بارکان و جوارح باشد و این مذهب شیخ مفید و بعضی از محدثین رضی الله عنهم و نقل منکنیم

بعمراره

نعمتها است کفور لقوله تعالی فی حکایة سلیمان هذا من فضل ربی لیبلونی أأشکر ام اکفر پنجم بمعنی تبرّا کقوله تعالی
فی حکایة ابراهیم کفرنا بکم و بدا بیننا و بینکم العداوة والبغضاء بدانکه کفر بر سه قسم است
کفر قلبی و کفر قولی و کفر فعلی اما کفر قلبی آنست که در قلب اعتقاد بخدا و برسول و آنچه رسول
از جانب خدا آورده است نداشته باشد و این کفر مقابل اسلام و ایمان است و صاحبش مخلد در جهنم است با تقصیر و اما
کفر قولی آنست که کسی انکار کند چیزی را که بودن او در دین از ضروریات دین است اگرچه در ظاهر اسلام باشد
آن گوینده او کافر است و با تقصیر مخلد در جهنم است و مثل کفر او فعلی نجس است و اما کفر فعلی آنست که
کسی فعلی را میکند که باعث استخفاف دین اسلام است و ایمانست مثل قرآن بقاذورات العیاذ بالله
انداختن این هم مخلد در جهنم و نجس است اما ایمان را نیز بر سه قسمت اول ایمان قلبی که اعتقاد بخدا
و رسول و آنچه رسول از جانب خدا آورده است داشته باشد دوم ایمان زبانی که اقرار
بآنچه پیغام آور آورده است از جانب خدا دارد سیم ایمان فعلی که آنچه پیغام
آور فرموده عمل نماید و ایضاً کفر بر دو قسم است یکی کفر که مقابل اسلام است یعنی مسلمان
نیست کسی که منکر ربوبیت و الوهیت معاد و نبوت یا منکر یکی از ضروریات دین اسلام
و این شخص کافر و نجس است و با تقصیر مخلد در جهنم است و دیگری کفری که مقابل ایمانست
اگرچه بحسب ظاهر مسلمان باشند مثل سنی و شیعه غیر اثنی عشری که اینها مومن نیستند و مسلمان
میباشند لکن از مذهب جوا… حرمت خون و مال و عرض و اسیر کردن ایشان و زنان و اطفال
ایشان حرام است نظر بظاهر اسلام ایشان نجس هم نمیباشند ولکن با تقصیر مخلد در جهنم میباشند
و همچنین هرگاه منکر یکی از ضروریات مذهب باشد نه اینکه منکر ضروری دین باشد و بعضی از
علما اینها را نیز داخل کفر مقابل اسلام شمرده اند و سنی را هم نجس میدانند و بعضی اسیر و جرح
میگویند عفو است پس مردم بر پنج قسم میباشند اول کافر دوم مسلمان سیم مستضعف که از روی ساده … کفر

و اسلامند که نه کافر و نه مسلمان بجهة اینکه حق را نمیشناسند و انکار حق را هم نمیکنند و دشمن
حق و اسلام هم نیستند و کفر را هم نمیدانند و طالب او هم نیستند تا آنکه آوازهٔ کفر و اسلام بگوش
ایشان برنخورده است و هیچ یک را از هم نمیشناسند و ایشان شمر نیستند زیرا که صحیح است
که بگویند اینها کافر نیستند چهارم کسانیکه در ظاهر مسلمان میباشند و در باطن کافر میباشند
مثل سنّی و منافق و سایر فرقهای شیعه غیر اثنی عشریه پنجم کسانیکه تابع کفر میباشند مثل اولاد
کفار یا تابع اسلام میباشند مثل اولاد مسلمانان در حکم ملحق با خود میباشند اما دیوانها و ابلهها را (مثل)
در قسم مستضعفین میباشند بحسب حکم و کافر هرگاه مقصر باشد در تحصیل دین و عقاید اعتقاد و (اسلام)
مخلّد در جهنم است و هرگاه قاصر باشد که تقصیر کرده در تحقیق دین کفر را فهمیده چنین کافری در عذاب
جهنم نخواهد بود و از جملهٔ کفار است مرتد و او بر دو قسمت یکی مرتد فطری و دیگری مرتد ملّی
اما مرتد فطری دو شرط دارد اول آنست که نطفهٔ او باسلام منعقد شده باشد یعنی یکی
از پدر یا مادر او در حال بسته شدن نطفهٔ او مسلمان باشد دوم آنکه او نیز قبول اسلام را
کرده باشد و بعد از آن برگردد از دین اسلام و اختیار کفر را نماید یا آنکه انکار یکی از ضروریات
دین را بکند و ارتداد بمعنی برگشتن از دین است پس مرتد فطری یا مرد است یا زن هرگاه مرد
باشد باید او را کشت و زن او فوراً بر او حرام میشود و از وقت مرتد شدن او عدّهٔ وفات که
چهار ماه و ده روز باشد نگاه میدارد و بعد [illegible] میبرد و شوهر میکند [illegible] هرگاه بخواهد [illegible]
در میان وراث او باید قسمت نمود و تحصیل هم میباشد آیا توبهٔ او قبول است هرگاه توبه کند
در او دو قول است اول آنست که توبهٔ او مطلقا قبول نمیشود نه در دنیا و نه در آخرت پس تمام احکام مرتد
جاریست در دنیا و در آخرت مخلّد در جهنم است دوم آنست که در دنیا توبهٔ او قبول نیست و اما در آخرت
قبول است اما قبول ننمودن توبهٔ او در دنیا بجهة اجماع و بجهة عموم صحیحهٔ محمد بن مسلم از حضرت باقر

که فرمودند

که فرموده‌اند من رغب عن الاسلام وکفر بما انزل الله علی محمد بعد اسلامه فلا توبة له وقد وجب
قتله وبانت منه امرأته ویقسم ما ترک علی ولده و نظر بعموم روایت عمار از حضرت صادق قال
کل مسلم من المسلمین ارتد عن الاسلام و جحد محمدا نبوته و کذبه فان دمه مباح لکل من سمع
ذلک منه وامرأته بائنة منه یوم ارتد فلا تقربه ویقسم ماله علی ورثته وتعتد امرأته عدة
المتوفی عنها زوجها وعلی الامام ان یقتله و نظر بعموم حدیث سئل عن مسلم تنصر قال
یقتل ولا یستتاب و نظر بعموم و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و اما قبول توبه
او در آخرت بجهت اینکه هرگاه در حال حیوة متکلف باشد تکلیف ما لا یطاق لازم میآید
و هرگاه مکلف نباشد بتکلیفی این باطل است اجماعا بجهت اینکه شخص زنده عاقل نمی‌شود
تکلیف نداشته باشد و این قول اقوی است چنانچه جماعتی مثل مرحوم شهید و مرحوم
فیض و فاضل معاصر وغیرهم از علما ابرار اختیار کرده‌اند پس هرگاه توبه کند حکم ظاهر
از کشتن و تقسیم اموال او و جدا شدن زن او از او ساقط نمیشود پس هرگاه توبه کند یعنی توبه
او در میان خود و خدا خود صحیح و قبول است که عبادات و معاملات او صحیح خواهد بود
و بدن او نیز پاک میشود ولکن کشتن از او ساقط نمیشود و زنش با او بر نمیگردد مگر آنکه
مال دیگر پیدا کند و زن خود را بعد از عده او عقد کند یا زن دیگر بگیرد و آیا در ایام عده
نیز میتواند زن خود را عقد کند یا نه بعضی گفته میتواند و بعضی گفته‌اند نمیتواند
و از برای او وجهی هست مثل عده باین بالنسبه بشوهر و بعضی دیگر گفته‌اند
که مطلقا در دنیا توبه او قبول نیست ولکن در آخرت مقبول است
که مخلد در جهنم نخواهد بود و هرگاه توبه هم نکند در جهنم مخلد خواهد بود و اما هرگاه مرتد زن باشد
چه فطریه باشد و ملیه باشد کشتن او لازم نیست و او را باید توبه داد و هرگاه توبه کرد فبها و الا باید او را حبس

هرگاه قبول نکند او را بزنند و باز داخل در حبس کنند تا آنکه یا بمیرد و یا در حبس توبه کند بنظر
بصراحت صحیحهٔ حلبی از حضرت صادق و اما مرتد ملی را توبه باید بدهند مثل اینکه شخصی
یهودی مسلمان شد و بعد باز یهودی شد پس هرگاه توبه کرد و عود باسلام نمود فبها و الا او را
باید کشت و مال او را میانه وارث مسلمانش قسمت باید نمود و هرگاه دو دفعه توبه کرد
و باز مرتد شد بعضی گفته اند در دفعهٔ سیم او را باید کشت و بعضی گفته اند در دفعهٔ
چهارم و این احوط است و توبهٔ مرتد زن آنست که اقرار کند بآنچه انکار او را کرده است
و همچنین هرگاه کسی به پیغمبر ص و یا بیکی از ائمه فحش العیاذ بالله بدهد حتی به حضرت فاطمه
العیاذ بالله باید هرکس شنید از او او را بکشد پس انکار ضروری دین نمودن کفر است
مثل انکار نماز و روزه و حج و جهاد و زکوة و خمس و فضیلت جماعت و حرام
بودن شراب و گوشت خوک و روباه و زنا و لواط و غیر از اینها از آنچه ضروری دین است
خواه کلی باشد یا جزئی باشد و همچنین انکار نمودن آنچه خداوند آنها را تصریح
در قرآن بیان فرموده است مثل انکار هفت آسمان و هفت زمین کردن و باید
اعتقاد نمود بعصمت ملائکه و اینکه ایشان جسم لطیف میباشند و صاحب دو بال و سه
بال و چهار بال میباشند و کاری را نمیکنند مگر باذن الهی و باید اعتقاد نمود بوجود
عرش جسمانی و لوح و قلم و کرسی و فحش دادن بملائکه خواه جبرئیل باشد یا عزرائیل
یا غیر اینها غلط است و قول باینکه جسمی ندارند غلط است و قول باینکه ملائکه دختران خدا میباشند کفر
است و عبادت کردن ملائکه کفر و شرک است و واجبست احترام کتابهای آسمانی بخصوص قرآن را
و همچنین کتب احادیث ائمه اطهار را و استخفاف و بی احترامی نمودن بآنها غلط است و از دین
و مذهب خارج است و هرچه در دین دارد رجحان و ضروریت کسی انکار کند او از دین خارج است

شیاطین نیز ... [illegible] ... از نسل ... [illegible]

و هرچه

و هر چه از ضروریات مذهب ثابت کسی او را انکار نماید از مذهب خارج است فایده
بدانکه ایمان درجات دارد و هر کس بقدر درجات ایمان که دارد ایمان او بآن قدر کامل است
و بالنسبه بمافوق او ناقص است اگر چه مؤمن است و هر جا که ایمان هست اسلام نیز هست
که هر کس اسلام را دارد لازم ندارد که ایمان را هم داشته باشد و ایمان بر پنج قسمت اول ایمان
اعم است که لا اله الا الله محمد رسول الله را بگوید و درین ایمان سنی و شیعه و منافق و فرقهای همه داخلند
دوم ایمان عام که شهادت بوحدانیت الهی و رسالت رسالت پناهی و بولایت امیر المؤمنین بدهد که
آنحضرت را خلیفه بلافصل رسول خدا میدانند و درین سنی داخل نیست لکن فرقهای شیعه مثل کیسانیه و زیدیه
و فطحیه و اسمعیلیه و واقفیه و ناوسیه و اثنی عشریه مجموع داخل میباشند سیم ایمان خاص است که
اقرار بوحدانیت خدا و رسالت رسول خدا و امامت دوازده امام دارد و لکن باستثنی
دیگر از عبادات و اعتقادات و به وجه کمال نیست چهارم ایمان اخص است که ایمان بخدا و
رسول و ائمه همه را دارد و اعتقادات و عملیات او همه کامل است پنجم ایمان خاص الخاص است
که ایمان همه دارد و عملیات و اعتقادات او همه توقف شرع انور است و معاصی کبیره
و صغیره نمیکند که مرتبه عدالت را دارد و اخلاق و احوال و اطوار و اعمال و افعال و اعتقادات
او مجموع صحیح است و هیچ نقصی ندارد و بعد ازین مرتبه ایمان ایمان الکمال است که مرتبه
عصمت باشد و ایمان پیغامبر و ائمه است و مرتبه ایمان سه است اول ایمان علم الیقین است که
ایمان عامه عوام باشد دوم مرتبه ایمان عین الیقین است و این ایمان ایمان علما است سیم ایمان حق الیقین است
و این مرتبه ایمان انبیا و اولیا الله است مثلی بیان شود تا که آن سه مرتبه معلوم شود مثلا آتش که ... اول آنکه
یک کسی وصف آتش را میشنود و او را ندیده است لکن علم بودن آن آتش بهم رسانیده این مرتبه علم الیقین است
دوم آنکه آتش را هم دیده و از گرمی و روشنی و چیزی او بهم رسید و این مرتبه عین الیقین است سیم آنکه

در میان آتش رفت و همه چیزهای آتش را دانست این مرتبه از یقین است بدانکه مؤمن
چون گناهی میکند در حالت گناه کردن مؤمن نیست زیرا که روح ایمان از او مفارقت
میکند و چون از آن گناه فارغ شد روح ایمان برمیگردد و با و نظر بحدیثی که در این باب این
مضمون وارد شده خصوصا با توبه نمودن و باید دانست که همه گناهان را خدا میآمرزد غیر از کفر
چنانچه فرموده قل یا عبادی الذین اسرفوا لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا
انه هو الغفور الرحیم فایده بدانکه حضرت امیر المؤمنین فرمودند که اسم توبه بر شش چیز واقع میشود
اول پشیمانی از کارهای بد گذشته دوم عزم کردن بر نکردن آن گناه سیم حق هر کس از ذمه
او باشد حق او را ادا کند یا آنکه از او حلالی بطلبد چهارم آنکه هر عبادت که واجب بوده
است بر او و او را بجا نیاورده است او را بجا بیاورد بطریق قضا پنجم آنکه آنچه گوشت حرام در بدن
او روییده است او را بحسرت و اندوه بریزد تا آنکه پوست و استخوان او بچسبد و گوشت

تازه بروید ششم آنکه آنقدر که شیرینی معصیت و گناه را
چشیده است آنقدر تلخی صبر در عبادت و اطاعت را
بچشد استغفر الله که من نیز خوب با پشیمانی و آنکه
مذکور شد از سطورات در گناه [illegible] است و
الا کافر که از اول [illegible] چنانچه [illegible]
الحمد لله الذی من علی بالاتمام
وصلی الله علی محمد خیر الانام
و ساداته
الکرام

و او را نوشت فی سنه ۱۲۴۳

[illegible]